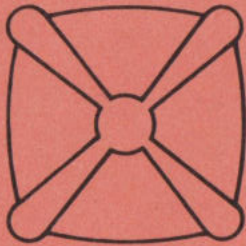




نشریهٔ تئوریک و سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران



بنیادگذار دکتر تقی آرانی

سال دهم ، شمارهٔ

۲

سال دهم ، شمارهٔ

۲

بها «۴۰» ریال یا معادل ارزی آن

دنیا

در این شماره :

صفحه	
۳	کنفرانس بین المللی احزاب کمونیست و کارگری و مسائل جنبش رهاشی ملی
۱۵	مبارزه ی لندن با سرخ اید آلیسم در فیزیک جدید
۲۱	زندگی است لندن
۲۸	بیستمین سالروز جمهوری دموکراتیک آلمان
۳۳	معماره ی اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان
۳۵	پانچمیش آزاد پیدایش ملی عرب برضد امپریالیسم
۴۵	کارنامه ی زندان
۵۲	وضع کارگران و اتحادیه هاد صنایع نفت
۶۰	در این سو و آنسوی آرمان انقلابی
۷۷	پیرامون قدیمترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران
۷۵	قوانین جزایی ایران الزاری دردست هیئت حاکمه و امپریالیسم
۸۴	هنر و هنرمند در مبارزه ی طبقاتی امروز
۹۵	یک قرارداد شکنین
۱۰۱	یادی از استاد بهمنیار
۱۰۴	چرا تسلیم نقد بیری ؟ آفتاب آزادی ، بهار مزد و رسان
۱۰۸	راههای تکامل اندیشه های دموکراتیک در ادبیات پارسی در سده های ۱۹ و ۲۰

نشریه ی تئوریک و سیاسی کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره ی دوم

سال دهم

شماره ی دوم

تابستان سال ۱۳۴۸

کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری و مسائل جنبش رهایی ملی

کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری که از پنجم تا هفدهم ماه
ژوئن ۱۹۶۹ (۱۵ تا ۲۷ خرداد ماه ۱۳۴۸) در مسکو جهان داشت ،
ملی در جهان ضمن اسنا ، مهمی که تصویب نمود و ویژه در عده سند کنفرانس تحت عنوان :
" وظایف کنونی مبارزه علیه امپریالیسم و وحدت عمل احزاب کمونیستی و کارگری
و تمام نیروهای ضد امپریالیستی " ، توجه خاصی بمسائل مربوط به جنبش رهایی بخش ملی معطوف نمود
در سند عده ی کنفرانس نه تنها وضع جنبش رهایی ملی و هدفهای آن در سراسر جهان مورد
تحلیل قرار گرفته است بلکه مقام مهم جنبش رهایی ملی در نهضت انقلابی جهان معاصر ، سیاست
امپریالیسم ، اسلوبهای متنوع سیاست نو استعماری ، طرق تقابله با آن و وظایف مردم ضد امپریالیستی که
بصورت خط مشی مشترك همه ی نیروهای ضد امپریالیستی را بهم پیوند میدهد ، مطرح گردیده است .
کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در تحلیل خود با این نتیجه میرسد که طی ده سال اخیر
نقش جنبش ضد امپریالیستی خلقهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین در پروسه ی انقلاب جهانی باز هم
افزایش یافته است .

در واقع بحران سیستم استعماری امپریالیسم که پس از جنگ دوم جهانی و متعاقب پیروزی پسر
قاشیم آلمان و مینتاریسم ژاپن ، وارد مرحله ی نهی گردیده بود ، در نتیجه ی تحکیم و بسط قدرت
اتحاد شوروی ، تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و پیروزی انقلاب در چین ، عمیق تر گردید و مبارزه ی
خلقها را در رهاهی خویش از یوغ امپریالیسم اسانتر ساخت . به همین سبب جنبش رهایی بخش در
بسیاری از کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین شدت بیسابقه ای یافت و بدین طریق بحران سیستم
استعماری وارد مرحله ی قطعی خود یعنی مرحله ی تلاشی و فرو ریختن گردید .

طی دهه ی اخیر بسیاری از خلقهای آسیا و افریقا بوع تسلط استعماری راکسته ، دولت‌های
ملی خویش را در سرزمینهای مورد استعمار تشکیل داده اند . تقریباً همه ی امپراطوریهایی مستعمراتی از
بین رفته اند و مبارزه برای رهایی آخرین سرزمینهای مستعمره باشدت روزافزونی ادامه دارد . خلقهای
جنوب افریقا (آنگولا ، موزامبیک ، کینه بسو ، زامبابوه ، نامیبی و افریقای جنوبی) با مبارزه ی
مسلحانه ی خود ضربات جدی بر اتحاد رژیمهای قاشیمتی این منطقه و امپریالیستها وارد می‌آورند .

فرو ریختن سیستم مستعمراتی مواضع امپریالیسم را بشدت ضعیف ساخت و پیروزیهای بی‌دری
جنبش رهایی ملی در آسیا و افریقا و تشکیل دولت‌های ملی در این مناطق نه تنها چهره ی سیاسی و
نقشه ی جهان را تغییر داد بلکه به تغییر تناسب نیروها بنیان امپریالیسم نیز کمک شایانی نمود .
علاوه بر این در برخی از کشورهای مزبور جنبش رهایی بخش ملی مضمونی ضد سرمایه داری

یافته است و این امر بیش از پیش روشکست اید ثلثوری بیروژائی و تا* شیر شگرف اندیشه ی سوسیالیسم رادرمیان خلقهای جهان نشان میدهد.

بررسی دقیق تحلیلی که در سنده ی کنفرانس درباره ی جنبش رهائی ملی شده است ، نشان میدهد که جنبش منور در آسیا و افریقا و امریکای لاتین با شرایط مختلف و متنوعی روبرو است . در برخی از کشورهای از جمله در اکثر کشورهای امریکای لاتین سرمایه داری بسطش رشد نسبتا شایان توجهی رسیده و پروتاریای کثیرالعهده ای چه در شهر و چه در روستا وجود آمده و در حال رشد است ، مبارزه در راه حاکمیت ملی واقعی و استقلال اقتصادی با مبارزه ی طبقاتی علیه استثمار سرمایه داری و قبل از همه علیه انحصارهای خارجی و همچنین علیه مالکین ارضی و حکومت ارتجاعی در آمیخته است . در این کشورها مبارزه برای خواستههای دموکراتیک با اقداماتی که علیه دیکتاتوری استبدادی میشود توأم گردیده است . پیروزی انقلاب در کوبا و تحول سریع این کشور در راه سوسیالیسم در عین گشایش مرحله ی تازه ای در نهضت انقلابی قاره ی امریکای لاتین نشان دهنده ی آنست که پیروسی مبارزات انقلابی ، دموکراتیک و ضد امپریالیستی در این منطقه تدریجا راه را برای سوسیالیسم هموار میسازند .

برخی از کشورهای رهائی یافته ی افریقا و آسیا تحت تا* شیر شرایط انقلابی دوران معاصر راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب نموده اند . این دولتها مبارزه ی جدی و پیگیری را علیه امپریالیسم و استعمارنوین دنبال میکنند و ظهرفرم دشواریهای بسیاری که با آن مواجه هستند در راه پایان دادن بحقیق ماندگی اقتصادی ناشی از گذشته ی مستعمراتی و ایجاد شرایط لازم برای عبور برشد سوسیالیستی میکوشند .

گروه دیگری از این کشورها ، بحکس راه سرمایه داری را برگزیده اند . در این کشورها ارتجاع داخلی که مواجه بانارضائی شدید مردم است بیش از پیش برتجاوز نسبت به آزادیهای دموکراتیک میافزاید و در برخی موارد جنبش دموکراتیک و میهن پرستانه ی توده ها را بیرحمانه سرکوب میکند ، اختلاف بین جماعات نژادی ، مذهبی ، قبیله ای و زبانی رادامن میزند و بدین طریق استقلال این کشورها را از نو در معرض مخاطره قرار میدهد . در سنده ی کنفرانس بدین طریق گفته شده است که این قبیل دولتها که راه سرمایه داری برگزیده اند نتوانسته اند هیچک از مسائل اساسی کشور را حل کنند .

در بعضی از مناطق جهان و از جمله در جنوب افریقا ، در آسیای جنوب خاوری ، در برخی نواحی قاره ی امریکا و غیره هنوز خلقهای هستند که برای رهائی خود از قید استعمار امریکا ، انگلستان ، فرانسه ، پرتغال و هلند مبارزه میکنند . مبارزه ی خلقهای منور پیروزه در جنوب افریقا بشکل قیامهای مسلحانه در جریانست . شرکت کنندگان کنفرانس اهمیت بزرگ پیروزی خلقهای منور را برای آینده ی افریقا و صلح جهانی خاطر نشان ساخته اند .

سند سده ی کنفرانس به نقش برجسته ای که جنبش آزادی بخش خلقهای عرب علیه امپریالیسم جهانی ایفا میکند اشاره کرده و اهمیت این مبارزه را برای تمام جنبش ضد امپریالیستی و علیه استعمار نوین در خاورمیانه و افریقا تصریح میکند . سند سده ی کنفرانس متذکر میشود که :

لجشی
" اختلا* جنبش رهائی ملی و ترقی اجتماعی خلقهای این منطقه که مواضع سوق آبی مهمی را متصرف و سرشار از منابع نفت است کینه ی شدید امپریالیستها و انحصارها را نفی رابرا نگیخته است . از نیروست که از تحریکات و توطئه علیه این جنبش فروگذار نمیکند و جنگها و اقدامات تجاویز کارانه را بر میانگیرند ."

در کشورهای رهائی یافته قشر بندی اجتماعی در حال نمو و رشد است و بهمین سبب تدریجا مبارزات طبقاتی و صف بندیهای سیاسی در درون این کشورها تشدید میشود . از یکسو طبقه ی کارگر ،

دهقانان و سایر نیروهای میهن پرست و از جمله قشرهایی از خرد* پیروژائی که دارای نظریات دیکر* هستند قرار گرفته اند و از سوی دیگر امپریالیسم و هواداران آن یعنی نیروهای ارتجاع داخلی و پیروزه عناصری از پیروژائی داخلی که پیوند آنها با امپریالیسم بیش از پیش نزدیکی بیشتری قرار دارند . در برخی از این کشورها نقش اجتماعی و فعالیت سیاسی طبقه ی کارگر افزایش یافته است و دهقانان زحمتکش بیش از پیش در مبارزه علیه امپریالیسم و رهائی ملی و تحکیم استقلال فعالانه شرکت میکنند .

در اکثر کشورهای مستقل آسیا و افریقا علاوه بر وظایفی که مربوط بدفاع و تحکیم استقلال ملی است ، پایان داد بحقیق ماندگی اقتصادی ، ایجاد یک اقتصاد مستقل ملی ، تا* سپس صنایع ملی و ارتقا* سطح زندگی توده های مردم بصورت مسائل مرکزی رشد اجتماعی در آمده اند . طرح و گامبرداری در راه حسل این مسائل که مستلزم تحولات اقتصادی واجتماعی بنیادی ، اصلاحات ارضی دموکراتیک بسود دهقانان زحمتکش و با شرکت خود آنهاست ، مستلزم برانداختن مناسبات پوسیده ی فئودالی و ماقبل فئودالی ، پایان دادن به استیلا ی انحصارهای خارجی ، دموکراتیزه کردن اساسی حیات اجتماعی و سیاسی و دستگاه دولتی است ، مستلزم تجدید حیات فرهنگ ملی و گسترش سنتهای ترقیخواهانه ی آن ، تحکیم احزاب انقلابی و یاتشکیل چنین احزاب در کشورهای است که هنوز وجود نیامده اند ، ناگزیر مبارزه ی شدید مردم را علیه شیوه های نو استعماری برانگیخته و نیز اختلافات اجتماعی داخلی را تشدید نموده است .

لنین بزرگ ضمن طرح تزهائی* درباره ی تاکتیک حزب کمونیست روسیه در رسوبین کنفره ی بین الملل کمونیستی* (۲۲ ژوئن - ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۱)
مقام جنبش رهائی بخش ملی در مجموع پیروسی انقلابی جهان معاصر پیش بینی نموده بود :

* توده های زحمتکش کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کسه

اکثریت عظیم جمعیت زمین را تشکیل میدهند از آغاز قرن بیستم

پیروزه در اثر انقلابهای روسیه ، ترکیه ، ایران و چین بزندگی

سیاسی وقوف یافته اند . جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ -

۱۹۱۸ واستقرار حکومت شوروی در روسیه ، بطور قطع این توده -

ها را بمعامل فعالی در سیاست جهانی و درانهدام انقبلا بی

امپریالیسم میدل میکند

اکنون یاتشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و فروریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی و اوج بیسابقه ی جنبش رهائی بخش ملی در سراسر کشورهای مورد ستم استعماری و امپریالیستی ، این پیش بینی داهمانه ی لنین بتمام معنی در حال تحقق است .

اختلا* نیرومند نبرد در راه رهائی از یوغ امپریالیسم نشان دهنده ی بیداری بیش از نیمی مردم جهان و نمودار عزم آنها در پایان دادن قطعی بشیوه های استعماری و نو استعماری امپریالیسم و شرکت موثر و فعال در سرنوشت جهانست .

دامنه ی جنبش و آهنگ پیشرفت آن بیش از پیش افزایش مییابد . توده های عظیم مردم آسیا و افریقا و امریکای لاتین که بانحاطا* مختلف در این نبرد برای رهائی خویش شرکت دارند با اقدامات انقلابی خود نه تنها در راه استقلال و پیشرفت کشور خویش قدم بر میدارند بلکه عمل آنها تضاد های

امپریالیستی را تشدید میکند و تضعیف شکست امپریالیسم را در مقیاس جهانی تسریع مینماید.
 با اشغال مواضع اقتصادی، سیاسی و نظامی دولتهای امپریالیستی، نهضت آزادی بخش
 ضربات شدیدی به سیاست غارتگرانه و جنگ طلبانه ی امپریالیسم وارد میکند. جنبش رهایی ملی مبارزات
 مبارزات ضد امپریالیستی خود ناگزیر کشورهای استعمارزده، اعم از مستعمره و وابسته را، تدریجا از
 نیروی ذخیره ی امپریالیستی خارج ساخته بصورت متحدین سهیم جهانی سوسیالیستی و طبقه ی کارگر
 بین المللی و سایر نیروهای ترقیخواه ضد امپریالیستی در میآورد.

از سوی دیگر فروپاشی دستگاہ استعماری امپریالیسم تا به تیرمشتی در مناسبات بین المللی اصال
 میکند زیرا بسیاری از دولتهای که در کشورهای آزاد شده ی افریقا و آسیا استقرار یافته اند سیاستی مستقل
 و صلح جویانه دنبال میکنند. این روش ضد ملیتاریستی و صلح جویانه ی کشورهای منورنه تنها عامل
 مهمی در حفظ صلح جهان است بلکه خود از جمله عواملی است که در روزگار ما بروز جنگ جهانی دیگری
 را غیرمحموم ساخته است.

به همین سبب تلاشی قطعی سهیم مستعمراتی امپریالیسم و پیشروی جنبش رهایی بخش ملی برای
 تمام بشریت شرقی حائز اهمیت بس عظیم است.

فروپاشی سهیم مستعمراتی در بین ضربه ی شکننده ایست که پس از تشکیل سهیم جهانی
 سوسیالیستی بر امپریالیسم وارد آمد است.

نظر به همین جهات است که کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در مسند اصلی مورد تصویب خود
 جنبش رهایی ملی را یکی از سه نیروی عمده ای بشمارد که پیشرفت تحول انقلابی جهان معاصر بوسیله
 صلح، ترقی، دموکراسی و سوسیالیسم بسته با اتحاد و همبستگی آنهاست.

در سرتاسر مسند اصلی کنفرانس مکرر باین حکم توجه شده است که سه نیروی انقلابی عمده در
 دوران معاصر عبارتند از سهیم جهانی سوسیالیستی، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش رهایی بخش
 مللی. این سه نیروی عظیم دوران ما در نبرد علیه دشمن مشترک امپریالیسم همد استانند و لذا اتحاد آنها
 در حکم یک ضرورت تاریخی است.

امپریالیسم و پیش از همه
 امپریالیسم امریکائی دشمن
 سرسخت آزادی و رهایی
 خلقهاست

کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در تحلیل خود از وضع جهان و
 نبردی که در مقیاس جهانی بین نیروهای انقلابی و امپریالیسم
 درگیر است، باین نتیجه میرسد که این نیکار تاریخی هم اکنون در
 کلیه ی زمینه های حیات اجتماعی اعم از اقتصاد و سیاست، فرهنگ
 و ایدئولوژی، شدت و حدت ویژه ای یافته است. در جریان ده سال اخیر تضاد اصلی جهان معاصر
 بین سوسیالیسم و امپریالیسم و بحران عمومی امپریالیسم در نتیجه ی کامیابیهائی که نصیب اردو گساة
 سوسیالیستی، جنبش آزادی بخش ملی، طبقه ی کارگر بین المللی و سایر نیروهای صلح و ترقی شده
 عمیق تر گردیده است.

افزایش قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی
 و نیز سیاست خارجی صلح طلبانه ی دولتهای منور و همچنین مبارزات تمام نیروهای که برای رهایی
 ملی، صلح و دموکراسی علیه امپریالیسم برخاسته اند تاکنون مانع از آن شده است که امپریالیسم بسار
 دیگر جنگی جهانگیر برانگیزد و تمام بشریت را دچار حادثه ی فجیع و ضد انسانی یک جنگ هسته ای نماید.

با اینکه نهضت انقلابی طی ده سال اخیر در برخی از عرصه های نبرد از نشیب و فرازها و
 دشواریهای چندی گذشته است معذک سوسیالیسم، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش رهایی بخش
 همچنان بتعرض خود علیه مواضع امپریالیسم ادامه داد و اند و امپریالیسم نتوانسته است با تعرضات
 متقابل خود تناسب عمومی نیروها را برسد و خیزش در گروین سازد.

در عین حال با آنکه امپریالیسم بعنوان سهیم جهانی نیرومند تر نشد است کلاکان دشمن جدی
 و خطرناک و تهدیدی دائمی برای صلح و ترقی اجتماعی است. در جریان ده سال اخیر جنبه ی
 تجاوزکارانه ی امپریالیسم امریکا که قدرت عمده ی امپریالیستی است تشدید یافته است.

" پایه ی سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیستی عبارت از آنست که با کلیه ی وسایل
 در تضعیف مواضع سوسیالیسم و سرکوب جنبش رهایی بخش خلقها بکوشد و مبارزه ی
 زحمتکشان را در کشورهای سرمایه داری مانع گردد و پیوسته ی بازگشت ناپذیر زوال
 سرمایه داری را متوقف سازد. امپریالیسم امریکا میکوشد کشورهای دیکسیر
 سرمایه داری را تحت نفوذ خویش نگاهدارد و همراه آنان سیاست مشترکی را در
 عرصه های عد ی مبارزه ی طبقاتی علی کند."

بدیهی است که لایه ی تیز سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیسم بیش از همه متوجه کشورهای سوسیالیستی
 و بویژه علیه نیرومندترین آنها اتحاد جماهیر شوروی است.

در واقع سهیم جهانی سوسیالیستی و پیش از همه اتحاد شوروی با قدرت اقتصادی و نظامی
 روزافزون خود مهمترین سد انجام نقشه های جنایتکارانه ی امپریالیستی در مقیاس جهانی است. این
 قدرت امکانات امپریالیسم را در زارتگری منابع طبیعی و انسانی جهان پیوسته محدود تر میکند، از امکانات
 وی برای صدور ضد انقلاب در کشورهای دیگر بشو مو شری کاسته است، بنابراین وظایف انترناسیونالیستی
 خود بخلقهایی که برای آزادی و استقلال خویش در نبرد نذکم مو شرو جدی میکند و با پشتیبانی
 سیاسی، اقتصادی و نظامی خود مانع از آن میشود که امپریالیسم جنبش رهایی ملی را سرکوب نماید. در
 راه حفظ صلح و امنیت جهانی میکوشد و اقدامات جنگ طلبانه و تجاوزکارانه ی امپریالیستی را تا حد و
 ممکن خنثی میکند.

طی سالهای اخیر امپریالیسم بارها بحرانهای حاد بین المللی بوجود آورده و بشریت را در
 آستانه ی یک جنگ جهانیگیر هسته ای قرار داده است. ولی نظر باینکه تناسب نیروها در صحنه ی
 بین المللی بزبان امپریالیسم تحول یافته و نظر باینکه اتحاد جماهیر شوروی خود دارای نیروی عظیم
 هسته ای و موشکی است، امپریالیسم امریکاناچار است عواقب ممکنه ی جنگ هسته ای - موشکی را در
 نظر گیرد و به همین سبب برای وی پیش از پیش سیاست تکیه بر برافروختن شعله ی جنگ جهانی
 دشوارتر و خطرناکتر میشود. از نروست که محافل حاکمه ی امریکا بدون آنکه از تدارک یک جنگ جهانگیر
 دیگر صرف نظر کرد باشند، اهمیت خاصی به برافروختن جنگهای محلی میدهند.

امپریالیسم امریکا بمنظور تضعیف مواضع سوسیالیسم، برای جلوگیری از کامیابی جنبش رهایی
 بخش خلقها و جلوگیری از پیشرفت مبارزه ی زحمتکشان کشورهای سرمایه داری از کلیه ی شیوه های
 ممکنه و مختلفه ای که در زرادخانه ی ارتجاعی خود دارد و بطور تام و در مقیاس سراسر جهان باباصطلاح
 "بطورگلوبال" استفاده میکند. امپریالیستها بویژه امپریالیسم امریکا بمنظور ادامه ی حیات موقست
 خویش از هیچ اقدامی که در شرایط کنونی امکان پذیر باشد - از اعمال فشار اقتصادی و محاصره ی

بازرگانی، جاسوسی و تحريك، فعاليت تخريبي، كك مالي و سياسي به سازمانهای ارتجاعی، تشديد فشار سياسي، توطئه های ضد انقلابی گرفته تا كودتا و تجاوز مستقيم نظامی فروگذازميكنند.

امپرياليسم و بجزه امپرياليسم امريكاد شمن سرسخت جنبش رهائی بخش خلقها هستند. در اين مبارزه تا آنجاكه ممكن است از بقايای استعمار دفاع ميكنند و ميگوشتند كشورهاي راکه هنوز از يوغ استعمار خارج نشده اند بحال مستعمره نگاهدارند. در كشورهای ديگر، اعم از آنهاكه بتازگی استقلال سياسي پدست آورده اند و يا آنهاكه سابقاً تيز بصورت نيمه مستعمره پايابسته تحت استيلاي امپرياليسم بوده اند، كليهي اسلوسهای نواستعماري را براي جلوگيري از ترقی اقتصادي و اجتماعي كشورهای رشد يابنده از طرف امپرياليسم وصال آنان مورد استفاده قرار ميگيرد. بدین منظور از محافل ارتجاعی پشتيباني ميکند و ميگوشتد از پايان يافتن سيستم های فرتوت و عقب افتاده جلوگيري نمايد و مانع آن شود كه كشورهای مزبور راه سوسياليسمى و پاره رشد غير سرمايه داری، كه راه آینده ي سوسياليسمى را هموار ميکند، انتخاب نمايند. امپرياليسم بوسيله ي تحصيل قرارداد های نابرابر اقتصادي و پيمانها سياسي و نظامی باستقلال و حاکميت اين کشورها لطمه ميزنند و از سرمايه گذاري در شئون مختلفه ي اقتصادي کشور از نابرابري مبادلات بازرگانی و نوسانات قيمتها و نرخ ارز براي ادامه ي بهره كشي خود استفاده ميکنند و ميگوشتند تحت عنوان "كك" های مالي و فني باشكال گوناگون بوسيله ي فشار سازمانهای مالي بين المللی همچنان تسلط اقتصادي خویش را بر اين کشورها محفوظ داشته مانع رشد مستقل اقتصاد آنها شوند.

در يك سلسله از کشورهای مزبور با وجود منابع سرشار و غنی مورد استفاده ي انحصارهای امپرياليسمى، قحطی و كم غذايي بصورت يکی از مسائل حاد همچنان باقی است. امپرياليسمها در کشورهای ذكرفيه به با استفاده از احساسات ملی و نژادي و قبيله ای ميگوشتند در درون اين کشورها اصطكاك و برخورد ايجاد نموده و بوسيله ي تحريك ناسيوناليسم ارتجاعی و شوپنيسم به تفرقه و نفاق بين گروههای مختلفه دامن زنند و يكك تليلقات ضدكوميونسمي در صفوف جنبش انقلابی جدايی و انشعاب ايجاد کرده و جنبش رهائی ملی را از بهترين دوستان و ياوران خود كه کشورهای سوسياليسمى و نهضت بين المللی كارگري هستند جدا نمايند.

همچنانكه نمايندگان حزب توده ي ايران چه در جلسات كميسيونهاى ما موردت ارك اسناد و چه ضمن سخنرانی رفیق رادمنش دبيراوول و صدرهشت نمايندگي حزب، در كنفرانس بين المللی احزاب كوميونسمي و كارگري تصريح نموده اند، كه سرمايه كشي از نمونه های بازي اعمال اين سياست امپرياليسمى و نواستعماري است. سندی كه چند ماه پيش كميته ي مركزی حزب توده ي ايران در باره ي "تليل اوضاع كئونی كشور و وظائف مردم ما" تهیه نمود و در مطبوعات حزبی انتشار يافت بطور مستند صحت كامل ایسند تليل راد مورد ايران بشيوت ميرساند.

در جريان كنفرانس بين المللی نمايندگان كميته های مركزی كليهي احزاب كوميونسمي و كارگري آسيا، افريقا و امريكای لاتين نيز هريك بنهيه ي خود شواهد و قرائن ديگري از اوضاع کشورهای خویش ذكرفيه نموده درستي و دقت سند اصلی كنفرانس راقها باثبات ميرساند.

پاآنكه تجاوز كاری امپرياليسمها و بجزه امپرياليسم ايالات متحده ي امريكا در جريان دهساله

اخير شدت يافته است معذلك اوضاع جهان پيش از پيش نشان ميدهد كه بين سياست اعمال قدرت

امپرياليسم و اكانات واقعي وي تضاد جدی وجود دارد. امپرياليسم ديگر قادر نيست ابتكار تاريخی راکه

از دست داده است از نو بچنگ آورد و جهت تكامل جهان معاصر را تغيير دهد. اکنون تعمير

كننده ي جهت عرصي تكامل بشریت سيستم جهانی سوسياليسمى طبقه ي كارگر بين المللی و تمام نيروهای انقلابی هستند.

جنگ و هتنام نه تنها بهترين مظهر سياست تجاوزكارانه ي امپرياليسم در دهه ي اخير است، بلكه بازرزين دليل تضادى است كه بين نقشه های تجاوزكارانه ي امپرياليسم و توانايی واقعي آن در پيش بردن اين سياست وجود دارد. با هجوم مسلحانه به كشور هتنام و بكار بردن قواي هتكت زمينی، دريايی و هوايی عليه مردم اين كشور و بيمارانهای وحشانه ي خاك جمهوري دموكراتيك هتنام امپرياليسم امريكا در نظر داشت يکی از سنگرهای مقدم سوسياليسم و جنبش رهائی ملی راد را سبامعدوم نموده بدینوسيله در صفوف جنبش آزادي بخش خلقها رعب و وحشت ايجاد نمايد، حكومتهای دست نشانده خود را تقويت كند و اعتماد مردم کشورهای از بند رسته و دلپشاني كه در جهت استقلال واقعي قدم بر ميدارند نسبت بقدرت و پشتيباني دولت اتحاد جماهیر شوروي و ساير دولتهای سيستم سوسياليسمى جهانی متزلزل سازد.

مقاومت قهرمانانه و بهسايقه ي خلق هتنام و ككهای برادرانه و بيد ريخ کشورهای سوسياليسمى و پيش از همه ككهای نظامی و اقتصادي و فني دولت اتحاد جماهیر شوروي، تظاهرات همسنگسي و پشتيباني در سراسر جهان و از جمله در ايالات متحده ي امريكا، نقشه ي امپرياليسم امريكارانش برآب نمود و پنخوبازري بحران سياست تجاوزكارانه ي هيراشكار ساخت. عدم موفقيت نقشه های تجاوزكارانه

امپرياليسم امريكا در هتنام شكست تاريخی پراهميتی است كه در اين دوران نصيب مقتدرين امپرياليسم

جهانی گردیده است. اين عدم كاميابي نه تنها دولت ايالات متحده را از لحاظ اخلاقی و سياسی

مفرد ساخت و تضاد های بين دولتهای امپرياليسمى را تشديد نمود، بلكه توده های وسيعترى از مردم روي زمين و قشرهای تازه ای از اجتماعات بشري را ببارزه ي ضد امپرياليسمى و هواداري فعال از صلح كشاند. بي شك خلق قهرمان و هتنام با خشي ساختن نقشه های تجاوزكارانه ي امپرياليسم امريكا نقش بزرگی در تاريخ معاصر بشریت و در آماده ساختن شكست امپرياليسم در مقابله بين المللی ايفانمود. هتنام تجاوز اسرائيل عليه کشورهای عربي كه موجب بحران بين المللی تازه ای گرديد يکی ديگر از مظاهر

بازي اين سياست تجاوزكارانه ي امپرياليسم عليه رهائی و ترقی ملتهاست. با اين تجاوز امپرياليسمها و پيش از همه ي آنها امپرياليسم امريكا در صدد ديد كه رژيم های مشرقی راد کشورهای عربي سرنگسون ساخته و مواضعی راکه در خاورميانه از دست داده است از نو بچنگ آورد. با وجود اينكه نيروهای اسرائيل موفق شدند قسمتی از سرزمين کشورهای عربي را اشغال نمايند و طی رغم تصميم شوراي امنيت سازمان ملل متحد حالت جنگ و بحران راد خاورميانه بسود امپرياليسم و ارتجاع بين المللی حفظ نمايند، معذلك در نتيجه ي پشتيباني جدی و بيگيرد دولت اتحاد جماهیر شوروي و ديگر کشورهای سوسياليسمى نه تنها نقشه ي آنها در برانداختن رژيمهای مشرقی کشورهای عربي عقيم ماند بلكه اين اقدامات احساسات ضد امپرياليسمى مردم کشورهای خاورميانه و نزديك را پيش از پيش برانگيخت و عزم آنها را در مقاومت علي و جدی عليه اشغالگران اسرائيلی افزايش بخشيد و تصميم آنها را در انكاه هر چه بيشتر به ككها و پشتيباني اتحاد شوروي و سيستم جهانی سوسياليسمى تحكيم نمود.

سند اصلی كنفرانس تصريح ميكنند كه :

" جنبش آزادي بخش عرب نقش ارزنده ای در مبارزه عليه امپرياليسم جهانی ايفان

ميکند. جنبش مزبور بر روي تمام جنبش ضد امپرياليسمى و ضد استعمار نوبن در

خاورمیانه و افریقا، تیرمیشی اعمال میکند . مبارزه ی خلقهای عرب علیه امپریالیسم و طبع تجاوز اسرائیل جزء لاینفک مبارزه ی عمومی است که میان نیروهای آزادی و سوسیالیسم در سراسر جهان از یکسو و امپریالیسم بین المللی از سوی دیگر درگیر است .

اقدامات تخریبی و توطئه های مکرر علیه جمهوری انقلابی کوبا، برانگیختن کودتاهای ارتجاعی و تحریکات منظور دامن زدن باختلافات و تصادمات مسلح بین دولت های امریکای لاتین، ایجاد برخورد های مکرر خونین بین یونانیها و ترکها در قبرس و کودتای فاشیستی در یونان و یک سلسله اقدامات توطئه گرانه ی دیگر علیه جمهوریهایی تازه از بنادر رسته ی افریقای همه از مظاهراشکار این سیاست امپریالیستی با اصطلاح "گلوبال" است .

کنفرانس در عین اینکه استقلال کامل و اختیارات تمام احزاب کمونیستی و کارگری کلیه ی کشورها و از جمله احزاب کشورهای راکه برای استقلال و رهائی خویش از یوغ استعماری امپریالیسم مبارزه میکنند ، در انتخاب خط مشی سیاسی و شیوه های عمل و اسالیب انقلابی (اعم از توسل با اقدامات مسلحانه یا اختیار راه مسالمت -

راه پیروزی برای امپریالیسم؛
وظایف مردم جنبش و
پلاتفرم مشترک ضد
امپریالیستی

آزیز انقلاب) بر پایه ی تحلیل و مطالعه ی شرایط داخلی و بین المللی ، یکبار دیگر تصریح و اعلام داشته است ، کوشیده است جبهات مشترک خط مشی ضد امپریالیستی و وظایف مردمی که در برابرها همگی کمونیستها برای پیشبرد هدفهای جنبش انقلابی جهان قرار دارد و همچنین پلاتفرم مشترکی که بتوانند در مرحله ی کنونی مبارزه ی کلیه ی نیروهای انقلابی و ترقیخواه جهان را بهم پیوند دهد بیان نماید . سند عده ی کنفرانس بر پایه ی این حکم که از تحلیل اوضاع کنونی جهان معاصر ناشی میشود و عبارت از اینست که از هم اکنون امکانات واقعی حل مسائل گریه بشهرت بسود صلح ، دیکراسی و سوسیالیسم و ایراد ضربه های تازه ای برای امپریالیسم وجود دارد و از جمله میتوان سیاست تجاوزکارانه و جنگ طلبانه ی امپریالیسم را با شکست مواجه ساخت ، باین نتیجه ی عمومی و اساسی رسید است که تحکیم هر چه بیشتر اتحاد بین نیروهای سیمت جهانی سوسیالیستی ، طبقه ی کارگر بین المللی و جنبش رهائی بخش ملی برای تحقق این منظور حائز اهمیت درجه ی اول است .

تحقیق این شعار اساسی کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری که خود از منطق و ضرورت مبارزات انقلابی جهان معاصر علیه امپریالیسم و ارتجاع و از اشتراک منافع کلیه ی جریانهای انقلابی دوران کنونی در عقب راندن و شکست نهائی امپریالیسم ناشی میگردد ، برای تسریع در پیروزی جنبش رهائی ملی دارای اهمیت بسزائی است . در واقع نبرد اساسی جنبش رهائی ملی علیه امپریالیسم جهانی انجام میگردد لذا متحدین طبیعی این جنبش در نیروی اصلی دیگر ضد امپریالیستی یعنی سیمت جهانی سوسیالیستی و نهضت کارگری بین المللی هستند . بنابراین تکیه بر قدرت خلق و اتحاد باد و نیروی مزبور شرط مسلم پیروزی است و هیچ جنبش واقعی نجات بخش ملی نمیتواند و نباید این واقعیت جهان معاصر را ندیده و انکار کند . باری جشن از هر نیروی دیگر و اتحاد با هر قدرتی با جریان بین المللی دیگری که در جهت عکس این دو نیروی اساسی قرار گرفته است نه تنها نقض غرض است و جنبش رهائی ملی را از جاده ی موفقیت دور میکند بلکه در عین حال بمنزله ی آب ریختن با آسای امپریالیسم و کسک غیر مستقیم با اقدامات امپریالیستی برای جلوگیری از پیشرفت جنبش انقلابی جهانی و پیروزی نهضت

رهائی ملی است .

نیروی قاطع در نبرد عظیمی که هم اکنون بمعنای جهانی علیه امپریالیسم جریان دارد ، سیمت جهانی سوسیالیستی است . این سیمت و پیش از همه اتحاد شوروی برای کلیه ی مبارزات آزادی بخش پشتیبان بی بدلی است .

انقلاب سوسیالیستی اکثر و ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی ، شکست فاشیسم آلمان و ملیتاریسم ژاپن در جنگ جهانی دوم ، پدایش و توسعه ی سیمت سوسیالیستی جهانی مرکب از ۱۴ کشور و پرتواکنشی سوسیالیسم در جهان ، شرایط تسریع تکامل تاریخی را بوجود آورده و دورنماهای نوینی برای ترقی و پیروزی نیروهای انقلابی و رهائی از رهت امپریالیستی در برابر بشریت گشود .

"سهمی که سیمت جهانی سوسیالیستی در تحقق هدف مشترک ضد امپریالیستی اد میکند قبل از هر چیز معلول قدرت اقتصادی آنست . توسعه ی سریع اقتصاد سیمت سوسیالیستی که آهنگ رشدش پیش از کشورهای سرمایه دار است ، مواضع پیشرفته ای که وی در بسیاری از بخشهای دانش و فن اشغال کرده است ، گشایش راههای کیهانی بوسیله ی اتحاد شوروی و تمام ثمرات آن هستند ؛ خلقهای کشورهای سوسیالیستی در برتری نیروهای صلح ، دیکراسی و سوسیالیسم بزیروهای امپریالیستی نقش قاطعی ایفا میکنند ."

بنابراین وجود و توسعه ی جهان سوسیالیستی ، تحکیم و گسترش اقتدار آن نخستین شرط تاریخی و مهمترین عامل ضروری برای پیروزی کلیه ی نیروهای انقلابی برای امپریالیسم جهانی است . بهمین سبب مدافعه از سیمت جهانی سوسیالیستی و وحدت و یکپارچگی آن و مقابله با هر کوششی که از جانب امپریالیسم و ارتجاع برای متزلزل ساختن قدرت سوسیالیستی و استقرار مجدد تسلط سرمایه داری انجام میگردد نه تنها وظیفه ی انترناسیونالیستی همه ی کمونیستها و احزاب پیشاهنگ طبقه ی کارگر است بلکه برای کلیه ی نیروهای انقلابی جهان و از جمله برای رزمندگان راه رهائی ملی ضرورتی است که از اشتراک منافع ضد امپریالیستی و احکام عام استراتژی انقلابی سرچشمه میگردد .

حوادث سیاسی دوران پس از جنگ جهانی دوم و از جمله وقایع ده ساله ی اخیر بنحوی بسیارزی این نکته را به ثبوت رسانده اند که هیچ جنبش انقلابی در جهان معاصر بدون پشتیبانی مادی و معنوی سیمت جهانی سوسیالیستی و طبقه ی کارگر بین المللی نمیتواند پیروزیهای بدست آمده را از گزند حملات متقابل امپریالیسم محفوظ نگاه داشته بخواسته های آزادی بخش و ترقیخواهانه ی خود توده های وسیع مردم جامعه ی عمل بوشد .

بدیهی است که جنبش رهائی بخش ملی نمیتواند ، بدون آنکه به مجموع نهضت زبان وارد آورد ، از متحد اساسی دیگر خود یعنی طبقه ی کارگر در کشورهای متروپول امپریالیستی با قدرت ریز افزونی برای پایان دادن بحکومت سرمایه ی انحصاری بکارمیکند ، صرف نظر نماید و آنرا در استراتژی انقلابی خویش بحساب نیاورد .

بهمین سبب است که در سند اصلی کنفرانس مکررا اهمیت اتحاد بین سه نیروی انقلابی جهان معاصر تصریح گردیده و نیز اهمیت ریز افزون مناسبات بین المللی بین کشورهای از بنادر رسته و دولت های سوسیالیستی و همچنین لزوم ارتباط هر چه نزدیکتر بین پروتشاریای جوان کشورهای آسیائی و افریقائی

و طبقه ی کارگر کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری قویا تا امید گردیده است .
 کنفرانس ضرورت همکاری و اتحاد نزدیک بین کمونیستها و دیگر نیروهای میهن پرست و پیشرو را
 در درون هر کشور و بیرون در مورد کشورهای که برای رهائی از ستم استعماری امپریالیسم بکار میکنند ،
 اعم از آنها که از لحاظ سیاسی استقلال دارند یا اخیرا این استقلال را بدست آورده اند و یا خلقهای
 که هنوز برای رهائی خود از قید استعمار مستقیم بکار میکنند ، بمثابة یکی از شرایط تسریع و تحکیم پیروزی
 بر امپریالیسم خاطر نشان میسازد و این حقیقت مسلم را گوشزد میکند که " هرگونه خصومت نسبت بکمونیسم
 هر احوال فشار نسبت بکمونیستها بمبارزه ی رهائی ملی و اجتماعی خلقها لطمه میزند ."

سند اصلی کنفرانس در جمله ای که هم برای کمونیستها جنبه ی برنامه ای دارد و هم سایر نیروها
 جنبش رهائی ملی را از هرگونه اقدامات ضد کمونیستی برحذر میدارد بد رستی متذکر میشود که :

" کمونیستها دلیرانه برای آزادی ، استقلال ملی و آینده ی سوسیالیستی خلق
 خود مبارزه میکنند . کمونیستها حامل اندیشه های سوسیالیسم علمی ، رزمندگان
 پشاهنگ جنبش رهائی ملی هستند . منافع این جنبش ، مصالح ترقی خلقهای تازه
 از بند رستم ، همکاری میان احزاب کمونیستی و سایر نیروهای میهن پرست و
 پیشرو را ایجاد میکند ."

در مورد جنبش نجات بخش کشورهای خاورمیانه علیه امپریالیسم و استعمار زنی ، کنفرانس احزاب
 پس از آنکه اهمیت سوق الجیشی و اقتصادی این منطقه ی سرشار از نفت و غل کینه ی شدید امپریالیستها
 و انحصارهای نفتی را طبقه اخلاقی جنبش رهائی بخش خاورمیانه متذکر میشود ، یکبار دیگر ضروری بودن
 اتحاد نزدیک بین همه ی نیروهای میهن پرست ضد امپریالیستی ، تشکیل جبهه های ملی مترقی و
 وجود آزادی های دموکراتیک توده ها و نیروهای ملی را برای ناکام ساختن توطئه ها و افسوسد امسات
 امپریالیستی و حفظ دستاوردهای جنبش از تعرض امپریالیسم و ارتجاع گوشزد میکند .

در بخش دوم سند اصلی کنفرانس آنجا که سخن بر سر جنبش رهائی ملی و طرق حل مسائل
 مربوط بآنست باردیگر چنین تصریح شده است :

" راه حل وظایف مربوط بر شد ملی و ترقی اجتماعی و مقابله ی مؤثر در برابر
 نیرنگهای نو استعماری بسیج توده های مردم ، افزایش نقش پرولتاریا و هفتان
 اتحاد جوانان زحمتکش ، دانشجوین و روشنفکران ، قشرهای متوسط شهرها ،
 محافل دموکراتیک ارتش و تمام نیروهای ترقیخواه و میهن پرست است . احزاب
 کمونیستی و کارگری در راه ایجاد چنین اتحادی مرکب از کلیه ی نیروهای ترقیخواه
 و میهن پرست فعالیت میکنند ."

بنابراین فوق و اتحاد ، یکی در عرصه ی بین المللی با سیستم جهانی سوسیالیستی و طبقه ی
 کارگر بین المللی ، و دیگری در درون کشور با کلیه ی نیروهای ترقیخواه و میهن پرست ، پایه های اصلی

استراتژی انقلابی جنبش رهائی ملی را تشکیل میدهند و لذا نه تنها کمونیستها و احزاب کارگری بلکه کلیه
 نیروهای ملی ، دموکراتیک و ترقیخواه این کشورها وظیفه دارند که برای استقرار و تحکیم پایه های جنبش
 پیوند انقلابی بکشوند . چنین است حکم تاریخ ، چنین است ضرورت مبارزه ی مشترک ضد امپریالیستی
 در دوران معاصر . تعقیب هر راه دیگری جز این فقط میتواند بناکامی جنبش و یاد ست کم بعقب انداختن
 پیروزی آن کمک کند . بهمین سبب است که ایجاد تفرقه در میان نیروهای ملی و میهن پرست ، کوشش
 در دامن زدن به آنتی سوسیالیسم و آنتی کمونیسم ، سعی در تجزیه و ایجاد نفاق و اختلاف میان کشورهای
 سوسیالیستی یکی از پایه های سیاست امپریالیسم و ارتجاع در جهان کنونی است .

مبارزه ی پیگیر و بی امان علیه اینگونه پدیده های نفاق افکن ، وظیفه ی اساسی همه ی کمونیستها
 و سایر نیروهای ترقیخواه و پیشرو همه ی کشورها و از جمله کشورهای است که برای تأمین و تحکیم
 استقلال و رهائی خود با امپریالیسم و استعمار نوین و ارتجاع داخلی متحدان بکار میکنند . خلقی
 برای آنکه بتواند با اتحاد این نیروها چه در مقیاس بین المللی و چه در عرصه ی مبارزه ی داخلی

تحقیق بخشید و بدلا از مست که وحدت عمل این نیروها را بر پایه ی خواسته های میهن و مشخص تا همین نمود .
 در واقع اختلاف در عقاید سیاسی ، اقتصادی ، فلسفی ، دینی و اجتماعی هر چه باشد نمیتواند مانع آن شود
 که نیروهای مختلف العقیده ی ضد امپریالیستی در باره ی مسائل مشترک باید یک توافق کرد و تصمیم بر
 متحد ساختن اقدامات خود بگیرند . این راهی است که میتواند در شرایط کنونی سطح مبارزه ی ضد
 امپریالیستی را بالا برد ، تعرض علیه مواضع امپریالیسم را تشدید نماید و باعث نشان دادن شکست دادن
 سیاست تجاوزکارانه و جنگ طلبانه ی امپریالیسم و ارتجاع راه نیروهای انقلابی جهان معاصر را هموارتر
 سازد . این راهی است که اتحاد هر چه نزدیکتر همه ی نیروهای ضد امپریالیستی را تأمین میکند و عملا
 تشکیل جبهه ی واحد نیروهای انقلابی را برای پایان دادن به حکومتهای ارتجاعی و استبدادی امپریالیست
 در درون کشورها آسان میسازد .

برای تحقق بخشیدن باین وحدت عمل ضد امپریالیستی بمقیاس جهانی ،
 شمارهای وحدت عمل شرکت کنندگان کنفرانس متفقا بر این عقیده بودند که باید دموکراتیک تر
 ضد امپریالیستی اساسی را چه در مقیاس ملی و منطقه ای و چه در عرصه ی بین المللی
 برای انجام این منظور مورد استفاده قرار داد . احزاب شرکت کنند متفقا
 پیرآنند که باید برای تحقق این هدف و رنگهای هر یک از جبهانهای ضد امپریالیستی و تعابلات خاص
 آنها مورد نظر قرار گیرد .

در شرایط کنونی نخستین هدف وحدت عمل ضد امپریالیستی عبارت از جدیترین پشتیبانها از
 خلق قهرمان ویتنام است . کنفرانس از همه ی علاقه مندان به صلح و استقلال ملی دعوت میکند که برای
 وادار ساختن امپریالیسم امریکا بخارج ساختن نیروهای خود از ویتنام و پایان دادن بعد اخلات در امور
 داخلی این کشور و احترام بحق خلق ویتنام در تعیین مستقلانه ی مسائل خویش بمرجأ هدا ت
 خود بیاورند .

" پیروزی کامل میهن پرستان ویتنامی برای تحکیم مواضع خلقها در مبارزه ی خود علیه سیاست
 تحمیل و خود سوری امپریالیستی و ایجاد اهمیت اصولی است ."

هدف دیگر اساسی وحدت عمل عبارت از مبارزه علیه جنگ و در راه حفظ صلح جهانی است . مبارز
 برای همزیستی مسالمت آمیز بین دولتهایی که دارای سیستم های اجتماعی متضادند از نبرد در راه صلح
 جدائی پذیر نیست .

برای حفظ صلح فوریت‌ترین وظیفه جلوگیری از پخش و نشر سلاح‌های هسته‌ای و اجراء قرار داد عدم انتشار این سلاح‌هاست. ایجاد مناطق میرا از سلاح‌های هسته‌ای برای سالم ساختن محیط بین‌المللی و ایجاد اعتماد میان دولت‌ها و اجتناب از اهمیت شایانی است. کوشش اساسی باید متوجه سلاح هسته‌ای کرد تا بتوان نیروی هسته‌ای را منحصرا برای هدف‌های مسالمت آمیز بکار برد.

مبارزه علیه میلیتاریسم، پهرشکلی که تجلی نماید، نبرد علیه مسابقه‌ی تسلیحاتی، برای تقلیل اساسی بودجه‌های نظامی، برای قطع سلاح عمومی و کامل تحت کنترل موثر بین‌المللی، جزئی از بکار بخاطر حفظ صلح و منطبق با منافع بنیادی خلق‌هاست.

کنفرانس همه‌ی مردمان شریف جهان، تمام هواداران دموکراسی را بوجدت عمل در راه پایان دادن به بقایای استعمار و مبارزه علیه استعمارنهی دعوت میکند.

کنفرانس تندپد مبارزه علیه خطر فاشیسم و مقابله‌ی سرسخت علیه اقدامات نفوذاشیستی یکی از وظایف عمده‌ی جنبش و یکی از هدف‌های مشترک وحدت عمل تلقی میکند.

کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری پس از آنکه از تمام مردم شرافتمند جهان دعوت میکند که سهم خود را علیه ایدئولوژی و عمل غیرانسانی نژادپرستی متحد نمایند و جنبش اعتراضی هرچه وسیع‌تری را علیه "این تنگ عصر" که عارت از بیداد بیرحمانه نسبت به ۲۲ میلیون سياه پوست امریکائی است" و علیه ترور نژادی در افریقای جنوبی و رودزی، گسترش دهند، بمسئله‌ی مبارزه در راه آزادی‌های دموکراتیک پرداخته آنرا بمنزله‌ی یکی از وظایف اساسی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و یکی از هدف‌های عمده‌ی اتحاد عمل تمام نیروهای ترقیخواه تلقی میکند.

در سند عمده‌ی کنفرانس راجع به این مسئله که از لحاظ مبارزات مردم کشور ما در مرحله‌ی کنونی اهمیت بمیزانی دارد چنین تصریح شده است:

"مبارزه علیه امپریالیسم، که در رخنه کردن آزادی‌های بنیادی انسان کوشاست، نبرد خستگی‌ناپذیری را برای دفاع و پیداست آوردن آزادی کلام، آزادی مطبوعاتی، آزادی اجتماعات و تظاهرات و تشکیلات، برای برابری تمام افراد جامعه و دموکراتیزاسیون همه‌ی جهات حیات اجتماعی، ایجاد میکند. باید باتمام کوشش‌ها و همه‌ی قوانین ارتجاع که متوجه نابود کردن حقوق آزادی‌های دموکراتیک، حقوق آزادی‌های که طی نبردهای طولانی طبقاتی پدید آمده است، بطور قاطع مقابله نمود. باید چه در مقیاس ملی و چه در عرصه‌ی بین‌المللی برای نجات میهن پرستان و دموکرات‌هایی که جانشان در معرض خطر قرار گرفته است، علیه احکام ظالمانه‌ای که محاکم علیه کمونیست‌ها و سایر میهن پرستان صادر میکنند، برای آزادی زندانیان میهن پرست و دموکرات و برای دفاع از حق پناهندگی سیاسی، بطور سیستماتیک مبارزه نمود."

رضا رادمنش



بمناسبت صدمین سال تولد
لنین و شصتین سال انتشار
کتاب ماتریالیسم و امپریولیسم

مبارزه لنین با رسوخ ایده آلیسم

در فیزیک جدید

I - برخی یاد آورهای عمومی

مسئله‌ی اساسی در فلسفه رابطه‌ی تفکر با وجود، یا شعور با ماده است. در برخورد به این مسئله فلاسفه به دو ارد و گاه ماتریالیستی و ایدئالیستی تقسیم میگردند. آن دسته از فلاسفه که ماده و طبیعت را مقدم و تفکر و شعور را موخر میدانند ماتریالیست و آنهایی که بعکس تفکر و شعور را مقدم و ماده را موخر میدانند ایدئالیست نامیده شده‌اند.

مسئله‌ی امکان یا عدم امکان معرفت به جهان عینی جهت دیگر مسئله‌ی اساسی در فلسفه است. آیا افکار ما درباره‌ی جهان پیرامون ما با خود این جهان چه رابطه‌ای دارد؟ آیا تفکر ما قادر است به جهان واقعی معرفت حاصل نماید؟ آیا ما میتوانیم در تصورات و مفاهیم خویش راجع به جهان واقعی انعکاس صحیح واقعیت را ایجاد کنیم؟ گروهی از فلاسفه مانند افلاطون و هگل معتقدند که معرفت انسانی انعکاسی از ایده‌ی مطلق است. ایده‌ی شی که مستقل از جهان وحقی قبل از جهان وجود داشته است (ایدئالیسم عینی). گروه دیگر مانند برکلی، مانخ، آرتور شوپنهاور و اشیا و پدیدها را بنیادین مجموعه‌ای از حسیات خود میشناسند (ایدئالیسم ذهنی). بالاخره آگوستینک ها (لاادریون) را میتوان نام برد که امکان معرفت بر جهان یا لااقل معرفت جامع آنرا منکرند مانند هیوم و کانت.

تنها ماتریالیسم برپایه‌ی دانش استوار است. در ماتریالیسم ثابت میشود که اجسام و طبیعت از ریزترین ذره در اتم تا اعظم ترین سیارات، از کوچکترین باکتری تا انسان نمایشگر انواع و اشکال و مراتب مختلف رشد و تکامل ماده‌اند. بارشده دانش بشری ماتریالیسم رشد و تکامل یافته است. در تمام طول تاریخ فلسفه‌ی ماتریالیستی جهان بینی طبقات مترقی جوامع بشری بوده است.

ماتریالیست‌های قبل از مارکس از آنجمله ماتریالیست‌های قرن هجدهم در فرانسه به امکان معرفت بر جهان عینی قائل بوده‌اند. فلاسفه‌ی ماتریالیست فرانسه در قرن هجدهم کامیابیهای علوم طبیعی قرن هفدهم و هجدهم را تعمیم دادند. ماتریالیسم در آستانه‌ی انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹ در فرانسه سلاح تشویش مبارزه‌ی انقلابی بورژوازی علیه ایدئولوژی فئودال بود و نقش مترقیانه‌ی مهمی را در انقلاب ایفا نمود. ماتریالیست‌های فرانسوی در راه ترقی دانش علیه گمراه‌کننده‌ی مذهب و علیه متافیزیک‌های ایدئالیست مبارزه کردند. معدنک ماتریالیسم در فرانسه و بطور کلی تمام

ماتریالیست‌های قبل از مارکس از حدود ماتریالیسم مکانیکی تجاوز نکردند.
 انگلس در کتاب "لودویک فویرباخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمان" فلسفه ی ماتریالیست
 قرن هجدهم فرانسه را از سه نظریه بود انتقاد قرار میدهد. انگلس نخستین محدودیت فلاسفه ی منوروا
 در مکانیکی بودن آنها میداند. از آنجائیکه در آن ایام از میان همه ی علوم طبیعی تنها مکانیک و بویژه
 مکانیک اجسام صلب سبب (ارضی و سماوی) رشد و تکامل یافته بود، فلاسفه ی ماتریالیست آن دوران
 سعی داشتند همه ی مسائل سایر علوم مانند شیمی و غیره را با استفاده از قوانین مکانیک نیوتن حل
 نمایند. نفس دوم فلاسفه ی ماتریالیست قرن هجدهم را انگلس در برخورد متافیزیکی آنها با پدیده ها
 میداند. آنها جهان را در حالت سکون و غیرمتغیر تلقی میکردند. محدودیت سوم فلاسفه ی منورینظر
 انگلس حفظ نظریات ایدئالیستی آنها در "بالا" یعنی در زمینه ی علوم اجتماعی است.

لنین میگوید بجز سه ایراد فوق الذکر هیچگونه اختلافی مابین مارکس و انگلس از یکسو سایر
 ماتریالیست‌های قبل از مارکس از سوی دیگر وجود نداشته و نمیتوانست هم وجود داشته باشد. مارکس
 در تئزهای خود درباره فویرباخ ماتریالیست‌های پیشین را از لحاظ معرفتی مورد انتقاد قرار میدهد.
 در نخستین تئز از تئزهای خود در این باره چنین میگوید:

"نفسی عده ی همه ی کتاب ماتریالیستی ماقبل - و از آنجمله ماتریالیسم فویرباخ
 - در آنست که ششی، واقعیت، حسیات تنها بصورت ایزه یا بصورت مشاهده در
 نظر گرفته میشود نه بصورت فعالیت حسی انسانی."

مارکس و انگلس به انتقاد ماتریالیست‌های پیشین قناعت نکردند. ماتریالیسم راهم جنبه
 رشد و تکامل دادند، فلسفه ی کامل ماتریالیستی - دیالکتیکی نیرومندترین حربه ی معنوی پرولتاریای
 جهانی را ایجاد نمودند.
 ماتریالیسم فلسفی مارکس بر پایه ی کامیابی‌های طوفی که انواع گوناگون حرکت ماده را بررسی
 میکند استوار است.

خطوط اساسی فلسفه ی مارکسیستی عبارت از قبول مادی بودن جهان و اینکه جهان طبق
 قوانین حرکت ماده رشد و تکامل می یابد، قبول مقدم بودن ماده و موثر بودن شعور و بالاخره قبول
 امکان معرفت جهان مادی و قانونمندی آنست.

ماتریالیسم فلسفی مارکس ماتریالیسم دیالکتیکی است. طبق ماتریالیسم دیالکتیکی همه ی اشیا
 و پدیده ها با هم در ارتباطند، ششی و پدیده ای مستقل و مجرد و منفرد از سایر اشیا و پدیده ها
 نمیتوان یافت. بنابراین انعکاس واقعی هر پدیده ای در تفکر انسانی در صورتی است که در ارتباط
 با سایر پدیده ها انجام گیرد. طبق ماتریالیسم دیالکتیکی هر پدیده ای جهت متضاد خود را نیز در بر
 دارد. مقابله ی جهات متضاد در هر پدیده سبب اصلی تغییر در آنهاست و بعلاوه تغییرات کمی در
 مرحله ی معینی به تغییرات کیفی تبدیل میگردد. این تبدیل و تحول و شکل جبهشی صورت میگیرد.

مارکس و انگلس با استفاده از تجارب کمون پارسی برای نخستین بار در تاریخ احکام
 ماتریالیسم دیالکتیکی را برای مطالعه و توضیح پدیده های اجتماعی بکار بستند. از نیرو ماتریالیسم
 تاریخی را که قانونمندی رشد و تکامل جوامع بشری را بدست میدهد کشف نمودند.

ماتریالیسم تاریخی به تئوری رهبری کننده ی اصلاحات اجتماعی در جامعه ی سرمایه داری
 تبدیل گردید. بگفته ی مارکس "فلسفه در پرولتاریا اسلحه ی مادی خود را و پرولتاریا در فلسفه اسلحه ی
 معنوی خود را می یابد" (۱)

(۱) مارکس و انگلس مجموعه ی آثار، جلد ۱، صفحه ۴۲۸، چاپ روسی

فلسفه ی ماتریالیستی مارکس بگفته ی لنین "شبهه قطعه ی فلزی است که نمیشود از آن یک
 قضیه و نه یک جز" اصلی اش را بدون انحراف از حقیقت عینی و سقوط در اغوش دروغهای بیرواشی و
 ارتجاعی بیرون کشید" (۱)

علی رغم کتاب فلسفی سرمایه داری فلسفه ی مارکسیستی دانش یک گروه کوچک که میتواند
 تنها در دسترس افراد محدودی قرار گیرد نیست. فلسفه ی مارکسیستی دانش و پرچم توده های عظیم
 زحمتکش است. مارکس و انگلس و لنین پایه گذاران تنهای یک مکتب فلسفی نیستند. آنها رهبران
 زنده و جاوید آن جنبش انقلابی جهانی نیز هستند.

II - بحران "فیزیک" در حوالی مرز دوقرن

در سالهای آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم نظریاتی درباره ی طبیعت اجسام پدید گردید
 که بسیاری از اصول مکانیک و فیزیک مسلط در قرن نوزدهم را متزلزل ساخت.

کشف مندلیف (۱۸۶۹) قانون دوره ای خواص عناصر شیمیایی بیغرنجی ساختمان ذرونی
 عناصر شیمیایی را نشان داد. طبق عناصر شیمیایی جهت دیگری از بیغرنجی ساختمان ذرونی عناصر
 شیمیایی را ظاهر ساخت. کشف اجسام رادیواکتیو در سال ۱۸۹۶ و صدور اشعه ی آلفا، بتا، و گاما که
 اولی از آنها ی هلیوم، دومی از ذرات باردار انرژی که الکترون نامیده گردید و سومی دارای سرشت موجی
 است نظریه خورد نشدنی و لایه جزا بودن اتم و عدم امکان تبدیل اجسام به یکدیگر را که از مبانی اصلی
 فیزیک قرن نوزدهم بود رد نمود.

کشف اشعه ی رونتگن و فرضیه ی کوانتا که اولین بار بوسیله ماکس پلانک (Max Planck)
 برای توضیح تئوریک چگونگی تشعشع اجسام با اصطلاح سیاه بکار برده شد بانظری موجی اشعه ی نور
 که پس از تجارب یونگ (Young) و فرینل (Fresnel) به نظریه ی مسلط تبدیل گردید - بسود

تناقض آشکار داشت. کشفیات جدید با طبیعت مکانیکی اتم سازگاری نداشت و ثابت گردید که اتم ها
 دارای ساختمان ذرونی الکتریکی هستند. مطالعه ی حرکت الکترون هانشان داد که ذرات منور دارای
 ماس متغیری که تابع سرعت است میباشند. باین ترتیب ماس مطلق در مکانیک نیوتن در برابر علامت
 سؤال قرار گرفت. الکترون در بنامیک اجسام باردار متحرک مفاهیم "فضای مطلق" و "زمان مطلق" که از
 مبانی اصلی مکانیک نیوتن تلقی میگردد پس صحت و دقت خود را از دست دادند. بعلاوه وجود اتمر
 (این ماده ی خیالی بی وزن و بدون حرکت که با اعتقاد محققین فیزیک قرن نوزدهم برای توضیح انتشار
 امواج الکترومغناطیسی و از آنجمله اشعه ی نوری ضروری مینمود) نفی گردید. نظریه ی نسبی اینشتین
 که وابستگی خواص اجسام و انواع میدانهای فیزیکی را به حرکت ثابت می نماید به مفاهیم ماس مطلق،
 زمان مطلق و فضای مطلق پایان داد، قوانین حرکت با سرعت های قابل مقایسه با سرعت نور را بدست
 داد و آخرین ضربه را به مکانیک نیوتن وارد ساخت.

باین ترتیب مکانیک و فیزیک قرن نوزدهم که بر پایه ی ماتریالیسم مکانیکی و بر تصور متافیزیکی
 برقرار بود از هر سو با "بحران" روبرو گردید. هانری پوانکاره (۱۸۵۷-۱۹۱۲) ریاضی دان که
 اهم مطالعاتش در فیزیک ریاضی و نجوم تئوریک بود، است در کتاب معزوف خود بنام "ارزش دانش"
 فصل خاصی را به بحران در فیزیک اختصاص داد. "علامت جدی بحران" در فیزیک را از مسو وضع
 پوزیتیویستی خود مورد بررسی قرار داد. از جمله میگوید: "انقلابی کبیر - رادیوم" اصل بقای انرژی را
 تلاشی میسازد تمام اصول دیگر را نیز در معرض خطر قرار داده است. "ماس الکترون که فقط

(۱) لنین - کلیات، جلد ۱۴، صفحه ی ۳۱۲

جنبه‌ی الکتروپنایمی دارد. ازین میرود پایه‌های مکانیک از جمله اصل نیوتن در باره‌ی تساوی عمل و عکس العمل تلاشی شده است.

نظریات هائری پوانکاره انعکاسی از آشفتنگی فکری است که در این دوران در محافل علمی غرب پدید گردید. عده‌ی زیادی از دانشمندان غرب که از تشریح ماتریالیستی دست آورد های جدید انش فیزیک و مکانیک خود رانان توان میدیدند ماتریالیسم را که به نظریه مسلط درد و ثلث اول قرن نوزدهم در علوم طبیعی تبدیل شده بود مورد تردید قرار دادند و به اغوش متافیزیکم یکی از جریانات ایدالیسم ذهنی پناه بردند.

ماخ (۱۸۳۸-۱۹۱۱) فیزیک دان اتریشی و فیلسوف ایدالیست در کتاب های "تحلیل حساس" (۱۸۸۵) و "معرفت و گمراهی" (۱۹۰۵) خود آگاهانه دست آورد های علوم طبیعی را بنفیس فید نیسم و علیه ماتریالیسم تحریف میکند. آزمایشها و تجارب فیزیکی را در علوم طبیعی مورد انتقاد قرار میدهد و آنها را شبهه عمل متقابل انسان و طبیعت و تغییراتی که انسان بوسیله‌ی ابزار تولید در طبیعت میدهد بلکه به مثابه مجموعه ای از احساس انسان تعبیر و تفسیر مینماید. بهمین سبب فلسفه‌ی ماخ و همفکران وی بنام امپریوکریسیسم یعنی فلسفه‌ی انتقاد از تجربه نامیده شده است.

III - کتاب ماتریالیسم و امپریوکریسیسم

کتاب "ماتریالیسم و امپریوکریسیسم" مهمترین اثر فلسفی لنین در ۱۹۰۵ نوشته شد و در ماه مه ۱۹۰۹ در شصت سال قبل انتشار یافت. کتاب لنین زمانی انتشار یافت که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بسا ناکامی روبرو گردیده بود. تزاریسیم هجوم همه جانبه‌ی خود را علیه طبقه‌ی کارگر و حزب وی اغساز نهاده بود.

در این هنگام است که تزلزل و تشتت فکری بین گروهی از روشنفکران روسیه‌ی تزاری رواج یافت. مبارزه علیه مارکسیسم مد شده. گروهی از مارکسیست ها در ۱۹۰۵ (از پلشویک ها مانند باگدانف، بازارف، لوتنارچارسکی و از مشهوك ها مانند پوشکویچ، والتنتف که خود را مارکسیست می‌نامیدند) مدعی شدند که مارکسیسم راتازه نمایند و آنرا با اصطلاح پاکامیابیهای تازه ترین فلسفه‌ی علوم طبیعی قرن بیستم تطبیق دهند. به پیروی از ماخیم در غرب در عرض ششماه چهار کتاب که تماما به حمله علیه ماتریالیسم دیالکتیکی اختصاص داشت انتشار دادند.

وظیفه‌ی مارکسیست های واقعی این بود که باین هجوم و توطئه و قلب ماهیت مارکسیسم پاسخ دهند و دشمنان مارکسیسم را که بلیاس مارکسیسم نظا هر می نمودند قاش سازند و از مسواضع مارکسیسم و تئوری ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی آن دفاع کنند. این وظیفه مهم را لنین به عهده گرفت و در کتاب "ماتریالیسم و امپریوکریسیسم" بطرز درخشانی انجام داد.

در اثر فلسفی لنین نظریات ایدالیستی ماخیمت ها رد گردید. تئوری ماتریالیستی معرفت با توجه به تازه ترین دست آورد های علوم طبیعی بسط بی سابقه ای یافت. لنین با خلافت مارکسیستی کشفیات جدید آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم را عمیقاً تعمیم داد و ماتریالیسم دیالکتیک را همه جانبه غنی نمود.

کتاب ماتریالیسم و امپریوکریسیسم لنین محتوی عده‌ی رشد و تکامل فلسفه‌ی مارکسیستی در دوران لنین است.

لنین کشفیات جدید را در فیزیک و نتایج حاصله‌ی آنها بهیچوجه فاجعه ای تلقی نمی نمود، بلکه آنها را به مثابه "انقلاب جدید در علوم طبیعی" که پیدایش آن در رشد و تکامل علوم طبیعی کاملاً قانونی است تلقی میکرد. بعلاوه گذار از فیزیک قدیم به فیزیک جدید برای لنین بمعنای گذار از

گمراهی به حقیقت نبود، بلکه فقط گذار از یک درجه‌ی نفوذ شعور انسانی در ماهیت طبیعت پد رجه دیگر و به نفوذ بیشتر آن.

لنین "بحران فیزیک رانیز در ریوتو تئوری ماتریالیستی معرفت مطالعه کرد. بعضی از محققین بحران فیزیک را فقط در نارسائی مفاهیم فیزیکی قدیمی میدیدند ولی نارسائی مفاهیم قدیمی بخود ی خو هنوز بحران فیزیک نیست، بعکس پیروسی ضروری تعمیق معرفت ما از جهان یعنی است. لنین در این باره میگوید:

"از لحاظ فلسفی بحران فیزیک معاصر" در آنست که فیزیک قدیم در تئوری های خود "معرفت واقعی جهان مادی" یعنی انعکاس واقعیت یعنی را میدید، ولی جریان جدید در فیزیک، در تئوری فقط نشانه، علامت و اعداد برای عمل مینماید یعنی وجود واقعیت یعنی و مستقل از شعور ما و انعکاس بوسیله‌ی آنرا نمیکنند.

لنین در دنبال همین بحث این نظر را تکمیل میکند و میگوید:

"ماهیت بحران فیزیک معاصر عبارت از نارسائی قوانین قدیمی و اصول اساسی، پدیدارند اختن واقعیت یعنی خارج از شعور ما یعنی جانشین کردن ایدالیسم و آگوستیسیسم بجای ماتریالیسم است."

لنین محتوی عده‌ی بحران فیزیک را در انحراف بخش مهمی از دانشمندان از ماتریالیسم مکانیکی مسلط در قرن نوزدهم به ایدالیسم مبد اند. لنین میگوید:

"فیزیک نو بطور عده از آنجهت به ایدالیسم غلطید چون فیزیک دانان دیالکتیک را نمی شناختند."

IV - تئوری انعکاس لنین - تئوری معرفت دیالکتیکی

خصوصیت ماخیمیم در آنست که مستقیماً علیه ماتریالیسم و بسط ایدالیسم نظا هر نمی کند و چنین می‌نماید که گویا بهیچ مکتب فلسفی تعلق ندارد و تنها یک "تئوری معرفت فیزیکی" است و هدفش منزله ساختن دانش از جوائب فیرطبی اشی و آزاد ساختن آن از تسلط متافیزیک میباشد.

طبق "تئوری معرفت فیزیکی" آنچه قبل از همه انسان با آن سروکار دارد عبارت از حسیات بزبان دیگر عبارت از تا "ثرات ذهنی اوست. مفاهیم فقط به مثابه وسیله‌ی تسهیل کننده یکار پسرده میشوند تا به حافظه جهت درک فاکتتهای جداگانه کمک نمایند.

ماخیمیم عقیده دارد که فیزیک قدیم مفاهیم را به مثابه وسیله‌ی کمکی بکار نمیرد و محتوی بیشتری بآنها میدهد، برای آنها واقعیت هائی خارج از انسان قائل بود. بهمین سبب یا "شکست صومی اصول" مواجه گردید. برای احتراز از چنین شکستی ماخیمیم پیشنهاد میکند نباید از حدود حسیات خسود خارج گردید و گویا هدف علوم عبارت از معرفت به حسیات و استقرار ارتباط مابین آنها است. پسرای ماخیمیم ادراک و موضوع ادراک یکی هستند.

برکلی ایدالیست نیز برای اثبات نظریه‌ی خود عینا همین استدلال ماخیمیمت را مینماید. او مدعی بود که احساس میتواند فقط به احساس شبیه باشد و نه به ششی ای که خارج از آن قرار دارد. کانت با این استدلال برکلی موافقت کرد با این تفاوت که او بوجود "ششی فی نفسه" اعتقاد داشت ولی کانت عقیده داشت که احساس ما دیوار غیرقابل گذاری مابین "ششی فی نفسه" و "ششی برای ما"

است. بعقیده ی کانت معرفت محصول فعالیت عقلانی مغز است یعنی انسان جدا از جهان تنها یکمک عقل خود میتواند بجهان معرفت راه یابد. اما ما خبیث ها بانفی وجود جهان یعنی به برکلی بسر میگردند نه به کانت که اقلا بوجود جهان یعنی مستقل از ما معتقد بود.

احساس کائنالی است که از طریق آن جهان خارج به شعور انسانی راه می یابد. احساس تنها رابطه ی مستقیم جهان خارج با شعور است. احساس عبارت از تبدیل انرژی تحریک خارجی در فاکت شعور است. بگفته ی لنین :

"اگر رنگ عبارت از احساسی است که در شبکه ی چشم ماصورت میگیرد (همانطور که طوم طبیعی بمای آموزد) یعنی اشعه ی نوری در روی شبکه ی چشم مایافتد و در آن احساس رنگ را ایجاد میکند معنایش آنست که خارج از ما و مستقل از ما و از شعور ما حرکت ماده وجود دارد. امواج اخیر که دارای طول موج معینی و سرعت معینی هستند در روی شبکه ی مائل میکنند و در انسان احساس این یا آن رنگ را می نمایند." (۱)

احساس و ادراک تنها منابع علم ما به جهان خارج است. ادراکات حسی ما در مغز مانع از آنست که بطور واقعی خارج از ما و مستقل از ما وجود دارند ایجاد می نمایند. ما بین جهان خارج و ادراکات حسی ما عدم موافقت وجود دارند. تاکنون اتفاق نیافتاده است که ما بین نتیجه برسیم که ادراکات حسی ما اشتباه کرده باشد بجای اینکه بمانتصوری از سبب بد هندتصوری از آهن داده باشند. لنین میگوید :

"احساس ما ، شعور ما فقط سیمائی از جهان خارج است. بخودی خود پر واضح است که جسم بدون جسم یافته نمیتواند وجود داشته باشد. اما جسم جسم یافته مستقل از جسم موجود دارد." (۲)

احساس، ادراک، تصور، بخودی خود نمیتواند همه ی روابط داخلی و خارجی اشیا* و پدید هارامنعکس سازد و نمیتواند قوانین جهان یعنی را بپایند هد. مشاهده ی زنده (احساس ادراک و تصور) و تفکر انتزاعی وحدتی را تشکیل میدهند. آنها اجزا ترکیبی و مراتب پروسه ی واخسند دیالکتیکی انعکاس جهان یعنی هستند. پروسه ی معرفت جهان یعنی فقط با احساس شروع میگردد ، ولی پایان ختم نمی یابد. بر اساس ادراک حسی در تفکر انسانی مفاهیم ، مقوله ها ، تئوری ها بوجود می آیند که انعکاس ماهیت اشیا* و پدید ه ها ، روابط و قوانین جهان یعنی را میدهند. در پروسه ی انعکاس واقعیت های یعنی در شعور انسانی، تفکر نقش عظیمی ایفا می نماید. تفکر فعالیت مجدانه ی مغز - محصول عالی ماده ی متشکل است. انسان فقط از طریق ارگانهای حسی با جهان خارج مربوط است. تفکر معلوماتی که از احساس رسیده است میپرواند و آنها را به مفاهیم ، قوانین ، مقولات که عبقرت از احساس جهان خارج است تبدیل میسازد.

احساس، مواد اولیه را برای پرواندن در تفکر آماده میسازد ولی تفکر بدون احساس غیر ممکن است. راسپونالیست هاما مانند دکارت ، اسپینوزا و لایبنیس به تفکر منطقی برپها میدانند و حال آنکه سنسوالیست ها ب فکر به نقش تجارب در معرفت پرارزش میگذاشتند. سنسوالیست هانقش تفکر تئوریک

(۱) مجموعه ی آثار ، جلد ۱۴ ، صفحه ۴۳

(۲) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۵۷

راد رتظر نمی گرفتند و توجه نداشتند که گذار از احساس به تفکر با یک جهش کیفی انجام میگیرد. ماتریالیسم دیالکتیکی یکجانبه بودن راسپونالیست ها و سنسوالیست هارا رد مینماید و ثابت میکند که هیچ تفکر منطقی بدون تجربه ی حسی امکان پذیر نیست.

ماتریالیسم دیالکتیکی جهات عقلانی و تجربی معرفت را بشابه اعضا* ضروری و مکمل یکدیگر تلقی میکند. از احساس ما از اشیا* تصور ایجاد میشود ولی باید دانست که تصور مجموعه ی ساده ی احساسات مانعیت ولی سیمای کامل ششی را نمایش میدهد.

نیروی حواس ماحدود است ولی مایمیتوانیم یکمک اسباب های اندازه گیری بقدرت آنها بیاافزاییم. با چشمهای خود ما فقط ۵۵۰۰ ستاره راد آسمان می بینیم. باتلسکوپ این شماره به صد میلیون افزایش می یابد. یکمک میکروسکوپ ما ششی را چندین هزار برابر بزرگ میکنیم. اما یکمک میکروسکوپ الکترونیک صد هزار بار و میکروسکوپ نوترونیک افزایش منبروبه پانصد هزار برابر میرسد.

باین ترتیب بیماری اسبابهای اندازه گیری رسوخ حواس ما در اشیا* عبقرت میگردد. برای پرواندن تفکر مواد اولیه ی بیشتری عرضه میشود. برای اینکه تفکر مایمیتواند قانونندی مواد اولیه را بدست آرد بایستی توده ای از مواد اولیه داده شده را تعمیم دهد.

لنین میگوید : خود امر تعمیم ساده ... بمعنای معرفت بیشتر و بیشتر عبقرت انسان از روابط جهان است.

یکمک ارگانهای حواس مانعیتوانیم تصویری از سرعت سیر نور داشته باشیم. مانعیتوانیم ارزش کالا را ببینیم. برای این امر نیروی انتزاعی عقل انسانی ضروری است.

از مجموعه ی مطالب بالانتیجه میشود که تفکر و احساس در عین پیوند انفکاک ناپذیر از یکدیگر متمایز میباشند و در پروسه ی معرفت هر یک وظیفه ی خاصی را ایفا مینماید. در آن انسان بشابه یک شخص فعال (نه مانند یک گیرنده ی پاسیف) عمل میکند.

ما خبیث ها بانفی حقیقت مطلق به نفی وجود هرگونه قانونندی یعنی در طبیعت میلفزند و از آنجا به این نتیجه میرسند که گویا قوانین یک نوع احکام ساده ی قرارداد ای و محصول یک نسوع ضرورت منطقی هستند.

اصرار ما خبیث ها مبنی بر نسبی و تقریبی بودن دانش ما آنها را به اید آلیسم میکشانسد. مسئله ی ارتباط متقابل رلاتیویسم و دیالکتیک مهمترین نتیجه گیری تئوریک ما خبیث میباشسد. مد افعمین رلاتیویسم میگویند که رلاتیویسم افسانه نیست. فاکتها نسبت دانش ما را ثابت میکنند. البته این نظر درست است ولی از نسبت دانش ما رلاتیویسم در معرفت مانتیجه نمیشود. لنین اشتباه اساسی ما خبیث رادر رلاتیویسم بودن آنها میداند و میگوید :

"قراردادن رلاتیویسم بشابه پایه ی تئوری معرفت یعنی محکوم کردن اجباری خو یا به شکاکیت مطلق آگنوستیسیسم و سفسطه یا به سوبژکتیویسم. رلاتیویسم بشابه پایه ی تئوری معرفت تنها قبول نسبت دانش مانعیت. آن در عین حال نفسی وجود غلام یامدلها یعنی مستقل از انسان است که دانش ما به آن نزد یک میشود میباشسد." (۱)

ماتریالیسم دیالکتیکی مارکس وانگلس رلاتیویسم رادر بر میگرد ولی به آن منتهی نمیشود. نسبت تمام دانش ما را قبول دارد ولی نه بمعنای نفی واقعیت یعنی اما بمعنای مشروط بودن مرزهای تفریسی

(۱) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۱۲۴

دانش ما • تفکر انسانی بر حسب طبیعت خود قادر است به حقیقت مطلق برسد - حقیقتی که از مجموعی حقایق نسبی حاصل میگردد - هر مرحله ای از رشد و تکامل دانش ما ذره ای تازه ای از حقیقت مطلق است • مرز غیر قابل عبور مابین حقیقت مطلق و حقیقت نسبی وجود ندارد •
 مارکسیسم برای اولین بار معرفت راد را ارتباط دیاکتیکی اش با پراتیک انسان مورد توجه قرار داد • در تئوری معرفت دیاکتیکی، پراتیک بمثابة ملاک صحت تفکر تلقی میگردد • مارکس در تفسیر دوم خود در باره ی فویرباخ درباره ی نقش پراتیک چنین میگوید :

" مسئله ی اینکه آیا تفکر انسانی دارای حقیقت معنی هست یا نه - بهیچوجه مسئله ی تئوری نیست بلکه مسئله ی پراتیک است • انسان باید در پراتیک حقیقی بودن یعنی واقعیت و توانائی و ناسوسیتی بودن عکس خود را اثبات کند • بحث در باره ی واقعیت یا عدم واقعیت تفکر مجزا از پراتیک مسئله ایست صرفا اسکولاستیک • "

۴ - ماده و پایان ناپذیری ذرات ابتدائی

ماخیم وجود ماده راد در خارج از احساس نفی مینماید و آنرا بمثابة مجموعه ای از احساس تلقی میکند •

لنین برای نخستین بار در تاریخ فلسفه ی مارکسیستی ماده را از نظر فلسفی تعریف کسرد ، به اختلاط محتوی فلسفی ماده یا تصور یک علوم طبیعی از ساختمان و خواص ماده میدهد خاتمه داد • یا تعریف فیزیکی ماده • ، لنین برای جهان یعنی ماتریالیستی زیر بنای محکمتری ایجاد نمود •
 لنین میگوید : • مفهوم ماده از لحاظ معرفتی واقعیت معنی ای است که مستقل از شعور ما وجود دارد و بوسیله ی آن انعکاس می یابد • (۱)

ماده یک مقوله ی فلسفی پیمانگرو واقعیت معنی است که به احساس انسان داده شده بوسیله ی احساس تجسم می یابد از آن کو بی و یا عکس برداشته میشود و مستقل از احساس ما وجود دارد • اما نظریات علوم طبیعی درباره ی ساختمان ماده به درجه ی رشد و تکامل دانش ما مربوط است و مفهوم ساختمان ماده است که در رابطه با بسط دانش ما تغییر می یابد •
 ماخیم از کشفیات جدید در فیزیک نتایج اید الیمشی گرفت و مدعی " فنا ی ماده " گردید •
 لنین به این ادعا پاسخ میدهد :

" ماده فنا می یابد " بمعنای فنا یافتن حدودی است که مانا کنون آنرا میساختیم ولی دانش ما معتقدتر میگردد • آن خواص از ماده که در سابق مطلق غیر قابل تغییر و نظریاتی ابتدائی (مانند غیر قابل رسوخ بودن ماده و مطلق ماس و انرسی) بنظر میرسید و اکنون آشکار گردیده است که نسبی هستند و تنهایی بعضی از حالات ماده میباشد ، از بین میروند زیرا تنها " خصوصیت " ماده که با قبول آن فلسفه ی ماتریالیستی با آن بستگی دارد خاصیت واقعیت معنی بودن آن و وجود مستقل آن از شعور ما است • (۲)

لنین استدلال میکند که قبول " عناصر غیر قابل تغییر " و " ماهیت غیر قابل تغییر اشیا " ماتریالیسم

(۱) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۲۴۸
 (۲) کلیات ، جلد ۱۴ ، صفحه ی ۲۴۷

نیست • این متافیزیک یعنی ماتریالیسم آنتی دیاکتیکی است • لنین نظر خود را در این جهت بسط میدهد و میگوید " ماهیت اشیا " یا " جوهر " همچنین نسبی هستند • آنها فقط تعمیق معرفت انسانی اشیا را بهمان میدانند • در پیرو تعمیق منور در تراز اتم ترفوت و امروز در تراز الکترون و اتر رفته است • ماتریالیسم دیاکتیکی به خاصیت سوخت و نسبی و تقریبی بودن تمام این معرفت ها اصرار میورزد و با الاخره استدلال به نتیجه ی مهم زیر میرسد : الکترون مانند اتم پایان ناپذیر است • طبیعت بی پایان است تنها قبول بدوین قید و شرط وجود آن خارج از شعور و احساس انسان ماتریالیسم دیاکتیک را از آگوستیسیسم نسبی و از اید الیم متمایز میسازد •

از زمانیکه لنین نظریه ی پایان ناپذیری " الکترون " را برآورد داشته است شصت سال میگذرد • در این مدت دانش ما درباره ی ساختمان اشیا " و عناصر و ذرات اولیه بهمیزان بسیار زیادی رشد یافته است •

فیزیک معاصر پیش بینی د اهیانه ی لنین راد درباره ی پایان ناپذیری ذرات ابتدائی بشبوت رسانده است • دانش معاصر با توسعه ی تکنیک و یکک آزمایشگاههای خود که بموسسات عظیم صنعتی شباهت دارند توانسته است بدرون برخی از ذرات ابتدائی که از پایداری کامل برخوردارند نفوذ کند به ساختمان بفرنج درونی آنها تا درجه ی زیادی بی برسد •

علاوه بر الکترون و پرتون که در آغاز قرن حاضر تنها ذراتی بود ندکه ما از وجود آنها اطلاع داشته ایم ، اکنون با انواع دیگری از آنها با بارهای الکتریکی مثبت و منفی و صفر آگاهی یافته ایم • بعلاوه به ذرات ابتدائی تازه ای مانند نوترون ، مزون ، کپرون و انواع کوناگون آنها دسترس یافته ایم • عمل متقابل ذرات از یک نوع با ذرات نوع دیگر مطالعه شده است • نخستین تصویری از ساختمان ذرات ابتدائی بدست آمده است • معذک کامیابیهای فیزیک معاصر در این زمینه هنوز بسیار محدود است • هنوز تئوری عمومی ذرات ابتدائی وجود ندارد • تئوری اینکه بتواند همه ی جوانب حیات آنها را که اکثرا بسیار کوتاه در حدود ۱۰-۶ و ۱۰-۱۱ ثانیه است و همچنین درباره ی مکانیسم کامل تحولاتی که بر اثر تصادم مابین ذرات مختلف حاصل میگردد و با الاخره درباره اشتریکتور قضائی و زمانی درون ذرات منور و بسیاری نکات دیگر اطلاعات مانا قوی و نارسانیهای فراوان راد برآورد کرده مستلزم مطالعه و تحقیقات بیشتری است که در برابر فیزیک معاصر قرار گرفته است • باین ترتیب مشاهده میکنیم که ایدیه ی لنین درباره ی پایان ناپذیری الکترون به برنامه ی عمل تمام فیزیک ذرات ابتدائی تبدیل گردیده است •

VI - آگوستیسیسم قدیم و جدید

آگوستیسیسم امکان معرفت پر جهان و وجود قانونمندی راد را طبیعت انکار میکند و بر آنست که انسان قادر نیست گامی از احساس خویش فراتر نهد و اطلاع قابل اعتمادی از اشیا و پدیده های طبیعی بدست آورد • و حال آنکه دانش بشری از مجموعه ی تصاویر و قوانینی تشکیل میشود که ما از جهان معنی دار و علم ما بر اشیا و پدیده ها پارشد و تکامل دانش ما پیوسته بسط مینماید و عمیق و صیقلتر میگردد • تا آخر قرن نوزدهم ما ایدیه ای از ساختمان الکتریکی ماده نداشتیم • حال ما در ساختمان ماده ، الکترون ، پرتون ، نوترون و انواع و اقسام دیگر ذرات ابتدائی یافته ایم • تا این اواخر ذرات ابتدائی نامبرده مانند انهای قرن نوزدهم ذرات غیر قابل نفوذ و غیر قابل تغییری تصور میگردد ، اکنون با نفوذ دانش فیزیک به درون ذرات ابتدائی به جهان درونی ذرات راه می یابیم و پیوسته بر اطلاع ما در این زمینه افزوده میگردد •

نظریه ی آگوستیک ها و از انجمله ماخیم ها بر پایه ی تحریف در مفهوم تجربه بنا نهاده

شده است. لنین پلخانوف را از جهت اینکه تجربه را "موضوع تحقیق" تلقی مینمود انتقاد میکرد و میگفت بحث بر سر تعریف تجربه که آیا "موضوع تحقیق" یا "وسیله ی معرفت" است نیست. عدد ه است که ما چه مفهومی از تجربه داریم. تجربه پیوسته ی عل متقابل انسان و طبیعت است. پیوسته ی منزه قبل از همه مستلزم قبول جهان عینی است که مستقل از ما و از شعور ما وجود دارد و دارای قانونی مستقل خودش است.

پیوسته ی کانت و ماخ و سایر فلاسفه ی پیرووازی عینیت قوانین طبیعت را انکار میکردند. بنظر آنها گویا این انسان است که قوانین طبیعت را دیکته میکند و یا تفکر خود به هر چه و مرج و پریشانی ای که در اشیا و پدیده ها حکم فرماست نظم و ترتیبی میدهد. پلخانوف استدلال گویا آب که در تحت یک اتمسفر فشار، در صد درجه ی حرارت سانتی گراد بجوش می آید انعکاس یک قانون طبیعی نیست بلکه مخلوق تفکر ما است.

آگوستینیسیم از اصل اند ترمینیم هایزینبرگ که از مشکلاتی که در آزمایش حرکت ذرات ابتدائی نتیجه میگردد استفاده می نماید. طبق اصل منزه نمیتوان در یک زمان، مکان و مقدار حرکت ذره را تعیین نمود و بعلاوه هر قدر مکان ذره را دقیقتر اندازه گیری بهمان اندازه از دقت اندازه گیری مقدار حرکت ذره ی منزه کاسته میگردد (و بالعکس). مضمون منزه با معادله ی $h \gg \lambda \gg \Delta p \cdot \Delta q$ که در آن p و q بترتیب مقدار حرکت و مختصات ذره ی ابتدائی و h مقدار ثابت پلانک است، نمایش داده میشود.

اصل اند ترمینیم هایزینبرگ بمثابة پدایش بحران جدیدی در فیزیک معاصر تلقی گردید و وجود واقعیت عینی و رابطه ی علت و معلولی در مورد ذرات ابتدائی انکار شد و از این راه بعضی از دانشمندان فیزیک و فلاسفه ی اید ایست بخیال خود یک "فضای حیاتی" در دانش معاصر برای انتقاد به نیروهای ماورا طبیعی پیدا کردند. و حال آنکه در این زمینه فقط میتوان از بحران کوانتوم سخن راند که ما میخواهیم کمک آن منطقه ی جدیدی از میدان عمل خود را در طبیعت تشریح و تفسیر نمائیم و از مفاهیم جهان ماکروسکوپیک عینا در جهان میکروسکوپیک استفاده کنیم و گناه برخورد نادرست خود را بگردن نفس و فقدان قانونمندی در طبیعت بیاندازیم.

مشکلات تجربی ای که در تعیین مکان و مقدار حرکت ذرات ابتدائی پیدا میشود از ماهیت دوگانه بودن ذرات منزه یعنی خصوصیت ذره ای - موجی بودن آنها نتیجه میگردد. بعلاوه در عمل ذرات ابتدائی پنحوی از انجا با ذرات دیگر پیوسته اند. طبیعی است هر قدر پیوستگی منزه نیرومندتر باشد موقعیت ذره مشخصتر میگردد. ولی در عین حال نیرومند تر شدن پیوستگی ذرات ابتدائی با ذرات دیگر باعث میشود که ذرات ابتدائی استقلال خود را تا درجه ی زیادی از دست دهند و به جزئی از سیستم عصبی درآیند و در نتیجه مقدار حرکت آنها نامشخص میگردد.

کانهک گوانتا یک کانهک آماری است و در آن حرکت مجموعه ای از ذرات مورد مطالعه قسرا میگردد و از اینرو اصل اند ترمینیم به مجموعه ای از ذرات مربوط میشود و نه بیک ذره ی تنها. در مورد ذره ی تنها از اصل منزه فقط میتوان نتایج غیر مستقیمی گرفت.

اصل اند ترمینیم نتیجه ی مستقیم خصوصیت انفصالی جهان ریز یعنی بین خصوصیت عینی نوعی ارتقا هر ماد است و نشان دهنده ی هیچگونه اند ترمینیمی در معرفت نیست. بعکس شناخت ما را از پدیده های طبیعی غنی تر میسازد و مفهوم اند ترمینیم لاپلاس را که متعلق به جهان ماکروسکوپی و ماده ی در حال انفصالی است بنحوی دیگری در جهان ریز بیان میدارد.

* * *

وحدت طبیعت و حزبیت جنبه ی اساسی و مشخص تالیف ده ایانه ی لنین - ماتریالیسم و

امپریکریسم است. لنین نشان داد که تمام تاریخ فلسفه نمایش صحنه های مبارزه بین ماتریالیسم و اید ایلیسم بود. است. لنین میگوید: "فلسفه ی جدید همانند فلسفه ی دوهزار سال قبل حزبی است." پس از پدایش ماتریالیسم دیالکتیک پیوسته ی پلانیسم به ارد و گاه ماتریالیستی و اید ایلیستی شد پدیدتر گردید. است. این دو ارد و گاه نه تنها در فلسفه بلکه در تمام شئون علوم طبیعی و اجتماعی صا نشند فیزیک، شیمی، بیولوژی، نجوم، علم الاجتماع، ادبیات، هنر و غیره بسط یافتند.

طی رغم انواع فشارها و محدودیت ها و تعقیب ها در کشورهای سرمایه داری ماتریالیسم دیالکتیک در این کشورها نمایندگان و مدافعین برجسته ای دارد و بر شماره ی آنها پیوسته افزوده میگردد. در مثال دانشمندان بزرگی مانند لویی دو برولی و لئونالد اینسفلد، میبینیم که نیروی سلکت باید از ای نیرومند است که حتی فیزیک دانانی که با نظریه های اید ایلیستی آلوده شده بودند و تا این اواخر از نظریات آگوستینیکی هایزینبرگ دفاع میکردند اکنون مجبورند به ماتریالیسم رو آورند و عینیت ماده و اینکه پیوسته های فیزیکی در فضا و زمان مستقل از ما و به تبعیت از اصل طت و معلولی جهان دارند را بپذیرند.

مبارزه طیه انواع مکاتب اید ایلیسم و آگوستینیسم که هر روز مانند قارچ در همه جا از زرادخانه های امپریالیسم و ارتجاع جهان میروند با حدت و شدت تمام ادامه دارد و در این مبارزه احسزاب کمونیستی و کارگری و کشورهای سوسیالیستی بجزه اتحاد جماهیر شوروی نقش بسیار مهمی را ایفا می نمایند.

فقط از آنهمه شورش و داد و فریاد
 نظر پیر هنرور چوبه آن حال افتاد
 گوئی امرامدش از جانب وجدان که "بایست!"
 از پس پنج دقیقه که ز نو گشت زمین
 تازه شد یازهم آن غلغله و جنبش و جوش
 کرد پرسش ز یکی کاین چه فغانست و خروش؟
 با تعجب: خیرت نیست که مرده است لنین
 پیرگریان شد و لرزید و فغان کرد و نشست
 رفت از هوش می چند و بهوش آمد باز
 دید در هرقد می فروغ سسان در تارک و تاز
 دید ای خوش بهالید سپس پاکف دست
 کارگرها همه با خواندن آهنگ کمون
 پیر میدید بحیرت: همه جا لشکر سرخ
 صد هزاران علم رخ بد و اختر سرخ
 همه جا بوی کمون بد، همه جا رنگ کمون
 خواند بر سرد رنگ خانه سکا . ارکا . پ . *)
 دید در جای دیگر پرچم شورا از دور
 مارش بین المللی را بشنید از شیور
 رنگ او گشت برافروخته ، حالش شد به
 قد برافراشت چو سروی ، نظراند اخت متین
 کامسومول دید و پیونر همه جا گشته روان
 پیرصد ساله تو گوئی که ز نو گشت جوان
 خنده ای کرد و چنین گفت: نه! زنده است لنین
 به پین و به یسار
 کارگرها به قطار
 چون بدید آن اشار

مسکو ژانویه ۱۹۲۴



زنده است لنین

به پیشواز صدمین سالروز
تولد ولادیمیر ایلچ لنین

/ اشعار از لاهوتی /

راهبهای شوسه از دهکده هاتادل شهر
 سپرد خرنیا وهی دهقان، زن و مرد
 بود امروز هواسی درجه واندی مسرد
 همه یخ بسته ، چه سرچشمه، چه دریاچه، چه شهر
 اجتماعی غلبانی نتوان گفت که چند
 انقلابی هیجانی نتوان گفت که چون
 غضب از حد بدر، اندوه از اندازه بیرون
 مضطرب جمله چنان بر سر آتش اسفند
 شهر تاریخی مسکو شده ماتمکده ای
 همه در کسوت ماتم ، همه در حال عزای
 هرکدامیگزری بیرقی ماتم بریا
 هرکرامیتگری، نیست مگر غمزه ای
 هیچ در خانه نبد یک
 پیرصد ساله ای از قوه ی کار افتاد
 شوری افتاد پناگه بدل آزاد
 نه از آن همبفه بود و نه از آن شورش عام
 سری از خانه بیرون کرد و بهر سو نگریمت
 ناگهان از حرکت هر متحرک استاد
 بجز از کارگری
 با شرف رنجبری
 گرچه اورا خبری
 دید محشر پریاست
 خامشی در همه جا است



اتحاد و بخش جنبش کارگری - حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال - آلمان - در ۲۱ آوریل ۱۹۴۶ و ایجاد حزب سوسیالیست متحد - ی آلمان رویدادی مهم در تاریخ ملت آلمان و گامی بزرگ در راه تحقیق آرمانهای واقعی زحمتکشان آلمان بود. فقط در نتیجه ی وحدت این دو حزب ، جنبه ی احزاب دموکراتیک و ضد فاشیست آلمان میتوانست مبارزه خود را با موفقیت ادامه دهد. ولهم بیک ، اتسو گروپول ، والتر اولبرشت و دیگران در پیروزی این مبارزه نقش مهم داشتند.

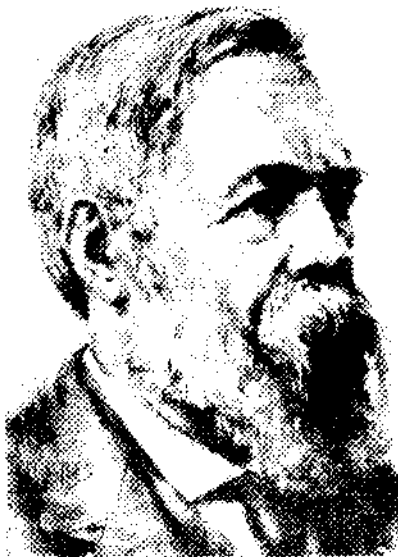
در منطقه ای که آنزمان در اشغال نیروهای شوروی بود ، اصلاحات ارضی دموکراتیک انجام گرفت ، تبهکاران جنگ به کفر اعمال خود رسیدند ، اموال انحصاری که بسود جنگ افزوزان فاشیسم کار کرده بودند ، مصادره گردید . به سیطره ی یونگرها و انحصارها - پایگاه اجتماعی امپریالیسم و

میلیتاریسم آلمان - پایان داده شد . به پیروی از اصل "آفریده ی دست مردم باید بدست مردم سپرده شود" بخش ملی در صنایع بوجود آمد . در آموزش و دادگستری اصلاحات دموکراتیک انجام گرفت . با اجرای برنامه های ششماهه و دوساله تحت شعار "تولید بیشتر ، توزیع عادلانه و زندگی بهتر" ارکان مادی زندگی نهن بی ریزی شد .

هدف نیروهای ترقیخواه از همان آغاز در هم شکستن قدرت انحصارها و یونگرها و سرکوب تبهکاران جنگ در سراسر آلمان بود . حزب سوسیالیست متحد - ی آلمان و تمام همزمان آن در راه ایجاد آلمان واحد دموکراتیک مبارزه میکردند .

امریکا و انگلستان و فرانسه همراه با سرمایه داران بزرگ بخش غربی آلمان در صدد احیا "امپریالیسم و میلیتاریسم آلمان بودند . امپریالیست ها بکف رهبران راست سوسیال - دموکراسی بتدریج بخش غربی آلمان و برلن غربی را از تمام کشور جدا ساخته و سرانجام در سپتامبر ۱۹۴۹ با اعلام تشکیل جمهوری فدراتیو آلمان گام نهائی را در راه تجزیه ی آلمان برداشتند .

نیروهای میهن پرست آلمان در پاسخ این اقدام تجزیه طلبانه و بمنظور جلوگیری از بسط امپریالیسم و میلیتاریسم در سراسر آلمان در ۷ اکتبر ۱۹۴۹ تا "سیس جمهوری دموکراتیک آلمان را اعلام



بیستمین سالروز

جمهوری دموکراتیک آلمان

بیست سال از بنیاد گذاری جمهوری دموکراتیک آلمان میگذرد . هفتم اکتبر مردم آلمان بیستمین سال پیروزی اندیشه های سوسیالیسم رادیکال مارکس و انگلس جشن میگیرند . میهن سوسیالیسم علمی اکنون مظهر سوسیالیسم در عمل شده است . مبارزه ای که روزالیزه بومرگ ها و کارل لیبکنشت ها و تلمان ها جان خود را در راه آن فد کردند ، سرانجام به ثمر رسید .

پس از برانداختن میلیتاریسم آلمان و سرکوب فاشیسم هیتلری که به بهای جان میلیونها انسان و نابودی میلیاردها ارزش مادی و ثروت معنوی جامعه ی بشری تمام شد و اتحاد شوروی در این پیروزی تاریخی نقش قدر اول داشت ، برای پی ریزی آلمان دموکراتیک ، صلح جو و ترقیخواه شرایط مساعد فراهم آمد . ایجاد چنین تحولی در سرزمین آلمان که نیروهای ضد انسانی آن دو بار در طی قرن ما جهان را دستخوش شعله های جهنمی جنگ و آذمکشی کرده بودند ، خواست تمام انسانتهای شرافتمند و نوع دوست سراسر جهان بود . قرارداد پوتسدام بر این خواست خصلت قانونی بخشید و کشور های پیروز را به تحقق آن موظف ساخت .

جهان طبقاتی ما در راه متضاد در برابر ملت آلمان گسترده بود . هم درد اخل آلمان و هم در خارج از آن دنیوی متضاد روی یکدیگر ایستاده بودند . سرنوشتها در گرو مبارزه ی این دو نیرو بود . راهها بر حسب پیروزی هر یک از این نیروها انتخاب میشد . تناسب نیروها چنان بود که در بخشی از آلمان راه دموکراسی ، صلح و سوسیالیسم پیروز شد ، در بخش دیگر راه دیگر .

زحمتکشان آلمان با پشتیبانی از پیام تاریخی حزب کمونیست آلمان (۱۱ ژوئن ۱۹۴۵) و اعلامیه جنبه ی متحد احزاب دموکراتیک ضد فاشیست (۱۴ ژوئیه ی ۱۹۴۵) تحت رهبری طبقه ی کارگر در راه تحولات دموکراتیک گام نهادند .

داشتند. برای نخستین بار در تاریخ دولتی دموکراتیک و صلح جو در آلمان پدید آمد.

ایجاد جمهوری دموکراتیک آلمان نقطه ی

چرخشی در تاریخ ملت آلمان و در تاریخ سراسر اروپا است.



در همین کنفرانس حزب سوسیالیست متحد می آلمان در سال ۱۹۵۲ آغاز ساختمان جامعه ی سوسیالیستی راد آلمان اعلام داشت. تجربه نشان داد که در شرایط معین تاریخی میتوان از راه مسالمت آمیز بسوی سوسیالیسم رفت.

در جریان تحولات ریشه دار در مناسبات طبقاتی ترکیب اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان سیمای اجتماعی طبقات و قشرهای مردم و مناسبات آنان باید پیکر درگونی کیفی یافت. بر پایه ی استوار حاکمیت دولتی سوسیالیستی و مناسبات تولیدی عمیق تر گردد.

سوسیالیستی وحدت معنوی و سیاسی زحمتکشان کامیابیهای عظیم ملت سوسیالیستی آلمان یار د پیکر قدرت حیاتی اندیشه های سوسیالیسم را به ثبوت رسانید.

درآمد ملی در جمهوری دموکراتیک آلمان نسبت به سال ۱۹۵۰ سه برابر شد. دستمزد واقعی زحمتکشان در همین مدت ۵ و ۳ برابر افزایش یافت. اکنون صنایع جمهوری دموکراتیک آلمان در ظرف ده ماه باندازه ی تولید یکساله ی تمام صنایع آلمان در سال ۱۹۳۶ محصول تولید میکند. جمهوری دموکراتیک آلمان که در گذشته بخش عقب مانده ی آلمان بود، اکنون در صف پیشرفته ترین کشورهای صنعتی جهان جای گرفته است. مردم جمهوری دموکراتیک آلمان در عرصه های آموزش و علم و فرهنگ و بهداشت و تفریح رفاه اجتماعی به چنان پیروزیهای عظیمی نائل آمده اند که حتی دشمنان سوسیالیسم نیز قادر بانکار آن نیستند.

پیروزیهای اقتصادی مردم جمهوری دموکراتیک آلمان بایستد دموکراسی در کشور توأم بود. شبکه ی وسیعی از ارگانهای دموکراتیک که مظهر اراده ی توده های زحمتکش و اهرم اعمال قدرت

آنها هستند در سراسر کشور بوجود آمده است. همیشه از ۶۰۰ هزار نفر از زحمتکشان آلمان دموکراتیک در انجمنهای نمایندگان خلق و کمیسیونهای این انجمنها شرکت فعال دارند. کمیته های تولیدی مؤسسات ملی و اتحادیه ها وسیله ی شرکت مستقیم و فعال زحمتکشان در رهبری تولید است. زحمتکشان آلمان دموکراتیک صاحبان مؤسسات سوسیالیستی و اداره کنندگان این مؤسسات هستند. آن دموکراتها صوری جهان غرب که در بزرگترین عرصه ی فعالیت اجتماعی یعنی در عرصه ی تولید نفوذی ندارند و دیوارهای کارخانه ها و مؤسسات سرمایه داری سد غیر قابل عبور برای آنهاست، نمیتوانند مداخله واقعی زحمتکشان باشند. در کارخانه ها و مؤسسات آلمان غربی سازمانهای سندیکائی حق حیات ندارند. شعار "کارفرما ارباب خانه ی خیمش است" شعاری است که از زمان قیصر و هیتلر تاکنون در موسسات تولیدی آلمان غربی حاکم بوده است.

سوسیالیسم توانست سیمای آلمانی رادگرگون سازد و بهترین سنن انقلابی و پیشروستانه ی ملت آلمان راد آلمان سوسیالیستی احیا نماید. آن عوامل اجتماعی و سیاسی که گئورگ بوخنر، هانریش هاینه، کارل مارکس، فردریش انگلس، یوهان بشر، برتولد برشت، آلبرت انشتین، هاینریش مان توأم برمان و بسیاری دیگر از نمایندگان افکار انقلابی و اندیشه های علمی و عواطف پیشروستانه ی ملت آلمان رایج جلای وطن و امید داشت، در آلمان دموکراتیک ریشه کن شده است. در سرزمین آلمان نهال های انسان نویی پرورش می یابد که بایستد بنیاد گذاران بهر روزی آینده ی تمام ملت آلمان باشند.

مردم بخشد دموکراتیک آلمان برای همیشه به سیاست تجاوزکارانه در سرزمین خود پایان دادند. تا مین صلح و امنیت هدف استراتژیک جمهوری دموکراتیک آلمان است و این واقعیت برای حفظ صلح در اروپا و سراسر جهان حائز اهمیت حیاتی است. آلمان دوبار در قرن ما عامل جنگ بود و اکنون نیز نیروهای میلیتاریسم تلافیحوی آلمان غربی با ادعاهای مرزی و دسایس تجاوزکارانه ی خود صلح راد اروپا و در سراسر جهان تهدید میکنند. وجود آلمان دموکراتیک عامل مهمی در تقویت گذاردن تلاشهای امپریالیسم آلمان غربی است.





جمهوری دموکراتیک آلمان در مبارزه با امپریالیسم جهانی و پیروزی در مبارزه با امپریالیسم آلمان غربی نقشی بزرگ بعهده دارد و پاسدار جبهه‌ی باختری اردوگاه سوسیالیستی است.

جمهوری دموکراتیک آلمان با اعتقاد به آرمانهای طبقاتی خود به اصول انترناسیونالیسم سوسیالیستی وفادار است و باتحکم پیوند برادرانه‌ی خود با کشورهای سوسیالیستی و بیست همکارهای اقتصادی با این کشورها به تقویت جبهه‌ی پیشانی نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی خود و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی کمک میکند.

جمهوری دموکراتیک آلمان پشتیبان نهضت کارگری جهانی و حامی جنبش آزادبخش ملی است و با حمایت مادی و معنوی از این جنبش‌ها به وظایف انترناسیونالیسم پرولتری خود عمل میکند.

پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان و سیاست خارجی صلحجویانه و واقع‌بینانه آن نقشه‌های امپریالیسم و پیروزی امپریالیسم آلمان غربی را برای ملحد ساختن این کشور سوسیالیستی تعیین می‌کند. جمهوری دموکراتیک آلمان بیش از پیش از طرف کشورهای غیرسوسیالیستی برسمیت شناخته میشود و سندهای اقتصادی و سیاسی - حقوقی که بوسیله‌ی امپریالیسم در اطراف این کشور ایجاد شده است شکاف برمی‌آورد.

تصویب قانون اساسی سوسیالیستی در سال ۱۹۶۸ تثبیت قانونی دستاوردهای سوسیالیستی ملت آلمان بود و مرحله‌ی نوینی را در ساختمان سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان بنانهاد.

اکنون جمهوری دموکراتیک آلمان در سومین دهه‌ی حیات خود گام می‌نهد. تمام پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مردم آلمان در بیست سال گذشته راه را برای تحکیم بیشتر این جمهوری تکامل همه‌جانبه‌ی سیستم اجتماعی سوسیالیستی آن و تحریک بیشتر در رشد اقتصادی پریا... ی دست آورد های انقلاب علمی و فنی هموار ساخته است.

راه جمهوری دموکراتیک آلمان تنها راه ممکن بسوی آینده‌ی سعادت بخش برای تمام ملت آلمان است. مردم آلمان دموکراتیک هم اکنون یک دوران تاریخی از برادران خود در آلمان غربی پیشی گرفته‌اند. مردم آلمان غربی نیز سرانجام این راه را در پیش خواهند گرفت. پیروزیهای بیشتر آلمان دموکراتیک الهام بخش آنان خواهد بود.

رفیق اوله ریشت میگوید: «ماناواریم و آینده از آن نوآوران است».

مسعود

شرح عکس‌ها به ترتیب:

والتر اولبریش، کارل مارکس، فریدریش انگلس، کارل لیبکنشت، روزالوک مومبرگ، ارنست تلمان، ویلهلم پیک، اتو گروتبول

معجزه اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان

روزنامه‌ی «نویس د هچلند» ارگان حزب سوسیالیست متحد آلمان در شماره‌ی نوزدهم سپتامبر خود تحت عنوان «هفته‌نامه «انترویز» پاریس پیشرفت جمهوری دموکراتیک آلمان را تحسین میکند» قسمتهایی از مندرجات هفته‌نامه را بدین شرح منتشر کرده است:

پاریس - هفته‌نامه‌ی فرانسوی که ناشر افکار محافظ پانفوذ کارفرمایان بزرگ فرانسوی است، اخیراً در مقاله‌ی مفصلی پیشرفت اقتصادی راد جمهوری دموکراتیک آلمان مورد بحث قرار داده است. مینویسد: اگرچه جمهوری دموکراتیک آلمان فقط ۱۷ میلیون جمعیت دارد، ولی از لحاظ میزان تولید مقام هشتم راد میان کشورهای صنعتی احراز میکند. تا نیر جمهوری دموکراتیک آلمان در تجارت بین‌المللی بیش از پیش محسوس است.

«صاحبان صنایع فرانسوی این تا شیر را روز بروز بیشتر حس میکنند».

تاکنون غالباً از «معجزه‌ی اقتصادی» آلمان غربی سخن میرفت ولی جهات مثبت و اساسی پدید می‌آید. همانند آن در جمهوری دموکراتیک آلمان که در بسیاری از موارد قویتر از آلمان غربی بود، خیلی کم شناخته شده بود».

میتوان گفت که جمهوری دموکراتیک آلمان از هیچ آغاز کرده است ولی امروز این کشور منزلت یک کشور صنعتی قابل توجه تکامل یافته است. در بسیاری از زمینه‌های اقتصاد، جمهوری دموکراتیک آلمان از آلمان هینتری سال ۱۹۳۶، که حاکی چهار برابر خاک فعلی این کشور را در اختیار داشت، و جمعیت آن هم چهار برابر بیشتر بود، در حال حاضر پیشتر رفته است. در این تجدید حیات بطور کلی اعجاب آور نیست که جمهوری دموکراتیک آلمان با جمعیتی فقط ۱۷ میلیون (کمتر از یک سوم جمعیت جمهوری فدرال آلمان که در حال حاضر ۵۸ میلیون جمعیت دارد) و با منابع مواد اولیه‌ی کاملاً محدود این تکامل را بدست آورده است».

مجله‌ی فرانسوی یکی از غل جبهه اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان را سیستم اقتصادی مبتنی بر برنامه و رهبری آن ذکر میکند.

«در جمهوری دموکراتیک آلمان در تمام زمینه‌ها از انقلاب علمی و فنی سالهای اخیر بزرگ ارتباط عمیق میان علم و تولید استفاده شده است. دانشگاهها و انستیتوهای فنی جمهوری دموکراتیک آلمان کادرهای متخصصی تربیت میکنند و همزمان کارهای پژوهشی فراوانی انجام میدهند. سرمایه‌گذاریهای عظیم در پژوهشهای علمی ثمرات خود را بهار آورده‌اند».

صنایع شیمیایی جمهوری دموکراتیک آلمان آنچنان پیشرفت کرده است که در نتیجه‌ی بکار بردن روزافزون نفت بجای زغال بمانه ماده‌ی اساسی، این پیشرفت با زهم سریعتر خواهد شد. صنایع ماشین‌سازی در این ۲۰ سال پیشرفت قابل توجهی کرده است. نویسند در آخر مقاله درباره‌ی جمهوری دموکراتیک آلمان نتیجه می‌گیرد: «جمهوری دموکراتیک آلمان چنانکه هست ظاهرآ معروف یک قدرت صنعتی عظیمی است که غرب نمیتواند آنرا ندیده بگیرد».

روزنامه ی سو سیال د موکرات آلمان غربی موسوم به "نویه رایس" نسیان نسیان تو نگه
بمناسبت ۲۰ سالگی جمهوری د موکراتیک آلمان صفحه ی ویژه
منتشر کرده است. این روزنامه مینویسد:

"مردم جمهوری د موکراتیک آلمان نسبت به دستاوردهای خود مباهات میکنند. تا
کنون در گذشته ی آلمان، هرگز جوانان چنین مقام مهم سیاسی را، چنانکه
اکنون د جمهوری د موکراتیک آلمان دارند، احراز نکرده بودند."

روزنامه ی "فرانکفورتر روند شائو" منتشره د آلمان غربی که دارای خط مشی ضد کمونیستی
است مینویسد:

"امروز جمهوری د موکراتیک آلمان از درون تحکیم شده است. این امر مقدم بر همه
کار اولیبرت است که د دیگر جمهوری د موکراتیک آلمان یک پدیده ی گسست را
نیست."

با جنبش آزاد یبخش ملی عرب برضد امپریالیسم

بحران خاورمیانه

در اینکه خاورمیانه دچار بحران، آنهم بحران عمیق و خطرناکی است، همه ی محافل ذینفع
متفق القولند. اختلاف از آنجا آغاز میشود که مسئله ی منشأ و علل این بحران و راه خروج و غلبه بر آن
 مطرح میگردد. این اختلاف فقط بین خلقهای این منطقه و امپریالیسم و طبقات حاکمه ی ارتجاعی هم
 نیست. متأسفانه گاه بین نیروهای ملی و ضد امپریالیستی هم اختلاف وجود دارد و این پربخترنجی
 مسئله میافزاید.

بحران خاورمیانه د انگبرایران هم شده است. نه فقط به این دلیل که ایران یکی از کشورهای
 خاورمیانه است، آنهم کشوری باموقعیت مهم و حساس اقتصادی، سیاسی و نظامی، و طبیعتاً حوادثی
 که در این منطقه رخ میدهد مستقیم و غیرمستقیم د سرنوشته ی مؤثر است، بلکه به این علت نیز که
 سیاست رژیم کنونی، ایران را یکی از اجزای عوامل بحران خاورمیانه مبدل کرده است. و درست بهمین
 جهت نیروهای ملی و مترقی در ایران وظیفه دارند که نقش مثبت و فعالی در رفع بحران خاورمیانه ایفا
 کنند و با اتخاذ یک سیاست صحیح و اصولی به حل مسائل حاد خاورمیانه کمک نمایند.

با اینکه حزب توده ی ایران بنا بر همین وظیفه د جریان حوادث نظر خود را درباره ی مسائل حاد
 خاورمیانه و بهرزه آنچه که مربوط به نقش و وظیفه ی ایران است بیان داشته و کوشیده است افکار عمومی
 مردم ایران را در جهت سیاست صحیح و اصولی خود تجهیز کند، ولی بررسی دقیق تر نظریات گوناگونی که
 درباره ی این مسائل ابراز میشود، نشان میدهد که متأسفانه در برخورد و ارزیابی مسائل حاد خاور
 میانه هنوز ارزیابیهای نادرست و یا غیر دقیق حتی بین برخی محافل ملی و مترقی وجود دارد. از آنجا
 که این نوع ارزیابیها و اشتباهات میتواند مورد سوء استفاده ی محافل ارتجاعی از یکطرف و گروههای
 ناسیونالیست و انقلابی مذبذب از طرف دیگر قرار گیرد و مصالح عالییه ی جنبشهای آزاد یبخش ملی در این
 منطقه زیان رساند، در این مقاله کوشش شده است که سیاست حزب توده ی ایران درباره ی مسائل
 حاد خاورمیانه که در حال حاضر بهرزه د مناسبات بین کشورهای عربی و اسرائیل و ایران منعکس
 میشود - بار دیگر توضیح داده شود تا امر تجهیز افکار عمومی مردم ایران بحدود مبارزه ی مشترک همه ی
 خلقهای خاورمیانه برضد امپریالیسم و بخاطر استقرار صلح و تأمین استقلال ملی، دموکراسی و ترقی
 اجتماعی تسهیل گردد.

وجود خلقها ، مذاهب ، نژادها ، نظام های گوناگون سیاسی و اجتماعی در خاورمیانه منشا* بروز تناقضات معین و گوناگونی در این منطقه است که گاه جنبه ی حاد و بحرانی هم بخود میکشرد . امپریالیستها و محافل حاکمه ی ارتجاعی میکوشند طغیان خاورمیانه را وجود این تناقضات ، بویژه آن تناقضاتی که جنبه ی ملی دارد ، وانمود سازند . گاه برخی محافل ناسیونالیستی هم با برپا شدن به این تناقضات ندانسته در همین راه گام برمیدارند . در حالیکه بدون کوشش تردید منشا* اصلی بحران خاورمیانه امپریالیسم است . باتوجه به اینکه خود بحران خاورمیانه جزئی از بحران عسوسی امپریالیسم جهانی است .

منابع سرشار و سود آور نفت خاورمیانه ، که بطور عمد و زور تسلط شرکتهای نفتی امپریالیستی قرار دارد ، و موقعیت فوق العاده حساس استراتژیک این منطقه برای امپریالیستها دارای جنبه ی حیاتی است . در همانحال پایه های تسلط امپریالیسم پس از جنگ دوم جهانی ، در زیر ضربات جنبش های آزاد بپخش ملی ، بشدت متزلزل شده است . نتیجه اینکه امپریالیستها هم برای حفظ تسلط خود ، و در صورت امکان بسط آن ، و هم برای سرکوب جنبشهای آزاد بپخش ملی ، که این تسلط را تهدید میکند ، از یکار بردن هیچ وسیله ای اماندارند : از شیوه های پوشیده و ظاهر فریب نواستعماری گرفته تا ترور و کودتا و تجاوز آشکار نظامی .

تردید ی نیست که تناقضاتی که گفته شد دارای غل تاریخی است و جنبه ی معنی دار و ملی این تناقضات آشتی ناپذیر نیست . زیرا اگر تسلط امپریالیسم و تحریکات و توطئه های وی نبود ، کاملاً ممکن بود و هست که این تناقضات را بر اساس برابری حقوق خلقها و احترام بمنافع مشروع و عادلانه ی انسان و بسود صلح ، د مکراسی و ترقی اجتماعی حل کرد . این امپریالیسم است که با شیوه ی کهنه و ارتجاعی " تفرقه بینداز و حکومت کن " این تناقضات را ماهرانه دامن میزند تا بتواند از آن نیز بسود حفظ و ادامه تسلط غارتگرانه ی خود استفاده کند . و تا* سفاهت باید اذعان کرد که تاکنون تا حد و زیاد ی موفق هم بوده است .

بنابراین سیاست ملی و مترقی فقط آنچنان سیاسی است که تضاد بین خلقهای خاور میانه و امپریالیسم را بعنوان تضاد اصلی تشخیص دهد ، هر هدف دیگری را تابع مبارزه ی ضد امپریالیستی سازد و برای ایجاد یک جبهه ی ضد امپریالیستی ، صرف نظر از اختلافات و تناقضات نژادی ، ملی ، مذهبی و صرف نظر از تفاوت در عقاید سیاسی و ایدئولوژیک مبارزه کند . فقط در چنین صورتی است که میتوان بسط استقلال ملی ، د مکراسی و ترقی اجتماعی ناآل آمد و راه را برای حل عادلانه ی تناقضات ملی ، مذهبی و نژادی نیز هموار ساخت . فقط در اینصورت است که میتوان به بحران خاورمیانه برای همیشه پایان داد .

ارد و گاه سوسیالیسم ، تکیه گاه عمد ی جنبش آزاد بپخش ملی

امپریالیستها میکوشند نفوذ کمونیسم و کشورهای سوسیالیستی و در درجه ی اول اتحاد شوروی را در خاورمیانه نیز یکی از عوامل اصلی بحران خاورمیانه وانمود سازند . آنها بویژه میکوشند از وجود احساسات ضد کمونیستی ، که در اثر سالها تبلیغ مزورانه و ماهرانه ی امپریالیسم متا* سفاهت حتی در برخی محافل ناسیونالیستی نیز ریشه گرفته است ، سو* استفاده کنند ، بین کمونیستها و سایر نیروهای ملی ، بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای آزاد بپخش ملی شکاف ایجاد کنند و تفرقه بیندازند و جنبش های آزاد بپخش ملی را از همکاری با کمونیستها ، از تکیه به ارد و گاه سوسیالیستی و بویژه به اتحاد شوروی بازدارند . امپریالیستها در این اواخر از اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و از سیاست ضد

شوروی گروههای مائوئیستی و چپ رو نیز برای نیل به هدف شوم خود سو* استفاده میکنند . در حالیکه تجربه ی مبارزه ی خلقهای خاورمیانه بر ضد امپریالیسم و در راه استقلال ملی ، د مکراسی و ترقی اجتماعی بیش از یکبار نشان داده است که کمونیستها صادق ترین ، اصولی ترین ، بگوترین و آشتی ناپذیر ترین مبارزان ضد امپریالیست بوده اند و هستند . در این راه آنها بزرگترین فداکارانها و قربانیها در بیخ نکرده اند ، که ارد و گاه سوسیالیستی و در راس آن اتحاد شوروی ، نخستین و نیرومند ترین کشور سوسیالیستی ، صدیق ترین دوست و پشتیبان خلقهای خاورمیانه است و در یکار ضد امپریالیستی جنبشهای آزاد بپخش ملی در خاورمیانه از هیچگونه کمک اقتصادی ، نظامی و سیاسی به این جنبشها در بیخ نکرده و بهیچ جهت بصورت عمد ، ترین و مطمئن ترین تکیه گاه آنها درآمده است . مگر نفوذ و نیروی اتحاد شوروی نبود که ادامه ی تجاوز امپریالیستی اسرائیل را به مصر و سوریه و اردن غیر ممکن ساخت ؟ مگر اتحاد شوروی نیست که حکومتهای ملی عرب را بر ضد هرگونه تجاوز جدید امپریالیستی از نظر اقتصاد ی و نظامی تقویت میکند ؟ و مگر جنبش جهانی کمونیستی نبود که بعنوان بزرگترین جنبش عصر ما پشتیبانی قاطع خود را از همان آغاز از جنبش آزاد بپخش ملی عرب در برابر سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی اسرائیل اعلام داشت ؟ بنابراین سیاست ملی و مترقی فقط آنچنان سیاسی است که با تمام نیروی خود در راه تعمیق و تحکیم هر چه بیشتر پیوند دوستی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای آزاد بپخش ملی در خاورمیانه بکوشد و به این تکیه گاه مطمئن و نیرومند در مبارزه ی ضد امپریالیستی بیش از پیش تکیه کند . هر سیاسی که بشکلی از اشکال بین کمونیستها و سایر نیروهای ملی تخم تفرقه و نفاق بپاشد و بین جنبشهای آزاد بپخش ملی خاورمیانه و کشورهای سوسیالیستی و در درجه ی اول اتحاد شوروی احساس بدبینی ، عدم اعتماد و خصومت ایجاد کند ، تحت هر عنوان و به هر بهانه ای که باشد ، این جنبشها را از بسک نیروی عظیم و یک تکیه گاه مطمئن و نیرومند محروم کرده و در آخرین تحلیل آنها را بشکست محکوم ساخته است .

اسرائیل ، نیروی ضعیفی امپریالیسم در خاورمیانه

جنایات وحشتناک فاشیسم بر ضد یهودیان مظلومیت خاصی را - که سابقه ی تاریخی هم دارد - برای آنان در بین محافل د مکرانیک و مترقی بوجود آورده است . امپریالیسم که خود تقویت کننده ی سیاست ضد یهود (آنتی سمی تیسم) است و در شکل فاشیسم آنرا بصورت سیاست رسمی خود نیز در آورده اینک میکوشد از این سابقه برای جلب پشتیبانی افکار عمومی مردم جهان بسود اسرائیل استفاده کند و اینطور وانمود سازد که گویا این یار یهودیان قربانی سیاست ضد یهودیهاست مانند جنگ تجاوزکارانه که تاکنون در بار اسرائیل بکمک امپریالیستها بر ضد کشورهای عربی آغاز کرده و برای دفاع از " حق حیات " بوده است . باید متذکر شد که متاسفانه اظهارات بدون مسئولیت برخی از حاضران سوسیونالیست افراطی عرب یعنی " ناپودی اسرائیل " نیز به این تبلیغات امپریالیستی و صهیونیستی میدان داده است .

ولی این بار دیگر یهودیان قربانی نیستند بلکه هیئت حاکمه ی اسرائیل و محافل صهیونیستی است که قربانی کننده است . نخستین قربانی آنها هم عربها و قبل از همه عربهای فلسطین - اسرائیل اند . این واقعیت را میتوان در تشریح و پراتیک صهیونیسم بعنوان ایدئولوژی بورژوازی امپریالیستی یهود که سیاست رسمی دولت اسرائیل است مشاهده کرد . صهیونیسم که بکمک امپریالیسم جهانی بر اسرائیل مسلط شده ، این کشور را به نیروی ضعیفی امپریالیسم در خاورمیانه تبدیل کرده است . این نیروی ضعیفی وظیفه دارد که منافع اقتصادی ، سیاسی و نظامی بورژوازی امپریالیستی یهود را تامین کند ، به حفظ و بسط نفوذ امپریالیسم ، بویژه امپریالیسم امریکایی ، در خاورمیانه کمک نماید ، با جنبشهای آزاد بپخش ملی در خاورمیانه و قبل از همه جنبشهای آزاد بپخش ملی عرب و دولتهای ملی عرب مبارزه کند و سیاست ضد

کمونیستی و در مرکز آن سیاست ضد شوروی را از پیش ببرد. چنین ایدئولوژی و سیاست ارتجاعی و امپریالیستی است که جنگهای تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی اسرائیل را بر ضد کشورهای عربی موجب شده ، به اشغال سرزمینهای وسیعی از خاک مصر و اردن و سوریه منجر گردید و به آوارگی و بیخانمانی بیش از یک میلیون عرب فلسطینی و حبس و شکنجه و قتل هزاران نفر دیگر انجامید ، است . صهیونیسم بیک معنی دیگر فقط آلت و پلکست سیاست امپریالیستی نیست ، بلکه خود امپریالیسم است ، زیرا گردانندگان اصلی صهیونیسم در زمره ی صاحبان قدرت در کشورهای امپریالیستی هستند ، صهیونیسم مدافع سرمایه داری انحصاری دولتی و دشمن هرگونه جنبش ملی ، دمکراتیک و ترقی و قبل از همه جنبش کمونیستی و کارگری در سراسر جهان است ، صهیونیسم یکی از ارکان اصلی جاسوسی امپریالیستها بر ضد کشورهای سوسیالیستی است . بیهوده نیست که دولت صهیونیستی اسرائیل ، بدون توجه به جنایات وحشتناک فاشیستهای آلمان بر ضد یهودیان ، اینک با همانها ، که بر دولت آلمان غریبی مسلط شده اند ، علیه مبارزان ضد فاشیست و مخالفان آنتی سمی متحد شده است . امپریالیسم جهانی که خسود بسبب ملاحظاتی سیاسی نمیخواهد نمیتواند مستقیماً وارد میدان شود . بوسیله ی دولتتهائی نظیر اسرائیل میکوشد سیاست خود را یعنی پرسرکوب جنبش آزاد بخش ملی در خاورمیانه علی سازد .

در عین حال اسرائیل - صرفنظر از غل و موجبات و چگونگی پیدایش آن - بعنوان یک کشور واقعی است که باید آنرا برسمیت شناخت . کوشش برای " نابودی " آن - که بناچار نابودی مسرودم اسرائیل را نیز در بر دارد - تحت هر عنوان که باشد ، نه فقط عاد لانه نیست ، ممکن هم نیست . اسرائیل مانند هر کشورد دیگر سرمایه داری یک جامعه ی طبقاتی است . یعنی نمیتوان و نباید خلق یهود را با طبقه حاکمه ی اسرائیل یکی دانست و آنرا یک جامعه محکوم کرد ، ولو آنکه اکثریت مردم اسرائیل در حال حاضر از روی گمراهی از سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی طبقه ی حاکمه ی اسرائیل پشتیبانی کند . همانطور که نمیتوان ملت آلمان را ، که در اکثریت خود از هیتلر پشتیبانی کرد ، با نازیسم یکی دانست و محکوم کرد ، در عین اینکه مسئولیت هردو را باید متذکر شد . یکی گرفتن خلق یهود با طبقه ی حاکمه ی اسرائیل و پیروزی امپریالیستی یهود و محکوم کردن یکجا و در بیست آن یعنی نفی ماهیت طبقاتی جامعه ی اسرائیل است و خطر آنرا در که پیروزی امپریالیستی یهود خلق یهود را - که اینک در اوج هیجانهاست ناسیونالیستی است - بیش از پیش وسیله ی اجرای سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه ی خسود قرار دهد .

بنابراین سیاست واقع بینانه و ترقی آنچنان سیاستی است که اسرائیل را بعنوان یک کشور برسمیت بشناسد ، صهیونیسم و آنتی سمیسم را بعنوان دو روی یک مدال سیاست امپریالیستی طرد کند ، با رژیم کنونی اسرائیل بعنوان پایگاه و نیروی ضعیفی امپریالیسم در خاورمیانه مبارزه نماید ، بکوشد که خلق یهود را از زیر نفوذ صهیونیسم برهاند و پوی کمک کند تا از اسرائیل کشوری صلح دوست و دمکراتیک و ترقی بسازد ، در راه دوستی و برابری خلقهای عرب و یهود و برای اتحاد آنها و همه ی خلقهای خاورمیانه بر ضد امپریالیسم بیکار کند .

حق زندگی برای خلق عرب فلسطین

برخی در تاریخ گاه به یهودیان عنوان " مردم سرگردان و آواره " داده اند . اکنون میتوان گفت که باتشکیل دولت اسرائیل این دوران سرگردانی و آوارگی بنیامان رسیده و آنها از خود صاحب سرزمینی هستند . ولی از عجایب روزگار اینکه درست از میان همین قومی که خود طعم تلخ و کشتند و سرگردانی و آوارگی ، توهمین و تحقیر ، شکنجه و مرگ را چشید ، مخالف تجاوزکار و متفرضی به سران آمده اند که موجب سرگردانی و آوارگی ، توهمین و تحقیر ، شکنجه و مرگ خلق دیگری شده اند و آنهم

خلق عرب فلسطین است . بیش از یک میلیون نفر از مردمی که حق زندگی از آنها در اسرائیل سلب شده بر زندگی در ارد و گاه ، ارد و گاهی که دست کمی از ارد و گاه اسیران ندارد ، محکوم شده اند . هیچ زهری و هیچ منطقی نمیتواند این بیعدالتی تاریخی را توجیه کند . حق زندگی برای خلق عرب فلسطین بهمسان اند از مسلم است که برای خلق یهود .

ولی متأسفانه حل مسئله ی آوارگان عرب فلسطین ساده نیست . پیچیدگی مسئله در اینجاست که از یکطرف دولت اسرائیل - که باتکیه به تفوق نظامی و پیروزی در جنگ تجاوزکارانه ی ژوئن ۱۹۶۷ - بیش از پیش از موضع زور صحبت میکند ، تاکنون هرگونه راه حلی را که با سیاست صهیونیستی وی منطبق نداده ، رد کرده است . از طرف دیگر بین دولتتهای عربی ، و از جمله بین دولتتهائی که مستقیماً از جنگ تجاوزکارانه ی اسرائیل صدمه دیده اند یعنی مصر و سوریه و اردن ، و حتی بین سازمانهای گوناگونی که نمایندگی گروههای مختلف آوارگان عرب فلسطین را بر عهده دارند ، در این زمینه اتفاق نظر کامل وجود ندارد . نتیجه اینکه ساکنان ارد و گاهی که بنام " آوارگان عرب فلسطین " شهرت یافته به آوارگی و بیخانمانی ، که گرسنگی و بیماری و مرگ را بهمراه دارد ، همچنان ادامه میدهند .

بدون اینکه بخواهیم و بتوانیم وارد در تحلیلهای گوناگونی که تاکنون برای حل این مسئله ارائه شده بشویم ، یک نکته بنظر ما مسلم است و آن اینکه : هرگونه راه حلی باید حق زندگی آزاد و انسانی را برای خلق عرب فلسطین برسمیت بشناسد و قبل از همه مورد تأیید خود وی قرار گیرد . نهل به این راه حل هم فقط زمانی ممکن است که به سیاست صهیونیستی و امپریالیستی در این مسئله پایان داده شود . و این خود مستلزم وحدت نظر و عمل دولتتهای ملی عرب و خلق عرب فلسطین است .

تجاوزکاران باید سر جای خود نشانند

اسرائیل به این اکتفا نکرده که برای دوین بار جنگ تجاوزکارانه ای را بر ضد کشورهای همسایه ی عرب خود آغاز کند . این بار اسرائیل سرزمینهای وسیعی از خاک مصر و اردن و سوریه را نیز اشغال کرده است . جنگ و اشغال موجب آوارگی هزاران نفر دیگر از مردم عرب اسرائیل و حبس و شکنجه و اعدام مردم سرزمینهای اشغالی گردید . است . اسرائیل در واقع به جنگ هم خاتمه نداده ، چون دائماً به بهانه ی " تلافی " در برابر " ترور " نهضت مقاومت خلق عرب فلسطین به نقض مقررات آتش بس و بیچاران کشورهای همسایه ی عرب خود مشغول است . اسرائیل حتی لبنان بیطرف را نیز مورد حملات هوایی قرار داده است . بدین ترتیب اسرائیل بدین اعتنا به قطعنامه های مکرر شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر تخلیه ی مناطق اشغالی و رعایت مقررات آتش بس کانون بحرانی را گرم نگه داشته است که هر لحظه ممکن است به شعله ور شدن آتش جنگ جدیدی ، که خطر جنگ جهانی را در بر دارد ، منجر شود . اسرائیل که به پشتیبانی امپریالیستها موضع زور سخن میگوید ، میخواهد به تجاوز و اشغال خود صورت قانونی بدهد .

حزب ما به پیروی از اینها پس کنفرانس احزاب کمونیستی و کارگری در مسکو معتقد است که تنها راه عاد لانه و واقع بینانه برای رفع و یا حداقل تخفیف بحران کنونی و سپس حل قطعی اختلافات اسرائیل و کشورهای عربی تخلیه ی مناطق اشغالی ، قطع تجاوزات داعمی و حل عاد لانه ی مسئله ی آوارگان عرب فلسطین از طرف اسرائیل است . زیرا اگر قرار باشد تجاوزکار و اشغالگر بجای آنکه محکوم شود و مجازات گردد ، پاداش هم بگیرد ، معلوم نیست چگونه میتوان در آیند ، جلوی تجاوزات نظیر را گرفت ، حقوق برابر خلقها را رعایت کرد و صلح جهانی را حفظ نمود .

بنابراین خلقهای خاورمیانه و جنبشهای دمکراتیک و ترقی در سراسر جهان باید تمام نیروی مادی و معنوی خود را بیکار بزنند و اسرائیل متجاوز را بر سر جای خود بشناسند . فقط در چنین صورتی است

که میتوان دورنمایی برای رفع بحران کنونی خاورمیانه یافت.
 ازجانب دیگر باید توجه داشت که تا زمانی که اسرائیل به اجرای قطعنامه ی نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت تن در ندهد، دولت‌های عربی و قبل از همه مصر و سوریه و اردن، که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، خاکشان اشغال شده و دشمنان نیز در معرض حملات هوایی و زمینی ارتش اسرائیل قرار دارند، حسی دارند که بانبروی نظامی در برابر تجاوز از خود دفاع کنند. همچنین مردم سرزمینهای اشغالی، و قبل از همه خلق عرب فلسطین، حق دارند به روش کلی که صلاح و ممکن میدانند، از جمله به کار سلاح، به اشغالگران و تجاوزکاران اسرائیلی مبارزه کنند.

ولی در این زمینه دو نکته را نیز باید در نظر داشت: نخست آنکه درباره ی اشکال مقاومت و مبارز متاخره هنوز هم نه بین دولت‌های عربی، و از جمله کشورهای قریبانی تجاوز، و نه بین سازمان‌های گوناگون اعراب فلسطین، و نه بین این سازمانها و آن دولت‌ها، اتفاق نظر کامل وجود ندارد. در حالیکه شرط اساسی موفقیت در مبارزه با تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، در تمام اشکال خود، همین وحدت نظر و عمل است. دوم آنکه صرف نظر از اشکال مختلف مقاومت و مبارزه بر ضد تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، راه حل اختلاف بین اسرائیل و کشورهای عربی اساساً یک راه حل سیاسی است. یعنی اگر کسی بخواهد اسرائیل را بوسیله ی جنگ عمومی یا جنگ پارتیزانی و یا اشکال دیگر مبارزات مسلحانه "ناپدید" کند و بدینوسیله مسئله را "حل" نماید، و یا تصور کند که فقط با این وسائل است که میتوان اسرائیل را به قبول خواسته‌های عادلانه ی اعراب واداشت، دچار ذهنی گری شده است، آنچنان ذهنی گری که نه فقط عواقب وخیمی برای همگراگان خود دارد، نه تنها پیش از پیش بهانه ی دست سپهرنویسم و امپریالیسم برای ادامه ی سیاست تجاوزکارانه و توسعه طلبانه میدهد، بلکه برای صلح جهانی و منطقه ای خطرات جدی به بار می‌آورد. بنابراین در همین دفاع نظامی، در عین استفاد از اشکال مختلف مبارزات سیاسی و مسلحانه بر ضد تجاوزکاران و اشغالگران اسرائیلی، باید تمام نیروها را در جهت حل سیاسی مسئله متمرکز کرد. این راه البته دشوارتر، بفرنج تر و طولانی‌تر است، ولی در عوض واقع‌بینانه تر، مطمئن تر و کم خطرتر و در آخرین تحلیل به پیروزی حق و عدالت نزدیکتر است.

خلیج فارس باید به پایگاه صلح و امنیت تبدیل گردد

مدهاست که خلیج فارس به پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم بدل شده است. وجود این پایگاه‌ها به اسارت خلقهای منطقه ی خلیج فارس و غارت منابع ثروت آنها منجر گردیده است. اکنون که دولت انگلستان به علل اقتصادی مجبور است پایگاههای نظامی خود را در خلیج فارس منحل کند، فریاد امپریالیستها و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آنها در خلیج فارس بلند شده است که باید "خلا" ناشی از این خروج را "پر کرد". نگرانی آنها از آنجاست که پاسداری از نظامی منافع امپریالیستی مجبور به خروج شده اند ولی منافع بجای خود باقیست: نفت از قیمت خاورمیانه باید همچنان زیر سلطه انحصارگران نفتی باشد، نهفتنهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک باید سرکوب شوند، دولت‌های ارتجاعی وابسته باید حفظ گردند و جبهه ی ضد کشورهای سوسیالیستی و قبل از همه اتحاد شوروی، که در همسایگی این منطقه قرار دارد، باید استوار بماند. تلاش امپریالیستها و دولت‌های ارتجاعی منطقه ی خلیج فارس برای "پر کردن خلا" یعنی ایجاد نیروی جدیدی که بتواند وظیفه ی نامیوم حفظ منافع امپریالیستی را در خلیج فارس برعهده بگیرد. تشکیل فدراسیون شیخ نشینهای خلیج فارس، طرح پیمان مالک اسلامی و پیشنهاد انعقاد پیمان منطقه ای در خلیج فارس از جمله ی این تلاشهاست. تاکنون امپریالیستها و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آنها هم بی‌عملت مقاومت و مبارزه جنبشهای آزاد پیش‌ملی در منطقه ی خلیج فارس بطور اخص و در خاورمیانه بطور اعم و هم در اثر اختلاف

نظریاتی که بین خود آنها بر سر اشکال نامین هر چه بیشتر منافعشان و چگونگی نامین رهبری شان در این منطقه وجود دارد، موفق به یافتن "مناسب ترین راه حل" برای "پر کردن خلا" نشده اند. ولی صاحبان اصلی خلیج فارس یعنی خلقهای ساکن این منطقه اصولاً "خلا" ای نمی بینند که در فکر "پر کردن" آن باشند. آنها فقط با رستگین تسلط امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی وابسته به آنها را بر دوش خود حس میکنند و برای از بین بردن این تسلط است که تلاش میکنند. بنظر ما برای نپل به این هدف، سیاستی که از طرف جنبشهای آزاد پیش‌ملی و دولت منطقه ی خلیج فارس باید در پیش گرفته شود، باید دارای خصوصیات زیرین باشد:

- ۱) سر نوشت منطقه ی خلیج فارس از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی باید از جانب دولت این منطقه و بدون دخالت امپریالیسم تعیین گردد.
- ۲) این سر نوشت باید در جهت تقلیل و محو سلطه و نفوذ امپریالیسم در این منطقه تعیین گردد.
- ۳) هرگونه همکاری و اتحادی در این منطقه باید با شرکت تمام دولت منطقه ی خلیج فارس بر اساس استقلال کامل، برابری حقوق و رعایت منافع مشروع متقابل انجام گیرد.
- ۴) هرگونه همکاری و اتحادی باید بحفظ صلح و امنیت در این منطقه کمک کند.

سخن دیگر خلیج فارس باید از صورت پایگاه اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم درآید و به پایگاه صلح و امنیت برای خلقهای این منطقه تبدیل گردد.

نه غصب نام و نه ادعای ارضی

مدهاست که در بعضی از کشورهای عربی و در برخی از محافل ناسیونالیستی افراطی عرب از "خلیج عربی" بجای خلیج فارس، از "عربستان" بجای خوزستان و از بحرین به عنوان "جزئی از عربستان سعودی" سخن میرود. متقابلاً دستگاه تبلیغاتی رژیم کنونی در ایران درباره ی "تسویه ی داریوش" بجای کانال سوئز، "اروند رود" بجای شط العرب و بحرین به عنوان "استان چهاردهم ایران" داد سخن میدهد.

اگر صحبت فقط بر سر تغییر نام بود، میشد بیرون این پدیده ها را نتیجه ی هیجان احساسات ناسیونالیستی و یا ناپختگی سیاسی تلقی کرد، آنرا گذرادانست و لذا نادیده گرفت و بایستی احتیاطی از آن گذشت. ولی در عمل چنین نیست. عواقب این دامن زدن احساسات ناسیونالیستی، غصب نام و ادعای ارضی چنان وخیم است که میتواند و باید موجب نگرانی جدی همه ی نیروهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک در خاور میانه گردد.

نخست آنکه دامن زدن اختلاف بین خلقهای عرب و ایران و تحریک احساسات ناسیونالیستی در آنها، وقتیکه آنها بیش از هر زمان دیگری به اتحاد در مبارزه ی ضد امپریالیستی نیاز دارند، بهر شکل و تحت هر عنوان و بهانه ای که باشد و از جانب هر کسی که انجام گیرد، آگاهانه یا ناآگاهانه، خسوا و ناخواه این اتحاد را تضعیف میکند و این فقط بفتح امپریالیسم و دولت‌های ارتجاعی وابسته به اوست.

دوم آنکه رژیم ارتجاعی و وابسته ای مانند ایران امکان پیدا میکند که عوام فریبانه و سالوسانسه نقاب ناسیونالیسم پرچمپره ی خود بزند، بین خلقهای عرب و ایران شکاف ایجاد کند و بدین ترتیب با گراه ساختن مردم و منحرف کردن آنان از مبارزه ی اصلی، کار جنبش ملی و دمکراتیک را در مبارزه با این رژیم و پامپریالیسم دشوار و بفرنج سازد.

سوم آنکه این اختلافات ممکن است به برخورد نظامی و جنگ منجر شود. چنانکه در شرط العربی در شرف وقوع بود. و چنین واقعه ای اکنون گرم جدیدی در بحران خاورمیانه خواهد بود که سرانجام

باز هم بسود امپریالیسم و دولتهای ارتجاعی وابسته به اوست .
 حزب توده ی ایران بمثابة يك حزب ملی مانند همیشه با استواری و پیگیری از استقلال و تمامیت
 ارضی ایران دفاع میکند و با هرگونه ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی ملت‌های دیگر مبارزه میکند . حزب
 توده ی ایران مبارزه میکند تا پرچم دفاع از استقلال ، تمامیت ارضی و حقوق و منافع مشروع ایران را رژیم
 ضد ملی و ضد دموکراتیک ایران عوام‌فریبانه و سالیوسانه بدوش نگیرد . حزب توده ی ایران مبارزه میکند تا
 ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی عرب پیوند دومی و برادری بین خلقهای ایران و عرب را در مبارزه بر ضد
 امپریالیسم و بخاطر استقلال ملی ، دیکراسی و ترقی اجتماعی مست نکند و غیر مستقیم آب به آسیاب رژیم
 ارتجاعی ایران و امپریالیسم نریزد .

حزب توده ی ایران بعنوان يك حزب انترناسیونالیست مانند همیشه با استحکام و قاطعیت از یک
 خلقهای عرب و جنبش آزاد بخش ملی عرب و دولتهای ملی و مستقل عرب پشتیبانی میکند ، از هرگونه
 کتکی به آنها در رخ‌ندارد و در راه تحکیم و تعمیق پیوند دومی و برادری بین خلقهای عرب و ایران در
 مبارزه ی مشترک ، بر ضد دشمن مشترک و بخاطر هدف مشترک میکوشد . حزب توده ی ایران با هرگونه
 ناسیونالیسم افراطی و ارتجاعی در ایران مبارزه میکند ، با هرگونه ادعای ارضی از طرف دولت ایسران
 مخالف است و معتقد است که سرنوشت بحرن باید توسط خود مردم بحرن ، بدون دخالت دیگران و با
 از بین بردن تسلط امپریالیسم بر این جزیره تعیین شود .
 حزب توده ی ایران اعتقاد راسخ دارد که فقط با پیوند دیاکتیکی بین مسئولیتها ، حقوق و وظائف
 ملی و انترناسیونالیستی است که میتوان از منافع مشروع خلقهای ایران و عرب دفاع کرد ، بر اختلافات
 و تناقضات بین آنها غلبه کرد ، پیوند دومی و برادری بین آنها را عمیقتر کرد و یکبار مشترک آنها را بر ضد
 امپریالیسم به پیروزی رساند .

اختلافات مرزی رافضی از راه مسالمت آمیز میتوان و باید حل کرد

استفاده از اختلافات مرزی برای برانگیختن احساسات ناسیونالیستی بر ضد ملل دیگر و بهانه قرار
 دادن آن برای ایجاد برخورد نظامی و حتی جنگ ، یعنی اعمال زور بمنظور یکرسی نشاندن د عاوی خود
 و پاپیش بردن مقاصد معین سیاسی همیشه جنبه ی ارتجاعی دارد ، ولو آنکه این د عاوی هستمی منطقی
 هم داشته باشد . زیرا امن زدن به اختلافات مرزی تا سرحد جنگ در آخرین تحلیل همیشه بتفویع
 امپریالیسم و محافل حاکمه ی ارتجاعی است که از آب گل آلود بسود سیاست جنگ طلبانه و فارتگرانه ی
 خود ماهی میکوبند . بنابراین يك سیاست واقعا ملی و صلح‌جوانانه همواره کوشاست که در عین دفاع از منافع
 مشروع ملی ، پیوند دومی با ملل همسایه را حفظ کند ، به منافع مشروع متقابل آنها احترام بگذارد و اختلافات
 مرزی را بدون توسل به زور حل کند .

در پرتو این واقعیت است که باید اختلافات مرزی بین ایران و عراق را در شرط العرب بررسی و
 ارزیابی کرد . در نتیجه ی این بررسی و ارزیابی است که میتوان با قاطعیت گفت که سیاست دولت ایران در
 این زمینه تحریک آمیز ، ارتجاعی و ماجراجویانه است . زیرا احاد کردن اختلافی که سالهاست وجود دارد
 و بکار بردن نیروی نظامی برای حل آن ، انهم درست در زمانی که دولت عراق درجهب ی مبارزه با
 امپریالیسم و صهیونیسم درگیر است و همزمان با رسمیت شناختن جمهوری دموکراتیک آلمان از طرف
 دولت عراق فقط از يك توطئه ی مشترک امپریالیستی ، پیرو امپریالیستهای امریکائی و آلمان نازی ، با
 محافل حاکمه ی ایران برای اعمال فشار به دولت عراق حکایت میکند . بهمین جهت حزب ما ماهیست
 امپریالیستی و ارتجاعی این توطئه را فاش کرد و روش دولت ایران را شدیدا تجمیح و محکوم نمود .
 شایان تذکرات است که ایران نیز طبق موازین حقوق بین المللی در شرط العرب حقوق و منافع

مشروعی دارد که باید از طرف دولت عراق رعایت شود . در غیر اینصورت برخورد یکطرفه به این مسئله فقط
 بهانه ای بدست رژیم ارتجاعی ایران خواهد داد تا روش تحریک آمیز و ماجراجویانه ی خود را در برابر
 انکار صوری مردم ایران توجیه کند ، تخم نفاق و دشمنی بین خلقهای دوست و برادر عراقی و ایسران
 پوفشاند و مبارزه ی مشترک ضد امپریالیستی آنها را تضعیف نماید . همچنانکه واکنش غیرعادلانه و
 نادرست دولت عراق نسبت به ایرانیان مقیم عراق که منجر به ایداع و اخراج گروهی از آنان گردید ،
 متأسفانه چنین بهانه ای را بدست رژیم ارتجاعی ایران داد .

حزب توده ی ایران معتقد است که اختلاف مرزی ایران و عراق در شرط العرب فقط با رعایت
 منافع مشروع طرفین ، از راه مذاکره و براساس دومی و برادری بین خلقهای ایران و عراق قابل
 حل است .

رژیم شاه ، دشمن خلقهای ایران و عرب

بررسی مجموعه ی سیاست دولت ایران در بحران خاورمیانه بطور اعم و مناسبات آن با کشورهای
 عربی بطور اخص نشان میدهد که رژیم کنونی ایران بنا بر ماهیت ضد ملی و ضد دموکراتیک خود سیاست
 همکاری با امپریالیستها را در مبارزه با جنبش آزاد بخش ملی عرب و دولتهای مستقل ملی عرب در پیش
 گرفته است . این واقعیت را میتوان از جمله در قطع روابط دیپلماتیک با جمهوری متحد عربی ، سوریه و
 لبنان ، در تیرگی روابط با عراق و در تلهفخات و تحریکات خصمانه و لجام گسیخته بر ضد آنان از یکطرف و
 در وجود همکاری دوستانه با عربستان سعودی ، امام یمن ، شیخ نشینهای نفوذ ال خلیج فارس و دولت
 صهیونیستی اسرائیل از طرف دیگر متکس دید . این واقعیت را میتوان همچنین در تقویت پیمان
 تجاویز کارانه ی سنتو ، در تلاش برای سرهم بندی کردن پیمانهای تجاویز کارانه ی جدید مانند پیمان
 ممالک اسلامی و پیمان منطقه ای در خلیج فارس مشاهده کرد . بدینسان رژیم کنونی ایران بصورت
 اسرائیل دومی در مرز شرقی خاورمیانه درآمده که نه فقط جنبش آزاد بخش ملی عرب و دولتهای مستقل
 و ملی عرب را تهدید میکند ، بلکه با منفرد کردن ایران در خاورمیانه خطرات جدی برای صلح و امنیت
 مردم ایران بوجود آورد . است . بهمین جهت است که حزب توده ی ایران سیاست ارتجاعی و
 ماجراجویانه ی رژیم شاه را نسبت به جنبش آزاد بخش ملی عرب و دولتهای مستقل و ملی عرب شدیدا
 محکوم میکند و معتقد است که اجرای يك سیاست مستقل ، ملی و صلح‌جوانانه از طرف دولت ایران در خاور
 میانه فقط با خروج ایران از پیمانهای تجاویز کارانه ی نظامی ، استقرار مناسبات دوستانه با دولتهای
 مستقل و ملی عرب و حل مسائل مورد اختلاف از راه مسالمت امکان پذیر است .

با جنبش آزاد بخش ملی عرب بر ضد امپریالیسم

خلقهای ایران دارای پیوند های دوستانه ی تاریخی با خلقهای عرب اند . آنها در مبارزه با
 امپریالیسم و ارتجاع و بخاطر صلح ، استقلال ملی ، دیکراسی و ترقی اجتماعی پیش از پیش سرنسوست
 مشترکی یافته اند . اتحاد آنها در این مبارزه ضامن پیروزی همه ی آنهاست . هنرپروشی ، اهلحکومشاهی
 ارتجاعی عرب و ایران و پاناسیونالیسم افراطی عرب و ایران ، تحت هر شکل و به هر خوان و بهانه ، که
 بخواهد در این دومی و اتحاد خلل ایجاد کند ، در جهت منافع امپریالیسم و برخلاف منافع و مصالح
 این خلقها گام برداشته است .

حزب توده ی ایران بنا به خصیلت ملی و انترناسیونالیستی خود همواره و بهید ریخ از جنبش های
 آزاد بخش ملی عرب ، از دولتهای مستقل و ملی عرب ، از اتحاد ضد امپریالیستی خلقهای ایران و عرب
 پشتیبانی کرده و در راه تحکیم و تعمیق پیوند دومی و برادری بین خلقهای ایران و عرب صمیمانه و

مجدانه کوشیده است. جزیبی بوده ی ایران در آینده نهی به این سنت مقدس خود ادامه دهد و
تجدیدی تدارک پیروزی از آن خلقهای ایران و عرب است که امیرالمؤمنین و ارتجاع را برانند و خواهند
آورد و در آزادی و استقلال، دوستی و برادری، رفاه و عدالت خواهند زیست.

مرداد ماه ۱۳۴۸

کارنامه زندان



اشعار زهرین قطعاتی است که از ترانه های
"کارنامه ی زندان" سروده ی هوشی مین
(ترجمه ی انگلیسی از ایلین پالمر
Aileen-Palmer چاپ هانوشی سال
۱۹۶۲) گزین گردیده و بفارسی ترجمه
شده است. "کارنامه ی زندان" را پیشوای
فکری خلق و پتانم در سال ۱۳۴۲ در زندانهای
متعدد و پتانم و چین چانگاپشک سروده
است. این اشعار نشان میدهند که هوشی
مین، علاوه بر آراستگی به فضایی که ویژه ی
یک انقلابی بزرگ است، از موهبت تخیل
ظریف و اندیشه ی باریک شاعرانه نهی
برخورد ارجمند است. در بسیاری از عناصر
ظبیعت هوشی مین رمزی فلسفی بسود امید
و نبرد می یابد و روایت او از روزهای
زندان در عین سادگی و بی پراکنگی، بیسی
گیرا و پر قوت است.

سرودن اشعار خوبی من نبود
ولی اینک در زندانم وجه کاری ازین خوشتر
در این ایام اسارت بسرودن خواهم برداخت
و خواندن این ترانه ها ریز رهایی را فراتر خواهد آورد

در خوابان "توک وین" بمن بهتان بستند
تا مانع سفرم شوند
من مردی پاکدامن با وجدانی روشن
ولی مرا به جاسوسی متهم ساختند

زندانیان کهنه بمن، زندانی تازه، درود فرستادند
در آسمان ابرهای سفید ابرهای تیره را میرانند
و اینک ابرهای تیره و سفید از نظر نا پدید شدند
و در روی زمین مردم آزاد را به زندان می افکنند

من از کوه های شامخ و سخره ها فرار رفتم
و چگونه باورم میشد که در دست یا خطری بزرگ رهرو شوم
در کوهسارها بهر مقابل آمدن ولی بی آسیب جستم
و در دست با انسان مقابل آمدن ولی بترسند آن افتادم

من بمشابه نماینده ی ویتنام
بعین معرفتم تا با مردی بزرگ دیدار کنم
در جاده ی آرام طوفانی سخت در گرفت
و مرا چون مهمانی محترم به زندان آوردند

من مردی راستینم و بروجدم با رجائیتی نیست
ولی مرا به جاسوسی چین متهم کردند
پس زندگی - چنانکه دیدید - هموار نیست
و روزگار اکنون من از دشواریها آشفته است

پریامداد خورشیدی که از دیوار سر میزند
شعاع خود را نیزه وار بر دروازه ی زندان میکوبد

ولی دروازه همچنان بسته است
در درون زندان پاسبانان در تیرگی غرقند
ولی در بیرون، میدانم که خورشید برود مید
هر کس که بیدار شد به جیدن نیلوفر برداخته
و ساعت هشت ناقوس صبحانه را میزنند
بیا برویم و فارغ البال چیزی بخوریم
زیرا اینهمه رنجها که دیدیم، باید روزگار خوشتری در پیش باشد

مطبوع است در سلول خود پیش از ظهر رفتن
زیرا ساجها میگذرد و تو در خوابی آرامی
خواب میدم در آسمان بر فراز اژدهائی در پروازم
و چون بیدار شدم خوش را ببارد بگر در بند یافتم

ساعت دو، در سلول را میکشایند و وزشی از هوای تازه می آید
هر کس سر بر میدارد تا نگاه یی آسمان بیافکنند
ای ارواح آزاد که در آسمان رهایی در سیرید
آیا میدانید که همنوعان شما در زندان فرسوده میشوند؟

چون غذا خورد شد، خورشید در مغرب فرو می خسبد
و اکنون از هر گوشه ای بانگ ترانه ای برخاسته است
و زندان تیره و تاریک "تسینگ سی"
گویی به هنرستانی بدل شده است

هر غذائی کاسه ای از پرنج سرخ است
بپی سبزی، بی نمک و بی جیره ای شور با
آنهایی که غذائی از بیرون دریافت میدارند گاه میتوانند چیزی بخورند
ولی بدون آن نباید از گرسنگی نالید.

بناگاه نی لبکی یا آهنکی غمین بگوش میبرسد
نوا آهسته اوچ میگوید لحنش گریه آلود است
پند آری هزار فرسنگ از میان کوه ها و جویبارها
با اندوهی دردناک سفر میکنند
گویی زنی را می بینم

که از برجی در دست یا لامبرود تابانگشت کسی را بنگرد.

مانند دیوی شوم باد هان گرسنه
غل هاهرشب پاهای مارامی بلعند
دند آنها را در ریای راست زند آنها را فرو می برند
و تنها پای چپ آزاد است که خم و راست شود
پا اینهمه ، آنچه که در این جهان شگفت است
آنست که بسیاری می شتابند تا پاراد رغل کنند
زیرا تنها زمانی که در زنجیرند خوابگاهی دارند
و الا جایی نیست که در آن سرفراغی بر زمین گذارند

برای گذراندن وقت بازی شطرنج را آموختم
هزار بار اسبها و پیاده ها یکدیگر را می رانند
بچستی عمل میکنند ، پیش می تازند ، پس می روند
هنر و چالاک می توانند ماهی چیرگی شود
هر کسی باید به پیش بنگرد و سخت زرق بیاند پشد
و در تاختن دلیر و بی امان باشد
اگر فرمان نادرست بدهی دوسوار هم بی نراست
ولی اگر در لحظه درست عمل کنی یک پیاده نیز ماهی پیروز است
نیروی هردو جانب متعادل است
ولی تنها یک جانب غالب میشود
پس بتاز و واپس بنشین ، پاشیوه ای بی خطا
آنگاه در خورد نام سردار بزرگ خواهی بود

زند آنی نه باده ای دارد و نه گلی
ولی شب که چنین زیباست چگونه آنرا جشن گیریم ؟
بجز روزن میروم و به ماه خیره میشوم
و از روزن ماه بر چهر شاعر لبخند میزند

هر یک از ماه جیره ای داریم ، یک جام آب
برای شستن و باده کردن جای (هر کس طبق سلیقه اش)
اگر خواستی خود را بشویی ، پس از چای چشم بشو
اگر خواستی چای بنوشی ، پس ناشسته راه برو !

ماه نیمه ی خزان چون آئینه ای مدور است
و شعاع سفید سیگوش جهان را روشن ساخته
ای کسانی که در این فصل از آغوش خانواده بهره ورید
از بند پائی یاد کنید که جرعه ی رنج مینوشند

مانند در زندان جشنواره ی خزان را برگزار میکنیم
برای ما ماه روشن خزان و نسیم آن طعمی غناک دارد
دل من که در این زندان از لذات ماه خزان محروم است
در عرصه ی آسمان بد نیال پسو بهی آن در چرخش است

تنها وقتی راهی میشوم ، عصای خطر در مشت
از کوهی فراز میروم و کوهی دیگر پدید آرمیگرد
ولی اگر بکوشیم و به ستیخ کوهسار دست یابیم
بیش از ده هزار "لی" را بیک نظر توانیم دید

خروسها بانگ میکنند ولی هنوز شب به پایان نرسید ،
ماه آرام از تپه های لامبرود
همراه ستارگان
ولی اکنون مسافر گام در راه هشته
و باد های بیخ زده گزیده هایش را میکزند
رنگ پریدگی خاور گلفام میشود
سایه های شب میروند و گرما بر می گسترند
بر فراز عالم - و در مرد رهتورد
روح شعر گرم و بید آرمی شود

بیکر در زندان
اندیشه در بیرون در جستجو است
واندیشه باید بزرگ و شاداب باشد
تا چیزهای ارجمندی ارمغان تواند کرد .

گلهای سرخ به هنگام غروب می شکفتند و سپس می پژمردند
شکفتن و پژمردنشان ناامید کننده میباشد
ولی عطرها آنها به زرقای زندان راه میبرد

وزند انبان را از بیداد و اندوه زندگی آگاه میکند

از خلل شبهای بی پایان ، هنگامیکه خواب درآمدن کند پاست
پیش از صد شعر درباره ی زندگی زندان مینویسم
و هر رباعی که خاتمه می یابد ، خامه را بکنار مینهم
و از لای میله ها به آسمان آزاد خیره میشوم

نه ریز آرزگار باران یک بند و تنها یک روز هوای خوب !
آسمای بالای سر ما برآستی چیزی رحیمی است
کفشهای من سوراخ است و پاها غرق در گل
ولی بهرحال ناچار به رفتن ادامه میدهم

زند یک ساعت ده "دب اکبر" بر فراز کوه است
آوای زنجیره برمیخیزد و فرو می نشیند ، یاد آور پائیز
برای زندانی دگرگونی فصل ها چه سودی دارد
زیرانتها خواستار یک دگرگونی و آنهم رهائی است

سال گذشته در آغاز پائیز آزاد بودم
و اکنون خزان مرا در زندان یافته است
و بسبب خدمتی که بعهدهم خویش کرده ام ، میتوانم دعوی کنم
که این خزان نیز مانند خزان پیش بر سر است

در برابر دروازه پاسبان بافتنگ ایستاده
و در بالا ، ابرهای پراکنده ، ماه را با خود بیدورد ست میرند
سایه ها مانند تانکها با صف انبوه در مانورند
زیرا پشه ها مانند چنگد ها ها هجوم آورده اند
دل من هزار لی آنسو تر به سرزمین ما لوف میرود
روئیای من با هزاران نار و پود اندوه یافته شده
بیگانه ، اکنون سالی است در زندانم
و اشک خود را بر کپ و اندیشه ی خود را به شعر بدل میکنم
هر چیز در تحویل است ، چرخه ی طبیعت چنین میگردد
پس از روزهای باران ، اینک هوای خوش در رسیده
در یک لحظه جهان جامه ی مرطوب خود را میتکاند

و هزاران کوه فرش مزین خود را می گسترند
و گل در زهر خورشید گرم و باد پاک می خندد
و در درخت کهن و باران شسته ، برغان هم آوا میخوانند
گرما دل را انباشته است و زندگی از نو بیدار میشود
تلخی و اندوه جای خود را به سعادت رها میکند
چنین است اراده ی طبیعت

(و اینک پس از زندان گردشی در کوهسار)
ابرها صخره ها را و صخره ها ابرها را راغوش کشیده اند
رود در دره چون آبگینه ای می درخشد ، بی لک ، پاکیزه ،
و دلم در این راه پیمانی
بر قلعه ی کوهستان غریبی می نرزد ،
هنگامیکه به آسمان جنوبی میگردد و از باران قدیم یاد میکند

وضع کارگران و اتحادیه‌ها در صنایع نفت

۱- وضع عمومی کارگران و اتحادیه‌ها در صنایع نفت

کارگران صنایع نفت - پتروشیمی و صنایع وابسته به این فعالیتها از جمله ی کثیرالعدد و تنوع و متمرکزترین قشر پرولتاریا و کارگران صنعتی جهان بشمار میروند. در کشورهای پیشرفته ی صنعتی تعدا این کارگران به صد ها هزار نفر بالغ میشود. اهمیت کارگران صنایع نفت و سازمانهای اتحادیه ای آنان در کشورهای پیشرفته ی صنعتی در ردیف کارگران ماشین سازی و رشته های نظیر میباشد.

در کشورهای نفت خیز در حال رشد اهمیت کارگران صنایع نفت در مقیاس ملی از کشورهای پیشرفته هم بیشتر است. زیرا در اینجا کارگران صنایع نفت عدده ترین و گاه قشر منحصر بفرد پرولتاریای صنعتی را تشکیل میدهند. در غالب کشورهای عدده ی نفت خیز نظیر لیبی در شمال افریقا، کویت، قطر بحرین و ابوظبی در سواحل خلیج فارس پرولتاریای صنایع نفت بخش اساسی سکنه ی کشور را شامل میشود. در کشورهای نظیر ایران، عراق، عربستان سعودی در خاورمیانه، الجزایر در شمال افریقا، ونزوئلا در امریکای جنوبی گرچه تعدا کارگران صنایع نفت نسبت به جمعیت کشور قابل ملاحظه نیست ولی بععلت آنکه صنایع نفت عدده ترین و مهمترین صنایع این کشورها را تشکیل میدهد پرولتاریای صنایع نفت بخش اساسی طبقه ی کارگر بشمار آمده و در حیات سیاسی و اجتماعی کشور نقش مهم ایفا میکند.

تعدا کارگران صنایع نفت و پتروشیمی و صنایع وابسته در سراسر جهان رقم بزرگی را تشکیل میدهد. تنها هر ۵ میلیون نفر از این کارگران (شامل کارگران صنایع نفت و پتروشیمی اکثر کشورهای اروپای غربی، ممالک سوسیالیستی و قسمت مهمی از کشورهای نفت خیز شمال افریقا، خاورمیانه و حتی امریکای لاتین) در اتحادیه ی بین المللی اتحادیه های زحمتکشان صنایع شیمیایی، نفت و صنایع وابسته متشکل هستند. سازمان اخیر بنوعی خود وابسته به فدراسیون جهانی اتحادیه های است که ۲۱۴ میلیون نفر کارگران جهان را در خود متمرکز کرده است. چنانکه مشاهده میشود کارگران صنایع نفت در مقیاس بین المللی نیروی مقتدری هستند و مهم اینکه متناسب با توسعه ی صنایع نفت و پتروشیمی رفته رفته به نقش و اهمیت آنان افزوده میشود.

از نظر ترکیب حرفه ای وضع کارگران صنایع نفت در کشورهای مختلف باهم تفاوت دارد. بدین معنی که مثلا در کشورهای بزرگ صنعتی نفت خیز مانند ایالات متحده ی امریکا و اتحاد شوروی قشر کارگران صنایع نفت شامل تعدا عظیمی کارگران در همه ی مراحل صنایع نفت از اکتشاف و استخراج گرفته تا تصفیه و توزیع میباشد. در کشورهای صنعتی فاقد منابع نفت قشر کارگران صنایع نفت بطور عدده شامل کارگران شاغل در تصفیه و تولید فرآورده ها و توزیع مواد نفتی است. اما در کشورهای نفت خیز در حال رشد قشر کارگران صنایع نفت اساسا شاغل عملیات استخراج و صدور نفت خام میباشد. طبیعی است که قسمتی از اختلافهای موجود در شرایط کار و زندگی کارگران صنایع نفت در کشورهای گوناگون ناشی از تفاوت تهیهای

نامبرده است.

ان تفاوت بین کارگران صنایع نفت در کشورهای مختلف تنها منحصر به تفاوت ترکیب حرفه ای کارگران نیست. از نظر برخورد آری و با عدم برخورد آری از آزادیهای اولیه ی صنفی و اجتماعی و فعالیت اتحادیه ای نیز اختلاف مهمی بین کارگران صنایع نفت کشورهای مختلف موجود است. از این لحاظ وضع کارگران صنایع نفت در کشورهای پیشرفته ی صنعتی با وضع کارگران در ممالک نفت خیز در حال رشد کاملا متفاوت است.

در ممالک پیشرفته ی صنعتی کارگران صنایع نفت عموما از آزادیهای دموکراتیک به نسبت پیش و کم برخورد آری بوده و اتحادیه های آنان در ردیف بهترین اتحادیه های کارگران از فعالیت آشکار و همه جانبه بهره مند میباشند. در حالیکه در کشورهای نفت خیز در حال رشد کارگران صنایع نفت و اتحادیه های آنان با همین اواخر حقوق مسلم کارگری دست یافته اند و با اصولا هنوز از دسترس بیست و این حقوق محروم میباشند.

بجز از نظر تعدا آن برخورد آری از آزادیهای اولیه و محرومیت از حق فعالیت اتحادیه ای کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز حوزه ی خلیج فارس وضع استثنائی دارند. زیرا در حالیکه کارگران صنایع نفت قسمت عدده ی کشورهای نفت خیز امریکای لاتین، شمال افریقا و خاور نزدیک به فعالیت اتحادیه ای و تمرکز در سازمانهای صنفی خود دسترس پیدا کرده اند کارگران صنایع نفت کشورهای عدده ی نفت خیز خاورمیانه نظیر ایران، عربستان سعودی، قطر، ابوظبی همچنان از حق داشتن اتحادیه و فعالیتهای صنفی محروم نگاه داشته شده اند.

در این میان بخصوص وضع ایران استثنائی است. سوابق نهضت اتحادیه ای کارگران صنایع نفت ایران به دوره ی قبل از جنگ جهانی اول میرسد. در خاتمه ی جنگ دوم جهانی کارگران صنایع نفت ایران مقتدرترین سازمان اتحادیه ای کارگران صنایع نفت خاورمیانه و شمال افریقا را دارا بودند. معذک امروز بر اثر تسلط کنترسرسیوم و ترور پلیسی رژیم کودتا کارگران صنایع نفت ایران از فعالیت صنفی اتحادیه ای محروم میباشند.

بطور کلی از نظر وضع عمومی و فعالیت اتحادیه ای قشر وسیع پرولتاریا و کارگران صنایع نفت جهان به گروههای بزرگ متمایز از هم منقسم میشود. این تقسیم بندی شامل سه گروه کارگران و پرولتاریای صنایع نفت - ۱- کارگران صنایع نفت کشورهای سوسیالیستی - ۲- کارگران صنایع نفت کشورهای سرمایه داری - ۳- کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز در حال رشد - میگردد که در واقع سه خصوصیات تقسیم جهان را برجسب رژیمهای متفاوت در خود منعکس میسازد. هر یک از این گروهها در شرایط متفاوتی قرار دارند. با اینهمه منافع مبارزات صنفی و طبقاتی آنان را در سراسر جهان بهم پیوند میدهد.

۲- کنترل و مبارزات کارگران صنایع نفت

گروههای عظیم پرولتاریا و کارگران صنایع نفت جهان صرفنظر از اختلاف در شرایط کسار و زندگی، اختلاف در وضع اجتماعی و سیاسی کشورهاشان با موانع و مخالفتهای مشترکی مواجه هستند. این موانع و مخالفتها ناشی از تسلط انحصارات امپریالیستی نفت پیورته اعضا، کنترل بر صنایع نفت جهان سرمایه داری است.

در کشورهای نفت خیز در حال رشد اعم از کشورهاییکه به استقلال سیاسی نائل آمده و یا هنوز در این راه مبارزه میکنند، انحصارات امپریالیستی نفت استعمارکننده ی بلا واسطه ی نیروی کار بوده و سیاست عمومیشان متوجه جلوگیری از بوجود آمدن و فعالیت اتحادیه های کارگران صنایع نفت است، سعی در سرکوب مبارزات زحمتکشان و حمایت از رژیمهای ارتجاعی داخلی است.

در کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری انحصارات امپریالیستی نفت گرچه در برابر مبارزات کارگران به عقب نشینیهای بیشتری وادار شده اند اما رشد کارگران را استثمار میکنند ، از قبول خواسته های اقتصادی کارگران امتناع میورزند ، آموزش حرفه ای کارگران را تابع مقاصد خود میسازند و مانع رشد معنوی کارگران میشوند . در این قبیل کشورها انحصارات نفت باتمام قوا با فعالیت اتحادیه ها و اعضا آنها در داخل مؤسسات مخالفت نموده و بطریق مختلف سعی دارند اتحادیه ها را زیر نفوذ نگاه دارند .

اماد ر کشورهای سوسیالیستی چنانکه معلوم است کارگران صنایع نفت در اثر طرد رژیم سرمایه داری و پیروزی سوسیالیسم از استثمار و ظلم انحصارات نفتی مصون بود و بکار آزاد و خلاق بهره بردار از منابع ملی اشتغال دارند . با اینحال وجود انحصارات بین المللی و تحرکات گوناگون آنان مانع از آنست که کارگران کشورهای سوسیالیستی برفاه کامل مادی و معنوی دسترسی سریع پیدا کنند . کارگران این کشورها ناگزیرند قسمتی از تولید اجتماعی را بمنظور تامین دفاع و حفظ پیروزیهای طبقاتی خود صرف نمایند ، همچنین قسمتی از درآمد کارگران کشورهای سوسیالیستی بکمک برادرانه و انترناسیونالیستی به مبارزین آزادی و استقلال اختصاص می یابد .

با وجود اینکه مبارزه برای تامین خواسته های کارگران ، بسته بشرايط معين در ارای اشکالی متفاوت بود و وظایف مبارزه در شرایط مختلف در ارای ویژگیهای خود است و قابل انطباق بشرايط دیگر نیست ، مع الوصف نتایج عمومی مبارزات کارگران صنایع نفت و پیروزی هر يك از گروهها در وضع گروههای دیگر و پیروزی آنها موثر است .

پیروزی کارگران در کشورهای سوسیالیستی منبع الهام و نیروی پشتیبان مبارزات زحمتکشسان سایر کشورهاست . این پیروزی نه تنها امکان علی بهبود شرایط کار و زندگی و وضع اجتماعی کارگران را آشکارا نشان میدهد ، بلکه در عین حال باعث میشود که انحصارات امپریالیستی نفت در مقابل با کارگران صنایع نفت کشورهای سرمایه داری در وضع متزلزلی قرار گیرند و همیشه باشبح مبارزات کارگران بخسار طرف سوسیالیسم مواجه باشند .

کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری تکیه گاه اساسی انحصارات امپریالیستی نفت بشمار میروند . موفقیت مبارزات کارگران صنایع نفت در این کشورها مستقیما باعث تضعیف موقعیت انحصارات نفت بود و بطور غیر مستقیم به مبارزه ی زحمتکشان کشورهای نفت خیز در حال رشد کمک میکند .

سرانجام کارگران صنایع نفت کشورهای نفت خیز با وارد آوردن ضربات قاطع بمواضع انحصارات نفت که ثروت و استثمار شدیدی این کشورها را پشتوانه ی تسلط و آقائی خود بر جهان قرار داده اند ، امکان مانورهای مذبحخانه و اغفال زحمتکشان کشورهای سرمایه داری را از انحصارهای نفت سلب میکنند . از آنچه بیان شد پدید میآید که هماهنگی و ارتباط درونی بین مبارزات کلیه ی گروههای عظیم کارگران صنایع نفت وجود دارد .

پیروزی نهائی زحمتکشان صنایع نفت در گروهی که تسلط انحصارات نفت و در نوبه ی اول اعضا کارتل چه در کشورهای تولید و چه مصرف کنند ، ی نفت میباشد . با اینحال تا زمانیکه این مبارزه ی سیاسی و طبقاتی پیروز نشده نمیتوان و نباید آبی از مبارزات صنعتی و اقتصادی کارگران بمنظور بهبود شرایط کار و زندگی آنان غفلت نمود .

نقش اتحادیه های کارگران در صنایعی مانند صنایع نفت که از پیشرفت سریع و همه جانبه ای برخوردار است در ارای اهمیت بیشتری است . فعالیت اتحادیه ها در این صنایع ولو محدود بدفاع از منافع اقتصادی باشد بر بهبود وضع زحمتکشان در رشته های دیگر صنایع اثر مثبت دارد . در صنایع نفت حل مسأله نظیر افزایش دستمزدها ، تقلیل ساعات کار ، اجرای کامل قوانین کار و بیمه های اجتماعی ، تامین بهداشت و حفاظت فنی ، تعلیمات حرفه ای و تضمین اشتغال کامل و کسب

پیروزیهای دیگر برفع زحمتکشان با سهولت بیشتری امکان پذیر میباشد . ولی طبیعی است که برای نول به این پیروزیها قبل از هر چیز وجود اتحادیه های کارگری قوی لازم است .

در نظر گرفتن این مراتب نشان میدهد که مخالفت انحصارات امپریالیستی نفت با پیادایش و فعالیت اتحادیه های کارگران در صنایع نفت بهیچوجه تصادفی نیست . پیروژه اعضا کارتل باتمام قوا و بوسائل گوناگون اعم از تحریک رژیمهای ارتجاعی ، نقض قوانین داخلی کشورهای نفت خیز ، لاقبسی به قطعنامه ها و توصیه های بین المللی منجمده بی اعتنائی بمفاد اعلامیه ی حقوق بشر سعی میکنند از ایجاد و فعالیت اتحادیه های کارگری جلوگیری بعمل آورند . وظیفه ی کارگران صنایع نفت در کلکله ی کشورهای نفت خیز اینست که با مبارزات شدید خود مقاومت مذبحخانه ی انحصارات نفتی و دول ارتجاعی را درهم شکسته و امکان فعالیت کامل و همه جانبه ای برای اتحادیه های خود بدست آورند .

۳- خواسته های عمومی زحمتکشان در صنایع نفت

زحمتکشان صنایع نفت صرفنظر از شرایط مختلف مبارزه ی خود ، خواسته های مشترکی دارند که نول به آنها از نظر بهبود کار و زندگی کارگران همه کشورها واجد اهمیت حیاتی است . این خواسته ها ببالخص مسائل دستمزد ، ساعات کار ، تعطیلات ، بیمه های اجتماعی ، بهداشت کار و حفاظت فنی ، تعلیمات حرفه ای و ارتقا تخصص ، اشتغال کامل و ضمانت کار و بالاخره حقوق اتحادیه های کارگران را در بر میگیرد .

طرح نظریات کلی در مورد هر يك از مسائل نامبرده ضمن اینکه بتوجیه مبارزات اتحادیه های کارگران صنایع نفت در مقیاس ملی کمک میکند در عین حال موجب هماهنگی این مبارزات در سطح منطقه ای و بالاخره جهانی میگردد . پدید است که ارتقا مبارزات کارگران به چنین سطوحی پیروزی نهائی بـ انحصارات نفتی را تسهیل و تسریع مینماید .

قبل از بحث پیرامون خواسته های عمومی زحمتکشان در صنایع نفت ، بجاست بیک نکته ی مهم اشاره شود . این مطلب اینست که از نظر خواسته های عمومی کلیه ی زحمتکشان صنایع نفت در يك درجه ی اهمیت قرار داشته و هیچ تفاوتی آنانرا از یکدیگر جدا و متمایز نمیسازد . مفهوم زحمتکشان صنایع نفت در هر کشوری شامل کلیه ی افرادی میگردد که چه مستقیم و چه غیر مستقیم ، چه در امور صنعتی و چه غیر صنعتی صنعت نفت ، چه بصورت کارگر رسمی و چه پیمانی کار میکنند . همه ی زحمتکشان صنایع نفت از حقوق برابر برخوردارند و در مبارزه علیه انحصارات نفت اشتراک منافع کامل دارند .

انحصارات نفت سعی میکنند بطریق مختلف کارگران صنایع نفت را به قشرهای گوناگون تقسیم و تجزیه نموده باشناسائی محدود حقوق یکمده حقوق دسته ی دیگری پامال سازند . تاکنکه تفرقه بیانداز و حکومت کن . تاکنکه انحصارات نفتی است . سلاح کارگران علیه این تاکنکه اتحاد و مبارزه ی مشترک است .

در باره نظریات کلی پیرامون هر يك از خواسته های عمومی زحمتکشان در صنایع نفت مطالب زیر را میتوان یاد آورد .

دستمزد - بمنظور رعایت اصل " دستمزد مساوی در برابر کار مساوی " در صنایع نفت باید برای

هر يك از مشاغل و هرنوع تخصصی دستمزد مشخص معین شده باشد . تعیین دستمزد باید شامل حرف مختلف بوده از دستمزد کارگر ساده تا حقوق عالیترین متخصص را در برگیرد . فقط بدینوسیله است که میتوان به تفاوتهای نژادی ، سنی و جنسی در دستمزد زحمتکشان پایان داد و این تفاوتها را که وسیله ی تشدید استثمار است از بین برد و از خالت خود سرانه ی کارفرمایان در تعیین

د ستمزد ها جلوگیری بعمل آورد.
حد اقل د ستمزدی که بکارگرپرداخت میشود د ستمزد هست که برای تامین زندگی یک کارگر رسیده فاقد هزینه تخصص و سابقه ی کار تعیین میشود مشروط به اینکه حواشی اولیه ی مادی و معنوی زندگی کارگر و خانواده ی او را ارضا نماید.
کارگران با تخصص و سابقه ی کار بیشتر از د ستمزد های بالاتر برخوردار خواهند بود.

باید همیشه در نظر داشت که د ستمزد در سطح معینی، ولو این سطح در موقع خود قابل قبول بوده ثابت باقی نماند. ترقی دائمی علوم و فنون از یاد روز افزون مصرف را به همراه دارد. این امر و همچنین ترقی قیمت ها ایجاب میکند د ستمزد متناسب با این تغییرات بطور دائم افزایش یابد.

ساعات کار - کارگر برای استراحت شبانه روزی و تعطیلات هفته و سال، برای فعالیتهای گوناگون و سرگرمی با امور فرهنگی و بمنظور رشد شخصیت خود احتیاج به وقت دارد. ساعات کار نباید تمام وقت کارگر را ببلعد. در نیمه ی دوم قرن بیستم خواست کارگران د اثر به ۴۰ ساعت کار در هفته به همراه دو روز تعطیل با استفاد از د ستمزد، خواست کاملاً عادی و عادلانه ای بشمار میرود.

همزمان با افزایش بازه کار امکان تقلیل مدت کار بوجود میآید. با افزایش بازه کار نه فقط میتوان و باید ساعات کار را در هفته تقلیل داد، بلکه از اخراج کارگران بدون اخطار قبلی و تا هنگامیکه با کار مناسب تامین نشد اند نیز میتوان جلوگیری بعمل آورد.

طلب تقلیل ساعات کار کارگران صنایع نفت به حد اکثر ۴ ساعت در هفته در عین حال متضمن این خواستها خواهد بود: کارگران جوان و کارگرانی که در مشاغل سخت و خطرناک و مضر برای سلامتی انجام وظیفه میکنند باید با حفظ د ستمزد، ساعات کار کمتری در هفته داشته باشند. کارگرانی که در جریان تولید بلا انقطاع بکار مشغولند باید گذشته از مزایای مربوطه از استفاده از روز تعطیل عمومی نیز برخوردار گردند.

تعطیلات سالانه - در شرایط کنونی حد اقل تعطیلات سالانه با استفاده از د ستمزد باید به چهار هفته بالغ گردد. کارگران صنایع نفت میتوانند و باید به تحقق این خواست خود نائل آیند.

بیمه های اجتماعی - کارگران باید از مزایای کامل بیمه های اجتماعی برخوردار باشند. بویژه مسئولیت حوادث ناشی از کار و بیماریهای حرفه ای باید کاملاً مشخص گردد و مسئولین زیان وارده بکارگران را کاملاً جبران نمایند.

کارگرانی که به حوادث ناشی از کار یا بیماریهای حرفه ای دچار میشوند باید از خدمات مجانی پزشکی و درمانی استفاده کنند. د ستمزد آنان باید تمام و کمال پرداخت شود. علاوه کارگرانی که قسمتی از توانائی کار خود را از دست میدهند و به مشاغل باد ستمزد کمتری گمارده میشوند باید مابه التفاوت تقلیل د ستمزد خود را تماماً دریافت د ازند. در صورت لزوم باید با استخدام کارکنان متخصص، بکارگران معلول کمک شود تا بکار بازگشته و با تخصص دیگری بدست آورند. در صورت فوت کارگر بر اثر حوادث ناشی از کار و یا بیماریهای حرفه ای، زیان وارده بکارگر باید

باید اخت کامل د ستمزد به خانواده ی وی جبران گردد. کارگرانی که به سس بازتشمسگی میرسند از دریافت حقوق کامل بازتشمسگی که متناسب با مدت کار و د ستمزد آنان باشد باید بهره مند گردند.

بهداشت کار و حفاظت فنی - صنایع نفت از جمله صنایعی است که به رعایت دقیق و مداوم بهداشت کار و حفاظت فنی احتیاج دارد. فقط بد بنویسیده میتوان وقوع حوادث ناگوار را به حد اقل ممکن تقلیل داد. بهداشت کار و حفاظت فنی رعایت نکات زیر را میطلبد:

اقداماتی که بمنظور حفاظت فنی بعمل میآید باید چنان باشد که حتی در صورت اشتباه و یا حواس پرتی کارگر وسائل حفاظتی بخودی خود از وقوع حوادث ناگوار جلوگیری بعمل آورد. بررسی اقدامات بهداشت کار و حفاظت فنی باید از همان آغاز تهیه ی طرح و اجرا، پروژه های فنی و تولیدی مورد توجه قرار گیرد.

نقش عمده د در نظارت بر امور بهداشت کار و حفاظت فنی در موسسات صنایع نفت به عهدیه ی اتحادیه هاست. کلیه ی پیشنهادات اتحادیه ها و ابتکارات آنها با کمال دقت باید مورد توجه قرار گرفته اجرا گردد. در بنمود رعایت مقررات منشور دفاع از انسان در جریان تولید که در سمینار اتحادیه های جهانی کارگران و با شرکت متخصصین و پزشکان در سال ۱۹۶۶ در پراگ تدوین گردیده امر ضروری محسوب میشود.

تعلیمات حرفه ای و ارتقا تخصصی - قبل از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که تعلیمات حرفه ای از تحصیلات عمومی و اجباری حدائی ناپذیر است. این امر د گذشته نیز صادق بود. زیرا تا کامل واقعی شخصیت کارگر بدون سواد میسر نمیشود. اما در حال حاضر ارتباط تعلیمات حرفه ای و تحصیلات عمومی اهمیت بیشتری کسب مینماید. هر کارگری ناگزیر است در جریان کار خود را با آهنگ سریع رشد علوم و فنون وفق د هدف و کارهای متفاوتی را انجام د دهد. به علاوه خود تعلیمات حرفه ای وقتی امریست که بر پایه ی تحصیلات عمومی میتواند بدست آید.

تحصیلات عمومی و تعلیمات حرفه ای که به هیچوجه نباید در اختیار روادمانحصارات نفتی قرار گیرد. از چنین وضعی انحصارات نفت بمنظور اعمال مقاصد امپریالیستی خود استفاده میکنند. تحصیلات عمومی و حرفه ای کارگران منحصر باید در صلاحیت دول مربوطه و در نظارت اتحادیه های کارگران صورت گیرد. با اینحال نباید فراموش کرد که اولاً کلیه ی حواشی مادی تحصیلات عمومی و تعلیمات حرفه ای باید به خرج انحصارات نفت باشد و ثانیاً با استفاده از د ستمزد و مزایای بکارگران وقت داده شود تا در کلاسهای درس حضور یابند و حتی اگر لازمست با غیبت از کار دوره های کارآموزی و نظایر آنها به انجام برسانند.

بالاخره د کشورهای که صنایع نفت آنها زیر تسلط انحصارات نفتی است باید اقدامات لازم بعمل آید تا کار در کارمندان متوسط و حتی مدبران عالیترین مشاغل از افراد محلی گمارده شوند. اجرای خواست اخیر برای کشورهای در حال رشد اهمیت حیاتی دارد. تربیت نیروی متخصص کارگری و کادر مهندسین و تکنیسینهای محلی از شرایط مهم رهائی از تسلط انحصارات نفتی و اداره ی مستقل صنایع نفت میباشد.

در نوامبر ۱۹۶۷ در "سمینار بین المللی تعلیمات حرفه ای و ارتقا تخصص" تصمیمات مهمی اتخاذ شده است. رعایت و اجرا توصیه های این سمینار برای کلیه ی صنایع و منجمه صنایع نفت

مفید و ضروری است.

اشتغال کامل و ضمانت کار - صنایع نفت در حال حاضر دوران کامل شکفتگی و رشد خود را طی می‌کنند. این امر مربوط به وضع داخلی صنایع نفت نبود و در عین حال شامل موقعیت این صنایع در رشد عمومی اقتصادی است. یک چنین وضعی در صنایع نفت طبیعی‌تر است از آنجا که مساعده برای اشتغال کامل بکار می‌باشد. صنایع نفت در وضعی است که نه فقط می‌تواند اشتغال کامل بکار کارکنان خود را تأمین کند، بلکه قادر است برای اشتغال نسل جوان و افراد آن رشته‌های صنعتی که به رکود می‌گراید مسود استفاده قرار گیرد.

بمنظور اجزای سیاست فعال اشتغال کامل بکار و حفظ منافع کارگران :

اولا از هرنوع اخراج کارگران از کارتحت تعاون اختصار و بستن مؤسسات باید جلوگیری بعمل آید، مگر آنکه کارگران مورد نظر قبلاً با کار مناسب تأمین شوند.

ثانیا در برابر هرنوع تقلیل ساعات کار باید مقاومت بعمل آید، مگر آنکه پرداخت کامل دستمزد تضمین گردد. به بازنشستگی قبل از موعد فقط در صورتی باید راه داده شود که پرداخت حقوق کامل بازنشستگی طبیعی تأمین و تضمین گردد.

ثالثا کارگرانی که در امور تولیدی خارج از مؤسسه کار می‌کنند باید جز کارگران مؤسسه بحساب آیند. در مورد کارگرانی که در مؤسسات فرعی و وابسته کار می‌کنند بهینه باید همان مقررات مرعی گردد که در مورد پرسنل اساسی مؤسسه رعایت می‌شود. کارکنان مؤسسات فرعی نیز باید از اشتغال کامل بکار بهره‌مند باشند. از انعقاد قرارداد های موقتی کار و یا برای موعد معین پانام قوا باید جلوگیری نمود. کارگرانی که تحت این شرایط حاضر یکسار شده اند مادام که به لغو آن نائل نیامده اند نباید جز پرسنل عمومی مؤسسه در آورده شوند.

همینکه شرایط فنی و اقتصادی موجب لزوم تقلیل تعداد کارگران را فراهم می‌آورد توجه کارگران و اتحادیه های آنان باید معطوف اجرای این خواستها باشد :

- امکان بازنشستگی قبل از وقت با دریافت حقوق بازنشستگی طبیعی.
- بررسی امکانات تعلیم مجدد کارگران برای اشتغال بکارهای دیگر بخرچ مؤسسه.
- تقلیل ساعات کار در هفته به ۴۰ ساعت با حفظ دستمزد ها.

۴- اهمیت و حقوق اتحادیه ها در صنایع نفت

اتحادیه های کارگران چه در داخل مؤسسات و چه در مقیاس تمام کشور نمایندگان زحمتکشان و مدافع منافع آنان بشمار می‌آیند.

این واقعیت قبل از همه در محیط کارگاه مشهود است. زیرا مبارزه ی کارگران برای تأمین حقوق خود قبل از همه در محیط کارگاه، کارخانه و مؤسسه صورت می‌گیرد. واقعیت یاد شده همینطور در مقیاس تمام کشور صادق است. زیرا زندگی کارگران و فعالیت مؤسسه از حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور تفکیک ناپذیر است.

بنابراین اتحادیه های کارگران باید از امکان فعالیت همه جانبه برخوردار باشند. بدون آنکه در داخل مؤسسه و یا خارج از آن به مانعی برخورد کنند اتحادیه ها باید در اخذ و اجرای تصمیمات خود آزادی کامل داشته باشند.

پیدا است که برخورد انحصارات نفت با فعالیت اتحادیه ها پنحو یاد شده نیست. آنجساکه

نهضت اتحادیه های اقوام نکرته و هنوز کوشش اتحادیه ها در مقیاس تمام کشور و حتی در چارچوب یک رشته ی صنعتی هماهنگ نشد. انحصارات نفت با ایجاد چنین هماهنگی مخالفت ورزید و فعالیتست اتحادیه های را به داخل کارگاه محدود می‌سازند.

اما برعکس در کشورهای دیگر نهضت اتحادیه های در جریان یک مبارزه ی طولانی و در مقیاس ملی شکل گرفته انحصارات نفتی از شناسایی فعالیت اتحادیه در داخل مؤسسات امتناع می‌نمایند.

شربخش فعالیت اتحادیه ها چه در داخل و چه در خارج مؤسسه مستلزم آنست که :

اولا - اتحادیه به عنوان نماینده ی صلاحیت درون نام الاختیار زحمتکشان شناخته شده در رسیدگی بکلیه ی امور مربوطه شرکت داده شود.

ثانیا - اتحادیه باید حق داشته باشد هرعضوی را لازم بداند برای انجام کارهای مربوطه بنمایندگی خود معرفی نماید. صرفنظر از آنکه آن عضو در مؤسسه کار کند یا نه. این اعضا باید بدون وارد آمدن لطمه به دستمزد شان از حق غیبت در کار برخوردار بود. امکان شرکت آزاد در مذاکرات و مباحثات زحمتکشان را داشته باشند.

ثالثا - هر کارگری حق دارد عضو اتحادیه باشد و بدون آنکه از هر بابی تحت فشار قرار گیرد و یا زبانی متوجه او شود وظایفی را که کارگران بوی محول می‌کنند انجام دهد.

رابعاً - عضو اتحادیه باید بتواند حق عضویت خود را بدون هیچ مانعی پرداخت نماید و لوس دریافت حق عضویت بلاواسطه در محل کار صورت گیرد.

خامسا - اعضا اتحادیه باید از امکان بحث و مذاکره ی آزاد مسائل مربوط به اتحادیه برخوردار باشند. رهبران و نمایندگان اتحادیه ها بنوعی خود باید فعالیت خود را به زحمتکشان گزارش دهند. انجام اینکارها و برگزاری جلسات اتحادیه های مستلزم مدتی وقت است که با استفاده از وقت کار و دریافت دستمزد صورت می‌گیرد.

سادسا - اتحادیه باید از حق پخش آزاد مطبوعات خود در مؤسسه برخوردار باشد. اتحادیه باید حق داشته باشد اعلانات و اخبار اتحادیه های را در مراکز تجمع کارگران اعلام و یا بر روی لوحه های که به همین منظور کار گذاشته میشود نصب نماید.

بالاخره نمایندگانی که بوسیله ی اتحادیه هاتعیین و با انتخاب میشوند باید از حق ملاقات آزاد با مدیران مؤسسه برخوردار باشند. این نمایندگان حق دارند با مدیران مؤسسه درباره ی کلیه ی جهات قرارداد های دسته جمعی و کارمؤسسه، نظارت بر مسائل سپه داشت و حفاظت فنی، تعلیمات حرفه ای و تحصیل، اداره و هدایت کلیه ی فعالیتهای اجتماعی که بر اساس اختیارات مالی مؤسسه صورت گرفته ولی علا نوعی از اشکال دستمزد را تشکیل میدهد مذاکره نمایند.

شرایط کار اتحادیه های کارگری و وساطتی که آنان برای مبارزه در اختیار دارند بسته بشرايط کشورهای مختلف متفاوت بود و بیاوضاع رژیم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هرکشور معین مربوط است.

در برخی حالات اتحادیه ها ناگزیرند با استفاده از کلیه ی وسائل یکزمان هم علیه انحصارات نفتی و هم علیه حاکمیت دولتی مبارزه کنند. در برخی حالات دیگر اتحادیه ها در مبارزه ی خود بقدرت دولتهای کارگری و دهقانی و به تفاهم با مدیران مؤسسات که نمایندگی همین دولتها هستند اتکاء دارند. بالاخره موارد دیگری وجود دارد که حاکمیت دولتی میتواند مبارزه ی اتحادیه ها علیه انحصارات نفتی کک نماید.

آنهاست بطور خلاصه وظایفی که در برابر اتحادیه های کارگری صنایع نفت قرار دارد. کاملاً مشهود است که انجام این وظایف جز بوسیله خود اتحادیه ها و یا جز در شرایطی که کارگران از فعالیت آزاد و مستقل اتحادیه های برخوردار باشند بطریق دیگری میسر نیست. دولتی که مانند ایران اتحادیه ها را محروم از کارگران صنایع نفت ایران را فعالیت محروم داشته و در مقابل مدعی هستند که گویا وظایف اتحادیه ها را را چه در مقیاس ملی و چه بین اقلی خود انجام میدهند جز در نوع و سخن گزاف چیزی بگویند

مسئله باکی ندارد و عیناً چنین جواب میدهد :

"بهبود وجه لازم نکرده است در اثر رفرمهای تدبیری مبتنی بر سازش (کمپریس) سیستم سرمایه داری بطور کامل ملغی گردد. چرا کارگری که طبق تجربه ی خود قانع شده است که میتواند بکده رفرمهای تدبیری زندگی خود را بهتر کند، این اسلوب راحتی در صورتیکه به پیروزی کامل" یعنی به تسلیم هیئت حاکمه نیز منجر نگردد، ادامه ندهد. چرا این کارگر در حالیکه وسایل تولید را در اختیار پیروزی قرار میدهد، باوی وارد کمپریس نشود و حال آنکه اگر این خواست را مطرح نماید کار به تصادم قهرآمیز میکشد."

این جملات کارل پپر از جهت صراحت خود برای بیان نظریه ی رفرمیست ها و باصطلاح "گرا والیست ها" (تد ریحون) واقعا مغرب و بی خدشه است. فقط "عیب" که در ارد آنست که حکومت طولانی لیبرست ها و سوسیالیست ها و موکراتها و سوسیالیست های راست در مسکاندیناوی، انگلستان، فرانسه، آلمان، اطریش و نقاط دیگر ثابت کرده است که کوچکترین خللی به ارکان مالکیت سرمایه در اران برافزار تولید و بهره کشی آنان از طبقه ی کارگر و سیطره جوشی سیاسی و اقتصادی آنان در جهان و انواع شور و مفاسد دیگر ناشی از سرمایه داری وارد نمیشود و در مقابل عقب نشینی های ناچیز در برابر طبقه ی کارگر روز بروز برحجم سود غارتی امپریالیستی افزوده میگردد. "عیب" دیگر این نظریه آنست که علسی رغوی، مارکسیسم انقلابی نیز ثابت کرده است که تنها اوست که راه واقعی تحول بنیادی جامعه ی معاصر بشری را نشان میدهد و در عرصه ی گفتار نمی ماند و در میدان کرد ارتاریخی که زنگاه اصلی است خود را گردی بی باک و چالاک نشان میدهد. جامعه ی سوسیالیستی معاصر علان نشان داده است که قادر است مسائل حاد و حل نشده ی جامعه ی سرمایه داری را با توفیق حل کند یا زمینه ی حل واقعی آنها را فراهم نماید.

کارل پپر از ضرورت "مهندسی اجتماعی" در مقابل طراحی مجرد آینده سخن میگوید. حال این سوال پیش می آید: اگر یکی از این "مهندسان اجتماع" بتواند دامنه ی نظر و زرفای تحقیق خود را بحد مارکس برساند و باین نتیجه برسد که عیب در بد کارکردن این یا آن پیچ و مهره ی کوچک نیست، بلکه در تمام مکانیسم کارخانه ایست که با آن رو برو هستیم، آنگاه با چنین مهندسی چه باید کرد؟ معسایب سرمایه داری را نمیتوان در برخی نقائص عادی و روز مره ی زندگی زحمتکشان از جهت مزد، خانه، استراحت، تحصیل و معالجه و غیره خلاصه کرد. در اینجا يك سلسله مسائل تاریخی، همه بشری و مهم مطرح است مانند استثمار و ستم طبقاتی و مسئله ی فقر و ثروت، ستم ملو و مسئله ی استعمار و نواستعمار، ستم نژادی، تسلط خرافات و طرز تفکر غیر عقلی و غیر علمی، جنگهای محلی و جهانی، عدم تساوی شهروند کاریدی و فوری، زن و مرد و غیره و غیره. هدف ایجاد يك الگوی علمی از جامعه ی نوین است. تجربه ی تاریخ نشان داده است که انقلابات اجتماعی همیشه نقش تسریع کننده ی شگرفی در تکامل نسج جامعه داشته اند: به انقلاب انگلستان، امریکا، فرانسه، روسیه در ۱۹۰ و ۱۹۱۷ او انقلاب چین رجوع کنیم. جنبش انقلابی مشروطیت در کشور ما موفق شد تحولی بزرگ در سراپای جامعه ی ما ایجاد کند که در هه سال حرکت عادی بد آن قادر نبود. کارل پپر، مانند همه ی رفرمیست های کوتاه فکرمغرض، این همه مسائل را که زانیده ی خود تکامل تاریخی است با يك حرکت قلم بکنار می اندازد و تصور میکند که قضیه تنها بر سر نقش ایوان کردن خانه ایست که از برای بست ویران است.

اینکه در کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی تنها نمونه های يك "کاپیتالیسم موفق" پیدا

در این سو و آنسوی آرمان انقلابی

/ از پپر تا مارکوزه /

مارکسیسم از همان آغاز پیدایش یاد و مدعی رو برو بود. یکی از آنها با اصطلاح "مدعی واقع بین" که فریاد میزد: آرمانهای انقلابی سراسری زانیده ی خیال بیش نیست. باید واقعیت موجود و روز مسره را شناخت و آنرا با اقدامات کوچک و مشخص رفرمی در کادرقوانین و نظامات موجود، بهتر کرد. با اصطلاح "جنش همه چیز و هدف هیچ چیز"، زیرا طراحی جامعه ی آینده، جامعه ی ایدآل، مانند وعده ی هزاره ی مسیح و بهشت عدن، پندار بافی و نسج آینده ناشناختنی است. دیگری مدعی "انقلابی" به "تنگ نظری" مارکسیسم و بی جراتی او می ناخت و شکوه سرمیداد که مارکسیست ها دولت، ارتش، نظامات و مقررات انضباطی را باقی می گذارند، مساوات کامل و آزادی مطلق را اعلام نمی درند، سرمایه ی بوروکراتیک و قدرت بوروکراتیک را جانشین سرمایه و قدرت طبقاتی میکنند و در قید اخلاقیات ساقسمه ی مذهب و نظامات کهن اجتماعی باقی میمانند. بند شکنی آنها محدود و کارمایه ی ویرانگری آنها اندک است. برنشتین و باکونین د و نمایند ه ی این دو ادعای راست و چپ در دوران مارکس و انگلس بودند و سپس تاریخ نمونه های متعدد دی از این دو نوع مدعی عرضه داشته است و امروزه میتوان بجای برنشتین از کارل پپر (K. Popper) و بجای باکونین از هربرت مارکوزه (H. Marcuse) سخن گفت.

پروفسور کارل پپر اطریشی است. وی سابقا در میهن خود در جنبش مترقی کشور شرکت داشته، سپس میهن و جنبش راترک کرده و به انگلستان عزیمت کرد و در آموزشگاه عالی علوم سیاسی و اقتصاد ی شهر لندن مشغول تدريس شد و کتب معروف او: "فقر نظریه ی ایستوریسم" و "جامعه ی باز و دشمنانش" شهرت کسب کرد و بویژه مورد علاقه ی رهبران لیبرست قرار گرفته است. خلاصه سخن کارل پپر در جامعه باز و دشمنانش چنین است: مارکسیسم کهنه شده است و پیش بینی د اثر با اینکه سوسیالیسم جانشین سرمایه داری میشود غلط از آب درآمده است. چرا؟ زیرا در انگلستان "سرمایه داری غیر محدود" از میان رفته و "نظام دموکراتیک" جامعه ی باز، تحت کنترل و ولت بوجود آمده است (۱)، لذا امثالیه ی استقرار نظام سوسیالیستی تخیل صرف و توپوهی است. بلکه باید از طریقه ی "مهندسی اجتماعی" (Social engineering) معایب و "شر" های مشخص جامعه را مثلا در رشته های آموزش، داد رسی، ارتش، پلیس، بهداشت، پارلمان و غیره و غیره یکی بعد از دیگری اصلاح کرد. اگر این اصلاح غلط هم از آب در آید، چون در مقامی کوچک است، متوجه فلاکتی برای جامعه نمیشود. اگر بگویند که این اقدامات در کاد رسرمایه داریست و خود سرمایه داری را ملغی نمیکند کارل پپراز این

شده ببرکت "مهندسی اجتماعی" رفورمیست هانیت، بلکه نتیجه ی غارت فجیع سراسر جهان بوسیله ی این کشورهاست. در قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ که بخش عمده ی جهان : آسیا، افریقا، امریکای لاتین، اقیانوسیه در خواب غفلت و د چارغوب ماندگی بود، بازرگانان و بانکاران و صاحبان صنایع اروپای غربی و امریکای شمالی فرصت را برای پخمای بی پروای این نواحی متناسب یافتند. نظری اجمالی به بررسی فاکتورها بیاقتیم : امریکایلیستها در دوران تسلط استعماری خود به در آمد ملی هندی و در آمد ملی اندونزی را غارت کردند. سود معادن مس رودزی شمالی در سال ۱۹۳۷ برابر با ۱۰۰۰۰۰ هزار دلار صد سرمایه ای بود که در اینچکار افتاده بود. ایالات متحده ی امریکا از مناطق نفت خیز خاورمیانه (موافق اسناد سازمان ملل متفق منتشره در ۲۶ مه ۱۹۲۷) سود ویژه ام برابر با هفت میلیارد و هشتصد میلیون دلار بدست آورد. و حال آنکه سرمایه گذاری او در این ناحیه تنها به ۷۵۰ میلیون دلار بالغ است. میزان ضرری که کشورهای در حال رشد در سال ۱۹۶۶ از بازرگانی ناپرابر کرده اند (موافق آمار سازمان ملل متفق منتشره در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷) برابر دو میلیارد و هشتصد میلیون دلار است. این پیکره های پراکنده تصویری از دامنه ی غارتی می دهد که پاکستان مردم جهان در جنگهای جهانی و محلی همراه بوده است. بعنوان مثال کافی است بگوئیم که در دوران صد سال اخیر امریکایلیستها در افریقا ۱۲۱ میلیون جنگیدند و در این جنگها مجموعاً پنج میلیون و سیصد هزار افریقائی کشته شده است و از آنجمله یک میلیون و ۶۰۰ هزار در الجزیره، یک میلیون در سودان و ۷۵۰ هزار نفر در حبه و ۵۵۰ هزار نفر در کنگو کین شاسا.

از کارل پیر به هیرت مارکوزه بهره ازم

پروفسور مارکوزه آلمانی است ولی اکنون در امریکا (در دانشگاه کالیفرنیا) مشغول تدريس است. در اوان جوانی جز "سوسیال دموکراسی انقلابی" بود ولی از ۱۹۱۹ پس از شکست انقلاب آلمان آنرا ترک گفت. بعد ها از جنگ فاشیسم گریخت و با امریکا پناه برد و در این اواخر این فیلسوف ۷۰ ساله بعنوان یکی از ایدئولوگ های جنبش نئوآنارشیستی "چپ نو" شهرت بسیار کسب کرد و به همین سبب نیز مطبوعات تشویک مارکسیستی به بررسی نقادانه ی نظریات وی توجه زیادی می کنند. مارکوزه کتب فیروانی نوشته و نظریات مختلف و رنگارنگی دارد و وظیفه ای که مادر این بررسی کوتاه در برابر خود هشته ایم، مطالعه ی نقادانه ی تمام سیستم نظریات او نیست (۱). در این بررسی هدف ما مقایسه ی او با کارل پیر از جهت آن "آرمانی" است که در برابر جنبش تحول طلب معاصر می گذارند و نشان دادن این نکته است که چگونه هر دو وی آنها در آئسوی آرمان واقعی انقلابی قرار میگیرند و علیرغم فاصله ی ظاهری خود هر دو به یک هدف یعنی مقابله با جنبش واقعی انقلابی، خدمت میکنند.

هیرت مارکوزه نیز مانند کارل پیر از مخالفان مارکسیسم، سوسیالیسم علمی و اتحاد شوروی است. بعقد هی او هم جامعه ی امریکا و هم جامعه ی شوروی هر دو "جامعه ی معاصر صنعتی" هستند که یکی از آنها (سرمایه داری) در اثر دگرگونی یا ترانسفورماسیون و دیگری (سوسیالیسم) در اثر سرخ پنا در فورماسیون راه یک هکراهی منفی را طی میکنند و بهم نزد یک میشوند. بعقد هی مارکوزه در هر دو جامعه طبقه ی فرمانروا وجود دارد که شخصیت انسانی زاد زیر مقررات متعددی خورد میکند و غرایز وی را تحت فشار قرار میدهد. در هر دو جامعه کوهی از سازمانها و موسسات (Establishment) سرد و بی آد میزاد فشار می آورد. لذا انقلاب سوسیالیستی، بنظر مارکوزه مطلبی را بسود بشریت حل نکرده است و بشریت را بجلو نبرد است!

(۱) مقصد اولیه نگارنده بررسی جامع نظریات مارکوزه بود ولی صفحات معدود مقاله با اجرا این وظیفه امکان میدهد.

ادعای شگفتی است! پس این سؤال مطرح میشود : این نظر مارکوزه چگونه انقلابی لازم است و با آن انقلاب چه چیزی باید حل شود و چه جامعه ای را باید پدید آورد؟
 مارکوزه به تحلیل مشخص اقتصادی - اجتماعی تاریخ بشری دست نمیزند. او کابینه ای ترس و تجردی تر و بی حوصله تر از آنست که از عهد هی این کار که مارکس بدان با وسواس و دقت و تلاشی مافوق بشری پرداخته است بهره ازند. او راه حل را در اساطیر یونانی میجوید. از این اساطیر بویژه د و چهره را جد میکند : چهره ی پرومته و چهره ی ارفه (۱). پرومته مظهر کار و رنج است و فرهنگ پرومته ای کسه در آن عرق (کار) و خون (شکجه) حکمرواست بعقد هی مارکوزه تا امروز هم بر بشریت حکمرواست. اما ارفه مظهر بازی و زیبایی است و فرهنگ ارفه ای که در آن نشاط (بازی) و عشق (زیبایی) حکمرواست باید در جهان حکمروا شود. مارکوزه تمدن پرومته ای راهمان "سامان جبر" مارکس میداند و تمدن ارفه ای راهمان "سامان اختیار" (۲).

بعقد هی مارکوزه ارفه مظهر تمدن بدون عمل و بدون تلاش است. در این تمدن چنانکه گفتیم بازی جای کار، آواز جای سخن، تماشا جای نبرد را میگیرد. این یک تمدن اروتیک و استه تیک و عشق و زیبایی (پاشهوت و زیبایی) است که در آن غرایز آزاد و آد میزاد از هیچ و تاب د امهای مقررات و مساورا مقررات (Superréglementation) رسته و آزاد شده است.

واما تمدن پرومته، تمدن عمل است. در آن پرنسیپ کار و عمل، رنج و تلاش حکمرواست. تمدن ایسان عرق پرومته را بهای زندگی سبکسر و پرنشاط ارفه قرار داد اند. مارکوزه فریاد برمی آورد : پس است! باندازه ی کافی خون و عرق ریخته شده و در میان اصالت تمدن پرومته گذشته و وقت آنست که تمدن اروتیک و استه تیک ارفه بوجود آید. این "آرمان" مارکوزه ناچار سخت تخیلی بنظر میرسد، ولی از این کیفیت پروا نی ندارد. وی میگوید :

"ما باید علاوه بر حرکت از خیال بعلم، حرکتی هم از علم به خیال بکنیم" (۳). مارکوزه

روانشناسی و سیاست. فرانکفورت ۱۹۶۸ - صفحه ی ۱۹

در واقع مارکوزه ما را بیک بند ارضیالی و آنارشیستی دعوت میکند. او بشکل مبهم اشاره میکند که علم

(۱) پرومته (Prométhée) که مارکس وی را "بزرگوارترین چهره در کسارننامه ی فلسفی" (Vornahme in philosophischen Kalender) خوانده است، پسر تیتانسی است بنام "ژاپت" و برادر "اتلاس" است. وی آتش را از آستان خدا ای خدا ایمان (ژوپیتر) بسود بشر رسیده تا تمدن انسانی آغاز گردد. باین جرم ژوپیتر به "هفائستیوس" آهنگر المپ دستور داد او را در کوههای قفقاز بزنجر کند. ژوپیتر دستور داد تا کرکمی جگر او را بردارد. اما ارفه (Orphée) بقولی فرزند "آپولن" و "کلیو" است و بزرگترین نوازنده ی افسانه ای است. در روز عروسی ماری زهرآگین زئس آید پس (Burydice) را میگذرد و میکشد. ارفه به دوزخ میرود، بانوای طنپور خود ساکنان در ظلمات را محصور میکند و زن خود را باز میستاند.

(۲) مارکس (سرمایه جلد سوم - فصل ۴۸) سامان کار لازم یعنی کاری را که مولد برای خود انجام میدهد همان سامان آزادی میداند و سامان کار را کار یا کار بیگانه شده یعنی کاری را که مولد بسود بهره کش انجام میدهد. سامان جبر میسرود و لذا کار وجه پیوند بین دو سامان است، منتها یکی کار در بند است و دیگری کار هاشده. مارکوزه کار و بازی را در مقابل هم میگذارد و کار را به تمدن پرومته ای و بازی را به تمدن ارفه ای مربوط میکند. این ساخت های مصنوعی ربطی به تحلیل مارکس ندارد.

و تکنیک امروزی قادرند اید آل مبهم اراد رجامعه ای تحقق بخشند که در آن "من" انسانی، و غریزی از قید فرمانروایی آزاد شده و ساخت و ستروکورتازه ای بخود گرفته اند و برابری و آزادی مطلق، همراه با بازی، نشاط و عشق جاگزین نظامات کارورجحت و اجرا، مقررات و قبول تحمیل و فشار امروزی شده است. چگونه؟ هیچ طرح و تشریح کنکرتی در انواع آثار مارکوزه نیست (۱).

مطلب اینجاست که کارل پیر بهیچوجه مایل نیست از قید اکنون و حلقه ی حال (بمعنای کاملاً پراگماتیک و آمپیریک این کلمه) فرابجهد ولی مارکوزه میخواهد توالی و ادامه کاری و خصلت زنجیره ای تاریخ را نادیده گیرد و حلقه های واسط را بشکند و مستقیماً با همان پنداری "ندان ارفیک" پرواز کند! البته تحت تا "تیرتعالیم او گروه "هیپی" ها و یا "گلپرها" (Flowerboy) در آمریکا از واج گروهی، بیکاری و انگلی، آوازه خوانی و پناه بردن به نهمی سمبائی مانند هروئین و مخدر و حشنتا که "LSD" و نیز حشیش (ماری خوانا) را عاجالتاً بعنوان ظهیری از تمدن ارفیک در پیش گرفته اند، و لسی چیز مشخص دیگری از این آموزش سردرگم و عوامفریب حاصل نشده است.

مارکوزه "انسان یک بعدی" جامعه ی سرمایه داری را (که بگفته ی او فقط در "اکنون" میزند و راجعه به "آینده" نمی آید) فقط با مقولات کالاهای مصرفی و بعنوان "انسان مصرف کننده" Homo Konsuans زیست میکند (مورد نقادی قرار میدهد). آری باید وجه دیگر (الترناتیف) ندن پایید بهره کشی و ستم ملی و نژادی سرمایه داری را در نظر گرفت. ولی کدام وجه؟ از طریق یک تخیل افسانه آمیز بایک طرح علمی؟ ازست بلوخ (E. Bloch) فیلسوف مرفی معاصر آلمان در اثر خویش بنام "روح توحی (Geist der Utopia) چه صائب مینویسد:

"تفکر تخیل آمیز در روشنفکران چه نیرومند شده است. آنها میخواهند بیک اراده ای نسوید، بیا امید ببخشند"

این روشنفکران نوید که از وضع کنونی سرخورد و اند ولی آینه راد جنبش واقعی انقلابی در تکامل (۱) عده آثار مارکوزه عبارتست از: "ارنی و تدن" (Eros and Civilisation)، "عقل و انقلاب" (Reason and Revolution)، "انسان یک بعدی" (One Dimensional man)، "مارکسیسم شوروی" (Soviet Marxism)، "روان شناسی و سیاست" (Psychology and Politics). بجز این آثار، مارکوزه در سموزیومی که بوسیله ی یونسکو در ۱۹۶۸ مناسبت ۱۵۰ سالگی مارکس تشکیل شده بود شرکت جست و در آنجا ضمن سخنرانی بشکل فشرده ای عقاید خود را بیان داشت. مارکوزه قبل از شهرت اخیر خود (در انهننگام که به فلسفه ی هگل و توهگلی میپرداخت و خود را مارکسیست میسرمد) کنونی نوشته است که اخیراً بری از آنها تجدید چاپ شده است مانند: "هستی شناسی هگل و پایه گذاری تئوری تاریخیت"

(Hegels Ontologie und die Grunlegung einer Theorie der Geschichtlichkeit -) و "هگل و اعتلا" تئوری اجتماعی" (Hegel and The Rise of Social Theory)

مارکوزه حتی امروزه خود را "مارکسیست غیر ارتدکس" مینماید ولی روشن است که مسا بین تحلیل و استنباط او از تاریخ گذشته و معاصرانسان و تحلیل و استنباط مارکس هیچگونه شباهت ماهوی وجود ندارد.

واقعی جامعه نمی بیند و جنبش سوسیالیستی معاصر نیز آنها را خرسند نمیکند و لذا از همه چیز ما بپسند، میخواهند از همین پاش برای ما امید تازه ای بیاورند، امیدیکه ناچار تخیل آمیز است و رویای ابلهانه و ماطل یک طایفه راجانشین ایده ال علمی و واقعی یک انقلابی میکند.

ولی آخراز چه راه مارکوزه میخواهد به آن آینده ی پنداری برسد؟ البته نه از راه انقلاب متشکل و قهرآمیز. ابتدا، بلکه از طریق "طرد عظیم" (Große Weigerung) یعنی خودداری جمعی تمام کسانی که از "جامعه ی صنعتی" امروزی در اشکال مختلف آن (اعم از سرمایه داری یا سوسیالیسم) ناخرسندند، از تن درد اذن به فرمان آن و اینهم نسخه ایست هم مغرضانه و هم مبهم! این ناخرسندان کیانند؟ مارکوزه میگوید: تمام آن قشرها و طبقاتی که بانظام موجود در آمیخته و در آن آمیخته شده اند (انتگره شده اند) دیگر قادر نیستند به این "طرد عظیم" بپیوندند. طبقه ی کارگرد کشورهای سرمایه داری بمعنیه ی او از این نوع است. بایک قلم طبقه ی کارگرد همراه جنبش سوسیالیستی معاصر و جوامع سوسیالیستی معاصر "رفوزه میشوند" و مهمترین طبقه ی مولد انقلابی جامعه ی معاصر با تهاام "انتگره بودن" (که خود سخن بی پائی است) از حق نبرد برای آینده محروم میگردد! چون طبقه ی کارگرد انتگره است لذا باید به گنو (سیاهان)، به روشنفکران و دانشجویمان و دهقانان کشورهای کمزرد بهمه ی "پاریا" ها و مطرودین که جز "برکناران" (Outsiders) جامعه اند توسل جست. درست در درانی مارکوزه از طبقه ی کارگرد ابراز بائس میکند که وی سرمنشا "عظیم ترین تحولات و نهضت ها در جهان بوده است. آن "قوای محرکه" - طفیان که آقای مارکوزه عرضه میدارد سخت ناهمگون و پراکنده است و چون قرار است غیر متشکل نیز باشد و از عل واقعی انقلابی بهره یز کند لذا مسلماتش هیچ عمل و اثر تاریخی نخواهد بود. بهمین جهت هم هسرت برت مارکوزه و فلسفه ی عصیانگرانه اش برای سیستم سرمایه داری خطری نیست. خود او در مجله ی آلمانی شپگل (Spiegel) بهمین نکته اعتراف میکند و میگوید:

"بایر آقایان توجه فرمائید: در دستگاه حکومت، پرفسور مارکوزه کمترین نفوذی ندارد. حکومت مزاجز کرده است هر جاکه میخواهم بروم، هر کار که میخواهم بکنم نبراد قیامند اند که ابتدا لازم نیست از پرفسور مارکوزه ترسی داشته باشد" (۱)

(شپگل - دفتر ۳ سال ۱۹۶۷ صفحه ۱۱۳)

مارکوزه فلسفه ی خود را "د پالک تیک منفی" میخواند و توضیح صحیح مسئله ی "منفی" دیالکتیکی را بهره ی خود میسرمد و بر آنست که وی هگل و مارکس و لنین را در این زمینه تصحیح کرده است! ولی منفی او از جامعه ی معاصر سرمایه داری منفی عبت، منفی پلامحتوی، منفی متافیزیک، منفی مخرب است. لنین میگوید:

(۱) در مقاله ای که تحت عنوان "پامبراه سوم" ربرت شتا یگر والد در مجله ی "صلح و سوسیالیسم" نگاشته (و بقارسی در مجله ی مسائل بین المللی ترجمه شده است) گفته شده است: "مارکوزه در دوران دومین جنگ جهانی رهبن شعبه ی سرهس مخفی آمریکا بود. سپس بریاست یکی از شعب وزارت خارجه منصوب شد. رفیق گس هال دبیر اول حزب کمونیست آمریکا در جلسه ی مشاوره ی احزاب برادر (ژوئن ۱۹۶۹ - مسکو) ضمن سخنرانی خود مارکوزه را جز "ایدئولوگهای شمرد که با "سیا" ارتباط دارند. اگر این نکات را در نظر بگیریم، آنگاه "ترس حکومت از آقای پرفسور مارکوزه" کوچکترین محلی از اعراب ندارد و طرح آنها از طرف آقای پرفسور بی لطفی است!

نقی عریان ، نقی عیث ، نقی شکاکان نه ، بل نقی پمنايه لحظه ی پیوند ، لحظہ ی

تکامل ، با حفظ نسبت ها ۰۰۰ (کلیات بروس ، جلد ۲۹ ، صفحه ی ۱۰۷) .

محتوی انقلاب اکتبر و همه ی انقلابهای سوسیالیستی پس از آن که بر تحلیلی علمی و تاریخی جا
منکی هستند نقی خلاق دیاک تیکی نظام موجود بانکا آن طبقه ی مولدی است که در این نظام پیوسته
زندگی است . با این انقلابات بشریت کام بزرگی بسوی تمدنهای نوینی بر میآورد که چهره ی آبی آنرا
رشد علم و فن و مناسبات نوین اجتماعی معین خواهند کرد ولی محتوی تاریخی آن پیوسته همان خواهد بود
که مارکس گفته است : سیر انسان در شانمان اختیار و رهائی وی از زنجیر قوتها و جبری جامعه و طبیعت .

برای اینکه این سخن کوتاه را با آنچه که بد آن آغاز کرد ایم با انجام برسانیم باید بگوئیم که هم
کارل مپو و هم هیرت مارکوزه بانفی آید بلوروی علمی انقلابی و جنبش واقعی انقلابی شرایط آنرا فراهم
میکند که رکفلرها در محیط امن تری بر میزان سود سرمایه ی خویش بازم بهافزایند . خاندان زکلسر
ثروت خود را که پس از جنگ بحیزان ۲۵ میلیارد دلار بود اکنون به ۱۵۰ میلیارد دلار رسیده و بقسول
" سانفرانسیسکو اکسپرس تایمز " این خانواده بخودی خود از جهت قدرت اقتصادی یک " مافوق طقت "
Supernation است و در این تراکم د اغنی زر و سیم ، آید بلوکهای موسفید و مخترعی مانند کارل
مپو هیرت مارکوزه از راست و چپ پایین خاندانها خد مت کرده اند و میکنند زیرا آنها متعهد این سخن
زرف مارکس را زیاد نمیرند که گفت : تاریخ پیوسته آن بساطی را مطرح میکند که قادر بر حل آنهاست .
۱ ط ۰ ژوئیه ۱۹۱۹

(*) اپورتونیزم زاست معنای این سخن را از اینجهت درک نمیکند که " مسائل مطرح شده در تاریخ مانند
ضرورت حل معضل فقر و ثروت ، ستم طبقاتی ، نژادی ، ملی ، و دیگر معضلات جهان سرمایه در ایراناد یگ
میکرد . به عقیده ی او این مسائل صاف و ساده مطرح نیست و فقط گویا مسئله ی " بهبود زندگی
شرایط زندگی مردم در کاد ر حفظ سرمایه داری مطرح است . ولی او چه بخواهد چه نخواهد این
مسائل هم اکنون با قوت تمام مطرح است و تاریخ قادر زاست آنها را حل کند و سرگرم اینکار است . و اما
اپورتونیزم چپ و ثنوا نارشیمس بجای مسائل قابل حل ، مسائل غیر قابل حل فرضی و پنداری را در
میان میگذارد : ایجاد تمدن فرصت های آزاد " نقی دولت و دیگر مقررات و نظامات اجتماعی و
سیاسی ، ایجاد "ستریکتور نوین غرایز" یا "بهارت د پکر تنظیم نوین روحیات و نفسانیت بشری و
ارتباط زوجی انسانها با هم . همه ی اینها مسائل بسیار بخرنیجی است که لازمه ی حل آنها ، حل
بسیاری مسائل مقدماتی دیگر است . اینها در عصر مسائل مطرحه نیستند و کسی هم نمیتواند پیش
بینی کند که رشد طبقه (که از جنبه امکان ایجاد تحولات آگاهانه ی قلم و لوزیک و روانی از راه بهسرفت
زیست شناسی برای بشر فراهم میسازد) همراه با تحولات اجتماعی چه الگوهای از حل معضلات
جامعه ی انسانی در آید . مطرح خواهد کرد . اگر نتوانی را بمعنای برداختن مسائل غیر قابل حل
از طریق ارائه ی راهنمای غیر قابل اجرا " بد انیم نظریات مارکوزه یک نتوانی تمام مهارت با این
تفاوت که در پس نتوانی مثلا کامپلا یک روح روشن انقلابی می طهند ولی اینجاسابه های
مربوز خرابکاری چشم میخورد .

تاریخ نشراند پشه های سوسیالیسم علمی
در کشور های خاور میانه و نزد يك مستقیمه
مرحله ی لیبی در تکامل مارکسیسم متوسط
است .

پیرامون قدیمترین سنگ چایی

از تاریخ سوسیالیسم در ایران

قدیمترین سند مفصلی از تاریخ سوسیالیسم معاصر در ایران که تاکنون ضمن پژوهشهای خود
بدان دست یافته ایم مقاله ایست که روزنامه ی " ایران " در شماره ی ۴۱۲ مورخه ی ۸ مارس ۱۸۸۰ به
نقل از روزنامه ی " اختر " چاپ استانبول درج کرده است . چون این سند از نظر تاریخ انتشار اقبا ر
سوسیالیستی در کشور ما و همچنین در ترکیه اهمیت خاصی دارد به نقل قسمتهای مهم آن پرداخته
استنتاجاتی چند مینمایم (۱) .

قبل از هر چیز باید متذکر شد که مقاله ی مزبور تحت تا " نی " بزرگترین نمونه ی بزرگترین جنبش
پرولتری قرن نوزدهم " (۲) یعنی کون پاریس برشته ی تحریر درآمده است . کون پاریس اولین دولت
دیکتاتوری طبقه ی کارگر بود که در نتیجه ی انقلاب پرولتاریات در پاریس تشکیل گردید و ۷۲ روز یعنی
از ۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ دوام کرد . تصادفی نیست که مقاله ی نامبرده نیز در ماه مارس درج
گردید . است . نویسنده ی مقاله که سوسیالیست ها و کمونیست ها را در همین حال نهیلیست مینامند
مینویسد :

" یکوقت در اثنای محاربه بروس و فرانسه اصحاب این اعتقاد بنام کومونی (انترناسیونال)
شهرت یافته نزد يك بود که دولت فرانسه را محو و منقرض نمایند ولی طرفداران جمهوری
بعد از اعلان حکومت جمهوری سوسیالیستی و جان فشانیهانموده این آنگهی را خوابانیدند ."

از اینجای دیگر نکات مقاله که ذیلا خواهد آمد دیده میشود که مو " لف آن در مراحل باحسین ظن
چند اثنی به کمونیست ها و سوسیالیست ها نگاه نمیکند . لذا چنین سئوالی پیش میآید که پس علت درج
مقاله چه بود ؟ است . جواب این سئوال را در آغاز مقاله میتوان یافت . مقاله چنین شروع شده است :

" گروه نهیلیست و سوسیالیست که در صحافت اخبار نوشته میشود طایفه هستند که روز بروز
ترقی در رواج دادن مقاصد خود شان مینمایند و چنانکه دیده میشود آنان از اهل (اباحه)
هستند و الان بقدر بیست سال میشود که در جمیع اروپ منتشر شده اند ."

و پس از اشاره به کون پاریس و شکست آن مینویسد :

" این گروه از اجرای مقاصد دقت نکشید و آهسته آهسته در اطراف ممالک اروپ منتشر
شده تخم خیالات خود شانرا کاشتند و الان در روستاها بیشتر از همه جا کار میکنند ."

(۱) از لحاظ اهمیت تاریخی سند در عبارات ، اصطلاحات و کلمات آن حتی از حیث املا نیز تغییر و

(۲) آثار لنین بر زبان روسی ، چاپ چهارم ، جلد سوم ، ص ۴۳۸

بنابراین معلوم میشود که در آن اوان "رواج" عقاید سوسیالیست ها "روز بروز در ترقی" بود و این افکار در اطراف ممالک اروپا منتشر میشد و پیروزه در روسیه که همسایه ی بلا فصل هر دو کشور ایران و ترکیه بود است "بیشتر از همه جا کار میکرد و است و مطالبی پیرامون فعالیت "گروه نهیلیست و سوسیالیست" در جراید و "صحافت اخبار" درج میشد است. بهین علت نیز ابتدا روزنامه ی "اختر" در استانبول و سپس روزنامه ی "ایران" در تهران لازم دانسته اند خوانندگان خود را با سوسیالیسم و کمونیسم آشنا سازند.

قبل از اینکه به بیان "اصل مقصود این گروه" از نظر نویسندگی مقاله ی مورد بحث بپردازیم لازم است این نکته را روشن کنیم که چرا او سوسیالیست ها و کمونیست ها را نهیلیست مینامد. تا قبل از انقلاب اول ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه و انقلاب مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱ در ایران و انقلاب ترکها سی جوان در سال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در ترکیه همه ی انقلاب بیون و از انجمله سوسیالیستها و کمونیستها را نهیلیست مینامیدند. به احتمال قوی این حکم بشناپه يك اصطلاح سیاسی از روسیه به ایران و ترکیه آمد و مثلا مانند کلمه ی "گارت" (۳) در مطبوعات بکار برده شده است. در آنزمان کلمه ی نهیلیست در روسیه رواج زیاد داشت و محافل ارتجاعی آن کشور در مبارزه علیه اندیشه های دموکراتیک انقلابی و بخاطر لطمه زدن به حیثیت و اعتبار دموکراتهای انقلابی آنها نهیلیست یعنی متحرکان فرهنگ و تمدن گذشته و مخالفان موازین اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی و دشمن حق حاکمیت ملی و دولتی قلمداد میکردند. چنانکه بررسی اسناد و مدارک مختلف نشان میدهد این کلمه پیروزه از طریق اخبار و محافل رسمی بایران نفوذ کرده بود. مثلا محمد حسن خان اعتماد السلطنه ضمن ثبت وقایع "سنه یک هزار و بیست و نود و هشت از هجرت مطابق سال سی و پنجم از جلوس همایون" (ناصرالدین شاه) "گفته شدن امپراطور روس الکساندر دوم بدست نهیلیست ها در پترزبورگ در سیزدهم مارس" را ذکر کرده است (المناظره لائیه چاپ تهران ۱۳۰۶، ص ۲۸۵). هم او ضمن وقایع سال بعد مینویسد:

"پانزده تفرانز نهیلیستها خود را بلهاسی فشنون ملیس کرده خواستند بهامارات سلطنتی ورود نمودند امپراطور را بقتل رسانند. آنها را گرفته حبس کردند. دولت نهایت اهتمام را در یافتن اعدای این طایفه طایفه دارد و همه روزه جمعی را حبس نمود و بعضی را اخراج و برخی را بقتل رساند" (همان کتاب، ص ۲۸۶).

در ترکیه نیز هنگامیکه افضل الملک روحی برای استخلاص برادرش شیخ احمد روحی (ورقشای او میرزا آقاخان کرمانی و خیرالملک متهمین بدست داشتند) ناصراالدین شاه) نایب سفارت روس را که از شاگردان روحی بود، است نزد سلطان عبدالحمید واسطه قرار میداد مشارالیه پس از مراجعه بدربار سلطان جواب میداد: اینها با بی و نهیلیست اند و کاری نمیشود کرد(۴).

در مقاله ی "ایران" نیز بنا بر همین رسم معمول انقلاب بیون و از انجمله سوسیالیست ها و کمونیستها نهیلیست خوانده شده اند و مقصود آنها چنین توضیح داده شده است:

(۳) کلمه ی روسی منبر که بمعنای روزنامه است عینا با املا فارسی آن نوشته میشود. است. نگاه کنید به روزنامه ی "وقایع اتفاقیه"، تهران، یازدهم ربیع الثانی ۱۲۶۷؛ روزنامه ی "اختر"، استانبول، شماره ی دوم، ۱۸ ذی الحجه ۱۲۹۲ و غیره.

(۴) میرزا رشای کسرمانسی قاتل ناصراالدین شاه نیز در محاکمه ی خود "انقلابیون" شپرد "را" نهیلیست" نامیده بود.

"اصل مقصود این گروه آنست که تقرا و عمله را در کل اموال مردم مشترک سازند و ازین راه معیشت و سعادت حال تقرا و رنج برانرا خاطر جمعی بدهند و درین خصوص موافقین بسیار تالیفات بشمار نوشته اند و حتی بعضی مصنفین این عقیده جایز دانسته اند که جمیع اموال آنها باید با لیسو به در میان تقرا تقسیم شود و در میان همه مردم اشتراک عمومی حاصل گردد."

از جمله ی نامها و کلمات برجسته ی "این گروه" در مقاله از لوشی اوگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۹۰۵) و لوشی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) نامبرد شده است. مقاله مینویسد:

"(بلانکی) نامی از اینطایفه بدقی رسی سال درین مطلب کتابها نوشته بطور پنهانی به روش رسانده است. تا اینکه در اثنای جنگ پروسی و فرانسه فرصت جسته مافی الضمیر خود را آشکار ساخت و برای ترویج و تاسیس این اعتقاد سلاح دست برد و هنگامها برپا کرد. مسیو لوشی بلان نیز از آن گروه است عقیده اش این بود که دستگاه احتسابی را مرجع و مرکز عامه قرار داده تسویه اشتراک اموال در اینجا صورت داده شود."

بدین ترتیب دیده میشود که موافق مقاله: اولاً - انقلابی حقیقی و طرفدار سوسیالیسم بلانکی را با لوشی بلان که ایدئولوگ سوسیالیسم خرد و بورژوازی، رهبر کارگران در حرف و عامل بورژوازی در عمل بود در یک ردیف قرار میدهند و تفاوت اساسی بین سوسیالیسم پرولتاری و سوسیالیسم خرد و بورژوازی را تمیز نمیدهند. البته عقاید بلانکی نیز متضمن نقسها و اشتباهاتی بود که کلا سیکهای مارکسیستی بوقوع خود تذکر داده اند. ولی در هر حال نمیتوان او را با لوشی بلان در یک ردیف قرار داد و نمایندگی سوسیالیسم معاصر دانست. ثانیاً - عقیده ی التقاطی و اکلتیک لوشی بلان (درباره ی ایجاد یک واحد اقتصادی جامع با مرکز محاسباتی واحد و مشترکی بقیاس ملی که گویا سبب الفاسد رنجی سرمایه و موجب برابری ثروت عامه میشود) بشناپه افکار سوسیالیستی و کمونیستی معاصر توصیف نمیکند. سپس مقاله مینویسد:

"خلاصه، از آن به بعد این سودا در سر تنگستان شهری تمام انداخته رفته رفته چنانکه در فرانسه شروع یافته بود در انگلستان و آلمان و اوستریا و روسستان و سایر بلاد اروپا نیز در میان گروه عمله و کارگران شهرت و رواج تمامی گرفته است."

یکرا از اتهاماتی که در این مقاله به تکرار به سوسیالیستها و کمونیستها نسبت داده میشود اینست که گویا "آنان از اهل (اباحه) هستند" و در جای دیگر هنگامیکه از اسماعیلخان سخن میگویی تصریح میکند که "اصل مقصودشان همان اباحه و اشتراک اموال و زنان بوده است" و کوی پائنتتر "استحلال محرمات و اباحه فواحش را" از اصول عقاید ایشان میداند. حقیقتا هم "اشتراک زنان" و "محو خانواده" یکی از اتهاماتی است که در طول تاریخ هر وقت طبقات استثمارشده علیه مظلوم و بیدادگرهای طبقات استثمار کنند و قیام کرده اند بدانها و به اندیشه ها و آرزوهای آنها نسبت داده شده است. بطوریکه مینیم نویسندگی مقاله نیز از این روش "عادی" و شیوه ی "مرسوم" پیروی کرده است. جواب این اتهام را صد و بیست سال پیش مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" داده اند و امروز دیگر واقعات زندگی بیش از شلک بشریت زیر پرچم سوسیالیسم تومار اینگونه اتهامات را در نوردیده است بطوریکه احتیاجی به بحث در این باره باقی نیست. مقاله مینویسد:

"آنانکه این خیالات را از قبیل مذهب اباحه و مستلزم اشتراک اموال میدانند میگویند این همان اعتقاد است که فیثاغورت حکیم رواج داده و در میان بعضی یونانیان انداخته"

سپس نویسنده ی مقاله سیرا جمالی در تاریخ ایران کرده است که ذکر آن بی فایده نیست. او می نویسد :

"و در ایران هم بکوت در میان نجوم این مذاهب ظهور کرد و بانی آن (مزدک) بود و در ایام سلطنت قباد که پد رانوشیروان است در ممالک ایران شیوع تمام یافت. حتی خود قباد نیز که پادشاه وقت بود پیروی این مذاهب را نمود. در امر ترویج آن پرداخت تا اینکه قباد ترك كار و بار عالم نمود و انوشیروان صاحب دپیهم ایران گردید. آن سلطان عادل این آتش فساد را بآب حلم و عدل بر فروشانید. مزدك و مزدکیان را بقتل رسانید و از سر نو انتظامی بكار ممالك واغین داد و اموال و اولاد را از هم جدا نمود. حدود مرد مرا باز بقاعد و قدیم تجدید فرمود."

چنین مدتهای مدید قبل از مزدك در اواخر حکومت ضحاک (آشوب) نام حکم نیز اختراع مذمبی نمود. است. آتش وطنی یا مادر و دختر و خواهران نیز مباح می دانسته است. چون حکومت ضحاک منقرض شد آن طایفه نیز محو و مضمحل شد. در زمان اسلام هم اول طایفه که سالک راه ناصواب شدند فراموشه بودند که بعضی در زمان هسرون - الرشید و پاره در زمان ماهون ظهور نمود. است میگویند اینطایفه شراره مقاصد خود شان را مدت مدیدی در زیر خاکستر تزویر پنهان داشته مرد مراد رخصیه براه خلافت دعوت مینمودند. اگرچه ایشانرا از اسماعیلیان دانسته اند ولی اصل مقصد شان همان اباحه و اشتراك اموال و زنان بوده است و در زمان خلافت طالع بالله اساس فسوت و قدرشان بکاره از بنیان متزلزل گشته د پكر قادر برقیام نشدند."

طایفه دیگری سالک این راه باطل گشته ملاحظه اسماعیلیه بود که پیشوای ایشان حسن صباح است. این طایفه آیات قرآنیه را بطور دلخواه تاویل نموده بسیاری از سادگان را گمراه ساختند و کیفیت اباحه را از جمله عقاید اساسیه خود قرار داده اند. ولی چون حسن صباح مرد با تدبیر و هوش و حیل و شناس بود از برای عوام و خواص جدا جدا کتابها تالیف نمود و هر کس را از راهی که موافق مشربش بود بمر متزلزل مقصود میکشید حتی بعد از آن حسن بن محمد که حاکم ار سوم اسماعیلیان بود و بین العوام معروف به (علی ذکری السلام) سالک طریقه الجاد شد. ترك جمیع تکالیف شرعی و ترویج مذاهب اباحه را التزام نموده در رسته پانصد و پنجاه و نه هجری روز هفتم رمضان جمیع اعیان و اشراف مملکت را در الموت جمع ساخته در يك عرصه وسیعی بر مشرباند. خطبه بمضمون ذیل خواند . . .

بعد از ادای این خطبه از منبر فرود آمد و علایقه روزه خود را شکسته بدستور روز عید خلق را به لیب و لعب رخصت داده استحلالات محرمانه و اباحه فواحش را امر نمود. بعد از آن اخلاق ایشان بعضی پیروی شرح ننمودند و بعضی از آنچه بودند بدتر و در اجزای فساد اسرار تازمان هلاکو خان که تسخیر آسمان نمود گرچه رکن ادا بین ملك آخر آن سلسله خیلی کوشید که سیل قهر هلاکورا از رود بار و قهستان برگرداند میسر نشد و آخر الامر لشکر مغول آنها را بکلی عرضه شمشیر انتقام نمودند و شیرازه اتفاقشان را بر ایشان ساخته تخم فساد ملاحظه را از مزرعه عالم برانده اختند تا اینکه هشت نه سال پیش از این این اعتقاد بکمال شدت در فرنگستان بروز کرد و اصحاب آن دولت فرانسه را بسیار پریشان نمودند."

بطوریکه مشاهده میشود مقصود مؤلف از این سیرد رگد شده ی تاریخی اینست که نشان دهد

اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر ریشه های دراز تاریخی دارند و با اصطلاح بیک بار از آسمان نیافتاده است. در عین حال نویسنده ی مقاله به تفاوت بین این اندیشه ها و اعتقادات طوائف سابق نیز اشاره کرده آنرا بدین بیان توجیه نموده است :

"تصییلی که در این باب از ایام گذشته و از اعتقاد طوائف مذکور نوشتیم در هر قری که بروز کرده اند باقتضای وضع زمان و طبایع اهالی بوده است. این معنی که در این زمان از سمت فرنگستان بروز میکند معلوم است که بطور عامی شباهت باوضاع طوائف مذکور نخواهد داشت. چون اهل اروپا مردمانی هستند با نظم و قاعده و کسان بزرگ با عقل و فرهنگ میان ایشان بسیار است."

بدین بیان مؤلف تفاوت بین اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و عقاید طوائف سابق را در "نظم و قاعده" و "عقل و فرهنگ" اهل اروپا میدانند و باریک بینی میکند اصول این اندیشه ها را توضیح دهد. او می نویسد :

"این گروه ها که گاهی آنها را سوسیالیست گاهی نیهیلیست و گاهی کمونیست گفته اند مانند گد شگفتا برای بهم زدن اذیان و مذاهب عزمی ندارند و مقصود شان اینست که روی زمین بمنزله يك خانه است. اهل آن اهل يك خانه و اولاد يك پدر و مادرند. همه برادر و رازندگی کنیم بعزت و افتخار و وسعت روزی و کی زحمت سر بگذرانیم د پكر شاه خود رای لازم داریم و نه حکومتها میستند. این قدر هم که قشون و اسباب جنگ کسه دولت ها برای خراب کردن خانه های یکدیگر و کشتن اهالی بشر ترتیب میدهند و روز بروز اسباب آدمشکی را ترقی داد. بی جهت و سبب کرور کزور بی آدم را بی هیچ گناهی فدای خیالات و هوای نفسانی خود میکنند و مبالغی پول ملت را در این راه صرف میکنند هیچ يك از اینها لازم نیست. ترتیبی باید داد که مردم در کمال فراغت و آسودگی با هم الفت ورزند و برادر و راز راه بروند. و گذران شان هم به تنگی و خواری نشود."

یادماند کرد که نویسنده ی مقاله با وجود اینکه در پیهرفته نظر خوبی نسبت به سوسیالیسم و کمونیسم ندارد معذک از ذکر بعضی حقایق بشده در این باره خود داری نمیکند. و گرچه این عقاید بصورتی بسیار سطحی و ابتدائی بیان شده است با وجود این از لحاظ تا "شیرشیت" در خوانند. ی آن روزی در ایران و ترکیه و سایر کشورهای این ناحیه قابل توجه است. این تیز بنوی بهی خود نتیجه ی ناگزیر شیوه ی برخورد مؤلف به حل مشکل یعنی طرز برخورد ناشی از موضع اینگزینو بنم است. مقاله دامنه ترویج اندیشه های سوسیالیستی و میزان اعتد ارانهارا بعبارت زیر وصف میکند :

"آنچه به تحقیق پیوسته این جمعیت بی حد و حصر هستند و اگر بخواهند امروز اوضاع همه ی دول و پادشاهانرا برهم زنند مقتدر هستند. لیکن بزرگان و رؤسای ایشان وقت کار را ملاحظه میکنند."

سپس نویسنده ی مقاله به اعتقاد از عقاید سوسیالیستی پرداخته "جهات نقصان" این اندیشه ها را بعبارت زیر توضیح میدهد :

"و چند جهت نقصان در پیهررفت مقاصد شان هست. یکی آنکه برای نگاه داشتن نظم عالم قانونی منجکی لازم است و آن قانون ناتمام است و هنوز نتوانسته اند آنها را تمام رسانند. دوم آنکه همه چیز ملت های بی روی زمین را از قبیل زنان و سکه و اوزان و مقادیر و ذراعیها و حساب و غیر ذلک را میتوان بیک قاعده در آورد ولی برای اذیان و مذاهب

نمی‌تواند يك میزان کلی قرار دهند و دینی را ملتزم شمارند که مرد مرا بهت ریج بان دعوت نمایند.

از مقاله معلوم است که مناسبات عقاید سوسیالیستی و کونیهیتی پادین و مذهب برای مسولف چند ان روشن نیست. علاوه بر این او به عملی بودن این افکار عقیده ندارد، آنها را سخنی بیش نمی‌پندارد و تا سبب "اوضاع سوسیالیستی" را از جمله محالات میدانند. او می‌نویسد:

"لیکن هنوز بجز سخن ازین مطالب چیزی فهمیده نشده است و ترتیب و تاسیس همچنین اوضاعی ظاهراست که در کمال اشکال بل از قبیل محالات است. وانگهی هرگاه اقدام بهمچنان کاری بشود باید در ریاد ریالو تنهارخته شود که همچنان مقصود حاصل گردد بعد از آن هم آیا حاصل گردد یا نه. این است که روسای باهوش و فرهنگ این طوایف هنوز فتوی نمی‌دهند که اقدام با اجرای کلیات مقاصد کرده شود."

گرچه لحن مقاله و بویژه طرز خاتمه آن طوریست که خواننده را به ادامه آن امید و آرمی سازد معذک با وجود پژوهشهایی که در این مقاله بدست نیامده است. همچنین اظهار نظر درباره‌ی مآخذها و منبع‌ها نیز نویسنده‌ی مقاله از آن استفاده کرده و بدو است تقریبا غیر ممکن است. این مآخذها در مقاله ذکر نشده است. اما تردیدی نیست که نویسنده اطلاعات خود را پیرامون سوسیالیسم و کمون پاریس و غیره از منابع رسمی اروپایی گرفته است. در عین حال علاقه‌مندی در دست است که حاکی از آشنائی او با مطبوعات سوسیالیستی زمان خود میباشد. البته برای خواننده‌ی امروزی اهمیت این مقاله بیشتر از لحاظ تاریخی است تا از جنبه‌ی نظری و تئوریک و ما برای اینکه اهمیت تاریخی آنرا روشن کرده باشیم سند دیگری از مطبوعات همان زمان را یاد آوریمشوم. روزنامه‌ی "فرهنگ" که به خرج ظل السلطان حکومت وقت و مدیون میرزا قلی خان سرتیپ حکیم باشقی در اصفهان منتشر میشد اثر جمال الدین اسد آبادی "در ابطال مذهب نیچریها" را در پاورقی چند شماره بی در پی خود منتشر میساخت. مقصود اصلی مؤلف این مقاله آن بود که عقاید "طبیعیین" و "منکران الوهیت یعنی نیچریها" و "مبایذی فاسده و اصول باطله" آنها را "باطل" کند و مردود دارد. بدین منظور او شرح مبسوطی پیرامون لزوم مالکیت خصوصی و ضرورت اختلافات طبقاتی در جامعه‌ی انسانی و "حب اختصاص و امتیاز" که بقول او "علت حقیقه همه مزایای انسانی است" آورده بدین نتیجه میرسد که با القاء مالکیت خصوصی و محو امتیازات طبقاتی "انسانها چون سبهاست دشتی درین جهان زندگی خواهند کرد" (فرهنگ، مورخه ۲۷ اکتبر ۱۸۸۱). بدین معنی که صحبت پیرامون سوسیالیسم و کمونیم و گفتگو در باره‌ی القاء مالکیت خصوصی برای زوال و محو اختلافات طبقاتی و استثمار و برقراری تساوی و برابری در جامعه در آنتوقع نیز باضدیت و مقاومت جدی روبرو میشده است. بساین ترتیب در مقایسه با "فرهنگ" و دیگر مطبوعات آن زمان نقش نسبتا مترقی "ایران" که در واقع نماینده‌ی افکار روشنگرانه‌ی لیبرالیستی در دوران سلطنت مطلقه‌ی قیود الی بوده است آشکار میگردد.

از بررسی مقاله‌ی "ایران"، مقایسه‌ی آن با اسناد و مدارک دیگری که در دست است و تحلیل منطقی همه‌ی آنها میتوان چند نتیجه‌ی خد ماتی زیر را بدست آورد:

۱- بطور کلی در کشورهای خاورمیانه و نزد یک از نیمه‌ی دوم قرن گذشته صحبت از سوسیالیسم و کمونیم معاصر بهمان آمده است. در این جریان عدده‌ای از ترک‌ها، اعراب و ایرانیان بهای مقیم فرانسه که از نزد یک شاهد وقایع انقلابی سال ۱۹۴۸ و بویژه کمون پاریس ۱۸۷۱ بودند نقش موثر داشته‌اند. برای ذکر نمونه‌ای از کشورهای عربی کافی است مثلا به رشته مقالاتی که علی الدین هلال در هفته نامه‌ی "المصور" درج کرده است مراجعه کسرد.

بطوریکه محقق مصری در "المصور" (قاهره، ۲ کانون الاول، ۱۹۶۵) می‌نویسد: در مصر نیز کلمه‌ی "سوسیالیسم" برای اولین بار در نتیجه‌ی دوم قرن گذشته بوسیله‌ی شیلسی شمل اهل سوریه که در پاریس تحصیل کرده و سپس در قاهره سکنی گزیده بود رواج یافته است.

۲- کمون پاریس بخصوص یکی از عوامل مهم خارجی در این پروسه‌ی تاریخی بوده است. در نتیجه مثلا در "امیرنامه" علی پاشا وزیر اعظم دربار عثمانی که قریب دو ماه پس از شکست کمون پاریس یعنی ۲۵ ژوئیه‌ی ۱۸۷۱ صادر شده است بد رشتی از کمون پاریس و انترناسیونال یکم یاد شده است. در "امیرنامه" بویژه نوشته شده است: در سال ۱۸۶۰-۱۸۶۱ افکار مضری که برای کارگران خواستار حقوق برابر با سرمایه داران در استفاده از نعمت‌ها و ثروت‌های اجتماعی و شرکت در اداره‌ی امور دولت بود بظهور رسید و این افکار پدید در عرض ده سال در سنگرها پراکنده شده و در عرض دو ساعت پاریس را با خاک یکسان کرد. در ایران نیز مثلا وزیر اقطیاطات و دارالترجمه "محمد حسن خان اعتماد السلطنه ضمن وقایع سال ۱۸۷۱ میلادی یعنی سنه ۱۲۸۸ از هجرت مطابق سال بیست و پنجم از جلوس همایون نوشت: در فرانسه ظهور هیئت جدیدی به مناسبت با اسم کونیهت در پاریس و اصرار بر سه شرارت واقع در جنگ پادولت جمهوری که در روسا پیل است" (همان کتاب ص ۲۷۴).

۳- در آن دوران بیشتر در باره‌ی سوسیالیسم و کمونیم صحبت میشده است و کمتر اصول عقاید، برنامه‌ی عملی و مضمون مرام و اندیشه‌های سوسیالیستی و کونیهتی تشریح و پیکر میگردد. چنانکه در یک مقاله‌ی مندرجه در "باختر" استانبول و سپس "ایران" تهران از یلانکی و لوشی بلان بنشایه رهبران و قائمین برجسته‌ی سوسیالیسم معاصر یاد شده است. در ترکیه نخستین بار یک اثر مهم از کارل مارکس ("قارل مارکس") و اثر جاویدش "سرمایه" نسبتا بتفصیل به نیکی یاد شده است. ۱۸ سال بعد، در کتاب "علم اقتصاد" تا آلف محمد جاوید بگ است (استانبول، مطبعه "مهران" جلد ۲- سال ۱۳۱۵). در تقریظ بسوطی که احمد شعیب بر این کتاب نوشته و در شماره‌های ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ مجله‌ی "ثروت قنون" درج شده از "تعمق و تبحر" فوق العاد مارکس در مسائل "اقتصادی و ریاضی" و "معلومات، مطالعات عمیق و متنوع" او صحبت کرده است (ثروت قنون، شماره ۴۷، ص ۲۸-۲۹ مارس ۱۳۱۵). لیکن این نوع مقالات هم هنوز مضمونی بسیار سطحی و ابتدائی داشته منظور عمدتاً از آنها بیشتر جلب توجه خوانندگان به اهمیت و لزوم طرح اینگونه مسائل بوده است تا تحلیل و بررسی دقیق و کوشش در بکار بردن آنها.

اواخر قرن گذشته و اوائل قرن حاضر، با ورود سرمایه داری مرحله‌ی نهائی آن امپریالیسم، مسئله ملی و مستعمرات جنبه‌ی فوق العاده حادی پیدا گرفت. انترناسیونال دوم که در رنکوره‌ی لندن (سال ۱۸۸۱) به تقبیح استثمار و محکوم کردن آن مبادرت ورزیده بود (گرچه تقبیح نیز فقط جنبه‌ی دکلاراتیف داشت) و در رنکوره‌ی پاریس (سال ۱۹۰۰) لزوم تشکیل سازمانهای سوسیالیستی در کشورهای مستعمره را متذکر گردید. (لیکن عملا قدمی در این راه برنداشته بود) بدین ریج تحت تاثیر روز افزون اپروتونیهستوار و نیهتست هاد تصمیمات آن روحیه‌ی سوسیالیستی تقوی یافت. بطوریکه قطعنامه‌ی کنفرانس آم (سال ۱۹۰۴) با کمال صراحت موضوع آزادی و استقلال

ستعمرات را به اندازه‌ی رشد و پیشرفت آن کشورها محدود میساخت و در حقیقت رژیم استعماری در این ممالک رباباکی میزان رشد آنها تیره میکرد. در کنگره‌ی اشتوتگارت (سال ۱۹۰۷) که در کمیسیون مربوط به مسئله‌ی مستعمرات اپورتونیست‌ها اکثریت یافته بود، در لایحه‌ی مقدمه‌ی قطعنامه‌ی مربوطه نوشته شد به بعد: «کنگره اصولاً و برای همیشه هرگونه سیاست استعماری را، که میتواند در رژیم سوسیالیستی تأثیر مبدون کننده داشته باشد، محکوم نمیکند». از این بهمان بهصراحت استنباط میشد که رژیم سوسیالیستی نیز گویا میتواند سیاست استعماری داشته باشد. بیهوده نبود که لنین این عبارت را «بد هش» توصیف کرده است (لنین، بزبان روسی، چاپ ۴، جلد ۱۳، ص ۷۰). گرچه در جلسه‌ی کنگره در نتیجه‌ی مبارزه‌ی پیگیر طرف ایران لنین جنبه‌ی استعماری این طرح پیشنهادی سوسیالدهموکراتی و ان کول کاملاً افشاگردید و لایحه‌ی پیشنهادی مارکسلسکی طرف ارلنین اکثریت آرا را بدست آورد. معذک قطعنامه‌ی این کنگره نیز در حالیکه سیاست استعماری را تجمیع میکرد به حمایت از جنبش‌های نجات بخش ملی خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات دعوت نمی‌نمود. وان کول در جلسه باکائوتسکی در کنگره با تعجب گفت: «به افریقا ما شین و ایزراکار ببرد! این یک تئوری کتابی است! و با این کار او (یعنی کائوتسکی) میخواهد کشور را متحدن سازد! اگر ما برای وحشیان افریقای مرکزی ماشین بیاریم با آن چه خواهند کرد؟ بلکه به دوران رقص خواهند کرد... ما باید اسلحه در دست بد آنجا برویم». اپورتونیست‌هایی نظیر برن اشتاین، داوید و دیگران نیز از چنین طرز برخوردی بمسئله مستعمرات که در رواقع امپریالیستی بود نه سوسیالیستی طرفداری میکردند. واضح است با چنین وضعی امید داشتن به پشتیبانی و تقویت نهضت‌های آزادی بخش ملی در کشورهای وابسته و مستعمره و ترویج اندیشه‌های سوسیالیسم و کمونیسم علمی و کمک به تشکیل سازمانهای کارگری و غیره از طرف این قبیل احزاب انترناسیونال دوم کاملاً محبت و بیهوده بود. تنها چیزی که به پرچم انترناسیونال پرولتاری وفادار ماند، موضع انقلابی سوسیالیسم علمی را ترک نگفت، از کمک همه جانبه‌ی مادی و معنوی خلقهای کشورهای وابسته و مستعمره خودداری نکرد. نظریه‌ی انقلابی مارکسیسم را موافق با شرایط دوران امپریالیسم تکمیل نمود و پیش میرسد حزب بلشویکیا برهبری لنین بود. بکمک مستقیم این حزب بود که سوسیالیسم مکرانسی انقلابی در ایران بوجود آمد و برای اولین بار حزب سوسیالدموکرات «اجتماعیون عامیون» در دوره‌ی انقلاب مشروطیت تشکیل گردید و بخش پیگیر انقلابی آن که حیدر خان نقش برجسته در آن ایفا میکرد در سال ۱۹۱۷ حزب عدالت و در سال ۱۹۲۰ حزب کمونیست ایران را بنیان نهاد. در ترکیه برای اولین بار حزبی که عنوان سوسیالیستی داشت «عثمانلی سوسیالیست پارتیاسی» بود که در سال ۱۹۱۹ تشکیل گردید و جناح چپ آن برهبری مصطفی صبحی که یکسال بعد وارد حزب شد، بود. در سال ۱۹۲۰ اساس حزب کمونیست ترکیه را گذاشت. در مهر اولین حزبی که نام سوسیالیستی داشت «الحزب الاشتراکی البارک» بود که در سال ۱۹۰۸ بوسیله‌ی دکتر محمد جمال الدین تحصیل کرد. در پاریس تا سپس گردید. از این دورانست که افکار سوسیالیستی در این کشورها نفوذ کرد و با وجود درونهای نشیب و فراز بطور کلی روز بروز برداشته‌ی وسعت و عمق نفوذ خود افزود. است. پژوهشهای علمی که در این زمینه صورت گرفته ما را بدین نتیجه عده میرساند که تاریخ نشر اندیشه‌های سوسیالیسم علمی در کشورهای خاورمیانه و نزد یک مستقیماً وابسته به مرحله‌ی لنینی در تکامل مارکسیسم است.

قوانین جزائی ایران

انستزاری در دست هیئت حاکمه وامپریالیسم

۱) مجملی درباره‌ی تاریخچه‌ی بدایش حقوق جزائی معاصر ایران

بیدادگرهای دوران استبداد و تجاوزات استعمارگران بحاکمیت ما، در جامعه‌ی ایران موجباً تهیه‌ی زمینه‌ی انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۷) را فراهم ساخت. این انقلاب با تصدیق قانون اساسی و متمم آن شرایط تغییر رژیم سیاسی کشور از اسعبد سلطنت مشروطه و تأسیس مجلس شوره را فراهم ساخت. لیکن شروع جنگ اول جهانی و نفوذ روس وانگلیس در ایران و حسابهای ارتجاعی هیئت حاکمه اشرفی - فتودال بمجلس شورای ملی امکان نداد که با تصویب قوانین جزائی - مدنی تغییرات در اصول اداره‌ی دوران استبداد و خود سری از جمله در حقوق جزای ایران بدهد. پیروزهای انقلاب کپرسوسیالیستی روسیه در ۱۹۱۷ و سیاست خارجی لنینی، ایران را از اسارت قطعی در چنگ امپریالیستها آزاد ساخت و این امکان را بحاجمه‌ی ایران عطا کرد. کشور شوراها بر طبق اخطار به و مرسله‌ی مورخه‌ی ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ راجع بمهادی سیاست خود نسبت با ایران صراحتاً اعلام داشت که:

«سیاست جا انه‌ی امپریالیستی روسیه نسبت با ایران، که اینک بقوای رنجبران و دهقانان این مملکت سرنگون گردیده است، بطور قطعی و دائمی خاتمه میدهد. بنا بر این و نظر بانکه دولت جمهوری دراتوسوسیالیست شوروی روسیه مایل است، ملت ایران را در آزادی استقلال و مختار در تصرفات ثروت کشور و در راجع سعادت و ترقی ببیند، اعلام میدارد که کلیه‌ی معاهدات و مقاولات و قراردادهای که دولست امپراطوری سابق با دولت ایران منعقد نموده و باین وسائل حقوق حقه‌ی ملت ایران را تضییع کرده است بکلی لغو و از رجه‌ی اعتبار ساقط میداند (۱)»

تغییر سیاست دولت شوروی نسبت با ایران شرایط تجدید نظر دیگر دولتها را با ایران بفتح جامعه‌ی ایران فراهم ساخت. رژیم منحوس کاپیتولاسیون در کشور لغو گردید. دولت انگلیس نیز بناچار از سیاست بداخله‌ی آشکار برروش اعمال سیاست مرموز (۲) توسل جست. مجموعه‌ی این عوامل موجبات تعویض حاکمیت سیاسی کشور، انقراض سلسله‌ی قاجاریه و

(۱) تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا تا لیلی تحقیقی حسام معزی، جلد ۱، ص ۴۲۸-۴۳۶

(۲) تاریخ بیست ساله‌ی ایران تا لیلی حسین می

استقرار سلسله ی پهلوی گردید. هیئت حاکمه ی فئودال - کومرادی و جدید و برراس آن رضاشاه در وابستگی با امپریالیسم انگلستان سیاست خود را بر شرایط نوینی که پدید آمد، بود انطباق داد. پس از آغاز حاکمیت پهلوی از جمله تدابیری که از طرف هیئت حاکمه ی کشور اتخاذ گردید و به مرحله ی اجرا گذارند، شد بسط قانونگذاریهای پوزیتیو است. مجلس شورای ملی با تصویب قوانین مدنی و کیفری بخواسته های هیئت حاکمه پاسخ مثبت داد. بسیاری از قوانین و رسوم دوران گذشته را لغو کرد. اصول اداره و سازمان دولت را نیازمند پهای فئودالها و کومرادیها منطبق ساخت. اهمیت اقتصادی قشر مذهب را تحکیم کرد. مالکیت خصوصی را تضمین نمود. استثمار انسان از طرف انسان را قانوناً مجویز کرد. حراست منافع طبقه ی استثمارگر را از "سوء قصد های" متصوره رسماً و قانوناً محسوس کرد. دستگاه قضائی گذاشت.

با تصویب قوانین جزائی و مدنی مانند قانون مجازات عمومی و قانون آئین داد رسمی و کیفر ارتش و قانون اصول محاکمات جزائی و مدنی و تجاری و غیره فصل نوینی در تاریخ مناسبات حقوقی جامعه ی طبقاتی ایران، که متکی بقوانین مدنی و مصوب در مجلس بود، باز شد. و با این ترتیب اجرای قوانین و مقررات جزائی - مدنی محاکم شرع و عرف بتدریج در سرنوشت جامعه بلا اثر ماند.

۲) سیستم تدابیر جزائی در حقوق جزائی معاصر ایران

بر اساس مواد ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۲۵۱ از قانون مجازات عمومی و مواد ۲۸۸ و ۲۸۹ و تبصره ی ماده ی ۲۴۲ از قانون داد رسمی و کیفر ارتش و غیره در قوانین جزائی معاصر ایران ۱۵ نوع کیفر در نظر گرفته شده است.

کیفرهای مندرجه در قوانین جزائی معاصر ایران را میتوان بصورت نکات زیرین تنظیم کرد:

- ۱- کیفری که شخص را از حق حیات محروم میکند (کیفر اعدام).
 - ۲- کیفری که بشخص مد آب جسمانی میدهد (تازیانه).
 - ۳- کیفری که آزادی شخص را محدود و مینماید (انواع حبسها).
 - ۴- کیفری که شخص را از حق انتخاب محل زندگی بطور لخواه و آزاد محروم میکند (اقامت اجباری در نقطه یا نقاط معین و یا ممنوعیت از اقامت در نقطه یا نقاط معین).
 - ۵- کیفری که حق مالکیت شخصی و خصوصی شخص را محدود میکند (جرم های نقدی، مصادره ی املاک، غرامت و غیره).
 - ۶- کیفری که حق کارآزایی مطابق لخواه و تخصص را از شخص سلب و یا محدود میکند (کار اجباری محرومیت از تخصص و پیشه ی معین).
 - ۷- کیفری که خطرناک بودن سازمان سیاسی و یا شخص را بجامعه اعلام میدارد (غیرقانونی اعلام کردن سازمانهای سیاسی، توهین، بدعت، اختطار نسبت باشخاص و غیره).
- بکمک کیفرهای باصطلاح قانونی است که هیئت حاکمه امروز دشمنان سیاسی خود را محسوس و یا "بیضر" میکند و یا مقاومت آنها را در هم شکسته و بسود خود جامعه را "تصفیه" مینماید. بین کیفرهای نامبرده کیفر اعدام اولین مقام را در بین مجموعه ی کیفرها احرار میکند.

۳) موارد سیاسی - نظامی اجرای کیفر در حقوق جزای معاصر ایران

اصل هفتاد و نهم از متمم قانون اساسی ایران در موارد جرائم سیاسی و مطلوبات حضور هیئت منصفه را در محاکم ضروری می شمارد. لیکن قانونگذار توضیح نداده که اام فعالیت و یا خودداری از فعالیت

جرم سیاسی است. این خود نیرنگی است که قانونگذار بتفصیل حاکمه زد. است. با این ترتیب موضوع بسیار مهم حضور هیئت منصفه در محاکم سیاسی اصولاً منتفی و نقش خود را از دست داده است.

دقت در مباحث ۲۰۱ از فصل یکم باب دوم از قانون مجازات عمومی و بررسی در احکامی که محاکم کشوری و نظامی با استناد مواد نامبرده در مباحث فوق صادر کرده و میکنند پژوهند و راه این نتیجه میرسد که قوانین جزائی کشور مصالح و منافع طبقه ی بهره کش را مانند مصالح و منافع عمومی جامعه قلمداد میکند و برای مقید علیه امنیت داخلی و خارجی استثمارگران کیفر اعدام را مقدر داشته است.

فصل دوم از باب دوم قانون مجازات عمومی مخالفت با رژیم را در حکم مخالفت و ضدیت با اساس "حکومت ملی" تلقی کرده و مرتکبین قیام بر علیه حکومت را محکوم باعد ادم کرده است.

فصل یکم و هفتم از باب سوم قانون مجازات عمومی برای مخالفان مالکیت خصوصی کیفر اعدام را تجویز کرده است.

قانون نظام وظیفه ی عمومی در باره ی سربازان وظیفه، از کیفر اعدام مانند ضمانت اجرای در راه تأمین اطاعت کورکورانه در اجرای فرماندهان نظامی استفاده کرده است.

فصل ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴ از باب دوم قانون آئین داد رسمی و کیفر ارتش بمنظور حراست انضباط نظامی و جلوگیری از عسیان از طرف فرماندهان نظامی علیه هیئت حاکمه کیفر اعدام را بعنوان ضمانت اجرا لازم دانسته است.

قوانین فوق الذکر اساسی ترین واسطه ی تحمیل اراده ی طبقه ی بهره کش حاکمه بر طبقات بهره دهنده محکوم میباشد. دولت امروز نیز که خود سازمان سیاسی طبقه ی حاکمه است بواسطه دستگاه قضائی و قوانین فوق و قوای انتظامی وظیفه ی درهم شکستن مقاومت طبقات بهره دهنده و حراست قوانین موجود اقتصادی را بعهده گرفته و مانند ماشینی فرمانروائی طبقه ی حاکمه را بر روی طبقات مظلوم و بهره دهنده تأمین و مقاومت دشمنان سیاسی طبقه ی حاکمه را بپرمانه میگرد و خرمن هستی آنها را بیسار دقت نماید.

۴) توسعه ی اجرای کیفر اعدام پس از جنگ جهانی دوم

پروزی کامل بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم، سپری شدن دوران دیکتاتوری رضاشاه پهلوی از زمره ی عواملی بود که بتجدد های وسیع زحمتکشان مظلوم ایران باز د یگر امکان مبارزه بر علیه سیاست استثمارانه ی استثمار خارجی و داخلی و هیئت حاکمه ی دست نشاندگی امپریالیسم را فراهم آورد. این مبارزه ی یکپرده در طبقاتی ضد امپریالیستی تحت لوای حزب توده ی ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک و مترقی بقدری زود متشکل شده و تضح و قوام یافت که امپریالیسم بین المللی و رژیم دست نشاندگی را در چارهایس و سراسر آسیا نمود.

در این مرحله ی تاریخی نیز بین سایریت ابربخونین که برای عقیم گذاشتن جنبش آزادی بخش ملی بر اهنگامی و کنگهای ماد میوه منتهی امپریالیسم، از طرف هیئت حاکمه علیه توده ها اتخاذ گردید، سعی و اهتمام واقعی در راه اجرای قوانین ضد توده ای و بسط و تکمیل آنان بمنظور مبارزه ی جدی و مقاومت شکنانه با توده ها عاظم مهمی را احراز کرده است.

نقش قانونگذاری ایران با قبول قانون اشتراک ایران در پیمان ارتجاعی سنتو و قرارداد نظامی دو جانبه ی ایران و امریکا فوق العاده مهم و قابل توجه است. زیرا هیئت حاکمه به دول عضو پیمان و نیز به امپریالیستهای امریکا که با آنها قرارداد دو جانبه دارد اجازه میدهد تا با احتیاج در امر سرکوب جنبشهای رهائی بخش ملی بتفصیل رمداد خالت نمایند. از سز زمین ایران مانند سر پهل عملیات نظامی علیه جبهه ی صلح و دموکراسی با علیه دولتهائی که سیاست ضد امپریالیستی دارند،

استفاده نماید.

مقننه ی کشور با قبول قانون وام و اجاره و حمایت از سرمایه گذاری خارجی و امثال آن —
امپریالیسم امکان قانونی داد است که مواد خام، بازار و منابع ثروت زیرزمینی و روی زمینی مبین ما را
تاراج نماید.

دستگاه مقننه ی ایران پشت پرده ی "امنیت اجتماعی" زحمتکشان ایران را مجبور نموده که بقوا
و سنن اقتصاد موجود و استثمار بدیده ی احترام بنگرند و بسرمایه داران خارجی و داخلی مطیع
محصن باشند و دستسرنج خود را به ثمن بخش بانهای بفرشند.

دستگاه مقننه ی ایران که حامی مناسبات اجتماعی موجود است، مناسباتی که خود بر پایه و اصول
مالکیت خصوصی و استثمار استوار است، خواستار است که قوه ی اجرائیه با تمام قوا علیه تمام جنبشهای
آزادی بخش ملی و افکار "مضر" برای منافع انحصارات مالی بیگانه مبارزه ی شدید و بیرحمانه نماید و
در مقابل فعالیت هایی که علیه رژیم جابر و دست نشاند ه ی امپریالیسم در کشور انجام میشود با عناد و تمام
جدی مبارزه نمود و مقاومت آنها را درهم شکند.

در استحکام نقش قانونگزاری وظایف پس مبهمی بعهده ی دستگاه قضایی کشور را از لشکری و
کشوری محول شده است. دستگاه قضایی وظایف زیر انجام میدهد:

- ا - حفظ امنیت اقتصادی و سیاسی استثمارگران خارجی و داخلی، حراست حاکمیت عالی کشور
که در رایش آن شاه قرار گرفته است؛
- ب - تأمین حقوق انفرادی که در قانون اساسی تحت عنوان "حقوق ملت ایران" قید شده صرفاً
بمنفع طبقه ی استثمارگر؛
- ج - نظارت در اجرای قوانین از طرف ادارات، سازمانها و کارمندان و اتباع بمنفع استثمارگران؛
- د - کفایت متخلفین و مجرمین "آزاد محاکم در چارچوب خواست رژیم امروزه" در این امر کفایت
اعداد نقش اساسی را بازی میکند.

جنگ جهانی بگردید و شرایط فعالیت سازمانهای سیاسی متعدد را در ایران فراهم ساخت. از
این سازمانها از جمله حزب توده ی ایرانست. حزب توده ی ایران بحق وارث انقلاب نیمه تمام مشروطیت
و وارث بالاستحقاق حزب کمونیست ایرانست. هر سطر تاریخ زندگی این حزب بساخونده ای از انکار
فرزندان مبین مانوشته میشود. حزب توده ی ایران پایه ی انقلاب فکری عظیمی را در ایران بنا گذاری
نموده است. عمده ی این انقلاب فکری سماد ابدی خلقهای ایران خواهد بود.

حزب توده ی ایران حزب طراز نوین طبقات زحمتکش و مرفی جامعه ی ایرانست. طی تاریخ
مبارزه ی طبقاتی چند قرن اخیر مبین ما بهیچ حزب و جمعیت سیاسی معادف نمیشود که توانسته باشد
در اندک مدت اینچنین در اجتماع نفوذ کند و اینهمه مورد خشم کین توزانه ی حاکمیت عالی کشور قرار گیرد.
این پیروزی را حزب توده ی ایران از یکطرف مدیون حقانیت راه خود، درستی جهان بینی بشری و ستاد
و هدف صحیح و صریح شرافتمندانه ی انسانی خود است و از جانب دیگر مدیون فداکاری قهرمانان
با تمام تلفاتی که حزب وارد آمده مانند صخره ای در مقابل تمام امواج خاندان سوز برجای خود استوار ماند
و همچنان موجودیت خود را حفظ کرده و خواهد کرد.

تعداد این قربانیان یکی، دوتا، صدتا، هزارتا نیست. هجرت میتوان گفت حتی در زمان شقی
پادشاهان ایران در جامعه چنین کشتار خبیثی نشده است.
قربانیان تمام افسران خراسان (مردان ۱۲۲۴)، قجایع آبادان (۲۲ تیرماه ۱۳۲۵)، اصلفهان

(۱۳۲۲)، مازندران (۱۳۲۴) اولین ضرباتی است که ارتجاع وحشت زده از راه ترور بر پیشتازان
حزب توده ی ایران وارد آورد.

جنگ جهانی دو پخته یافته بود. دنیا پس از یک دور فلاکت و مصیبت رو بآرامش میرفت. اما
در ایران وضع از بد به بد تر میگرایید. ارتجاع با خاطرات تلخی که از قیام آذربایجان در صد مشروطیت
داشت در برابر تقاضای قانونی و دوقلوق آذربایجان و کرد ساکن مناطق زیست دو استان آذربایجان
شرقی و غربی لجاجت و عناد نشان میداد. ساکنین این دو استان برای تحصیل حقوق حقه ی خود
در آذرماه ۱۳۲۴ بقیام مسلحانه ای که از شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این دو خلق
سرچشمه میگرفت پرداختند. یکسال حکومت انقلابی آذربایجان و کردستان ایران موجودیت ارتجاع
ایران، دستگاه سلطنتی و امپریالیسم انگلیس و امریکادار غضب و وحشت مرگباری کرد. تمام
نیروهای سپاه داخلی و خارجی در برابر این انقلاب صف متحدی تشکیل دادند و سرانجام آنرا
درهم شکستند.

انتقامی که ارتجاع بچرم یکسال کوتاه شدن دستش از حاکمیت مطلقه در این دو استان از ساکنین
آن کشید وحشت انگیز بود. در سراسر آذربایجان خسارتها ده ای باقی نماند که پس از
استقرار مجدد ارتجاع حداقل یک تن از کسان خود را از دست نداده باشد. ارگانهای جزائی قانونی
و غیرقانونی بفعالیت بی نظیر پرداختند. خیابانها و میدانهای شهرها، قصبهات و حتی دهات را بسا
اجساد بیروح آویزان بچوبه های دار و درختان اطراف خیابانها تزیین دادند. گناه غیرقابل طو
این انسانهای شرافتمند این بود که نمیخواستند میهنشان با استعمارنویین امروزه مواجه و ثرویشان را
بیگانگان برایگان تاراج نمایند.

قربانیان راه آزادی بهمین جا ختم نشد. سو قصدی که در روز پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه
نسبت بشاه صورت پذیرد، بهانه ی تازه ای بدست دشمن برای سرکوب حزب توده ی ایران داد
تولدت حزب توده ی ایران را که کار انقلابی را بعمارت از تکیه بر ترورهای انفرادی نمیشد، باین عمل
ترورستی متهم نمود. بوسیله ی این اتهام تمام سازمانهای منسوب بحزب توده ی ایران غیر
قانونی اعلام شد. قوای انتظامی به یورش پرداختند. ده هاتن از قهرمانان حزب در جریان این حمله
در سراسر کشور برون سرود ا قربانی شدند.

در فاجعه ی ۲۳ تیر ۱۳۳۰، کشتار فروردین ۱۳۳۱، حادثه ی دردناک ۲۹ خرداد ۱۳۳۱،
سیام تیر ۱۳۳۱ تهران صد هائفر در نه پشاهت و میتینگها بازگاریهای مسلسل قوای انتظامی از پسای
درآمدند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه ی توافق امپریالیستها، دربار سلطنتی و قوای ارتجاعی
ایران بود. تمام این نیروها که منافع خود را در خطر میدیدند اینک میخواستند در برابر مجموع نیروهای
دموکراتیک و ملی بحمله ی متقابل بپردازند. این تصفیه حساب ایجاب میکرد تمام مظالم جنبش رها
بخش ملی مورد شدیدی ترین حملات قرار گیرد بنحویکه نیروهای انقلابی مدتها امکان تجدید قوا را از دست
بدهند. بین مجموع نیروهای دموکراتیک و ملی، حزب توده ی ایران، چه از لحاظ قدرت تشکیلاتی و
چه از حیث داشتن جهان بینی مرفی و چه از نظر عقاید سیاسی، برای کارگردانان کودتاورژیم
شاه اهمیت خاصی داشت. حملات پیگیر قوای انتظامی حکومت کودتای علیه حزب توده ی ایران و کلیه ی
سازمانهای دموکراتیک با حدت و وحشیانه و مرگباری آغاز گردید.

مقاومت نیروهای دموکراتیک و ملی بشکل تعطیل عمومی، میتینگها و نمایشهای اعتراض آمیز علیه
حکومت کودتا آغاز گردید. حکومت کودتا نیز بنا بر ماهیت خود با گلوله و کشتار غیرقانونی بر مردم پاسخ داد.
قربانیان تظاهرات ۲۱ آبان ۱۳۳۲، فاجعه ی دانشگاه (آذر ۱۳۳۲)، جنایات جریان
انتخابات دوره ی هجدهم، کشتارهای جمعی زندانیان سیاسی رشت (۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲) و کشتار

بهرحانه ی افسران سازمان افسری حزب توده ی ایران (۲۷ مهرماه ۱۳۳۳، ۸ آبان ۱۳۳۳، ۱۷ آبان ۱۳۳۳، ۲۶ مرداد ۱۳۳۴)، اعدام رفیق شهید خسرو روزبه، کشتار دسته جمعی کارگران کوره پزخانه های تهران (۲۹ خرداد ۱۳۳۸)، اعدام رفیق علی علوی، اعدام پنج تن از سبسا رزان آذربایجان (۱۴ اردیبهشت ۱۳۳۹) و سرانجام اعدام و کشتارهای جمعی فرزندان قهرمان کردستان (۱۳۴۷-۴۸) نتایج شوم حملات پیکر رزم کورد تا به نیروهای دموکراتیک و ملی است. همه ی این قهرمانان نابد از متعلق بخاند انبهای زحمتکش بودند. هیچ گناهی جز عشق شورانگیز برای آزادی و استقلال مبین خودند آشفته اند. آنها بگفته ی صریح شهید بازنشسته آزبده معروف به آسمان ایران قربانی گردیدند تا سلطنت شوم محمد رضا شاه پایدار بماند و قدرتهای استعماری از چنین تکیه گاه اطمینان بخش محروم نشوند. انحصارات مالی اقتصاد پات کشور اقبضه کرده و شروت و دسترنج جامعه را بیغما ببرند.

در شرایط امروز که در پارهای از کشورهای اروپایی کيفراد ام ملغی گردید و حقوق آنان دموکرات جهان در برآه لغو این کيفرد رعالم بشریت، که مہترین و برترین سلاح درد ست طبقه ی حاکمه است، مبارزه ی جدی برداشته اند، هیئت حاکمه ی ایران و برآش آن شاه نظریات پوسپند ی حقوق آنان سرمایه داری را مثلاً از قبیل اینکه انتقام از "سجرمین" عدالت اجتماعی را تحکیم و بهبود مطلوب خدمت میکند، کيفراد ام برای ترساندن انسانها بہترین و قطعی ترین واسطه است، این کيفرد درد ورنگند داشتن توده های وسیع زحمتکش و روشنفکران در مبارزه ی طبقاتی بسیار موثر است و معدوم کردن رهبران سازمانهای مترقی و نهضت های نجات بخش در کار عقیم گذاشتن جنبش های انقلابی تا "تیر قطعی" آرد و غیره (۲) ملاء عمل قرارداد نه خبه ترین و شرافتمند ترین انسانهای جامعه ی معاصر ایران را، که بر اساس مانی حقوق بشر با حکومت دیکتاتوری مخالفت ورزید و بسا استعمار نو مبارزه مینماید، بد یاردم میفرستد.

تاریخ جنبشهای انقلابی ایران گواہ بر اینست که کيفر مرگ هرگز شیفتگان راه آزادی و استقلال مبین را نتوانسته است بترساند. این کيفر تکامل اقتصادی - اجتماعی - سیاسی جامعه را نمیتواند راکد بگذارد. موفقیت های شاه و پارانش موقت، گذرا و محکوم بزوال است. حاکمیت توده آید موثرترک در ایران پیروز خواهد شد. این حقیقتی است که قوانین تکامل اجتماعی در قیاس جامعه ی بشریت بآن صحنه گذاشته است.

۵) موارد تخلف، تعلیق، اسقاط و تیدیل کيفر مرگ در حقوق جزای معاصر ایران جنبه ی طبقاتی آرد

مواد ۲۴، ۳۵، ۳۷، و ۴۶ از قانون مجازات عمومی اطفال ممیز غیربالغ راکه سن آنها بیش از ۱۵ سال تمام بود و ولی به ۱۸ سال تمام نرسید باشد و همچنین زنیها را عموما و پیرمردان راکه سن عیمرشان به شصت سال تمام نرسید باشد از کيفراد ام معاف میدارد. تاریخ مبارزات طبقاتی و ضد استعماری در ایران خاصه پس از جنگ دوم جهانی شواهد

- (۱) برای شرح حوادث به کتاب "یاد نامه ی شهیدان" تألیف رحیم نامور ورزده ی شهسور ۱۳۴۲ از نشریات حزب توده ی ایران مراجعه شود.
- (۲) این نظریات از کتابهای زیرین استخراج شده است: "فلسفه ی حقوق" تألیف چیچین، صفحه ی ۱۵۶، "کيفر مرگ در اروپا" تألیف آ. پیوتوفسکی، سال ۱۹۳۸، ص ۲۲؛ تحقیقات در باره کيفر مرگ" تألیف کیستیا کوفسکی، چاپ دوم، ۱۹۱۳

متعد دبد ست میدهد مبنی بر اینکه در نمایشات و مہتنگہائی که جوانان علیه امپریالیسم و دولت های دست نشاندہ در شهرها داده اند، قوای انتظامی تحت عنوان امنیت عمومی طومار زندگی صدها اطفال، زنان و پیرمردان رازیر چرخهای اراہه های جنگی در نروردیدہ اند.

کشتارهای دسته جمعی غیرقانونی اطفال و زنان و پیرمردان "معاف از کيفراد ام" در حوادث خونین ۱۴ آذر ۱۳۲۹ و ۲۲ تیر ۱۳۳۰ و ۷ فروردین ماه ۱۳۳۱ شواهد تاریخی معتبری است حاکی از اینکه اگر اطفال و زنان و سالخوردگان در جنبش اشتراک ورزند کفصد آزان مخالفت با پیمان سنتو، لغو قرارداد نظامی دو جانبه ی ایران و آمریکا، مبارزه در راه تأمین صلح جهانی، اعتراض به نفوذ اقتصادی - سیاسی انحصارات مالی در مہمین، تقلیل بودجه ی نظامی، راندن جاسوسان امریکائی از ایران، حفاظت و اعمال آزاد پهای دموکراتیک مند رجه در قانون اساسی و غیره باشد مضمون مواد مند رجه در قانون مجازات عمومی مبنی بر معافیت اطفال و زنان و پیرمردان کان لم یکن حساب شده، زنان و خرد سالان و پیرمردان در خیابانها و کلوبها بارگبارهای مسلسل قوای انتظامی بهرحمانه از پای در میآیند. قانونین نیز بجای اینکه طبق مواد ۴۲، ۸۲، ۸۳، ۱۲۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ از قانون مجازات عمومی واصل ۱۳ از متمم قانون اساسی تحت پیگرد قرار گرفته و بمجازات برسند، مورد تقدیر و تشویق هیئت حاکمه قرار گرفته و به ترفیعات نظامی مافتخر میگردد (۱).

تاریخ حقوق جزای ایران حاکی از آنست کسی که با عمل خود منافع امپریالیستها و طبقات حاکمه ی کشور را متزلزل نماید و بر اساس قوانین جزائی موجود محکوم بآدم گردد، با اینکه قوه مقننه بر اساس نیازمند پهای جامعه بر اساس قانون مخصوص جرم بودن عمل بزهکار را اصولاً میبندد باز در فرصت مناسب هیئت حاکمه برخلاف میل جامعه قانون مصوبه در حق شخص مزبور کان لم یکن میسرود و کيفر اعدام را اجرا مینماید. سرگذشت استلذ ذلیل طهما سبی شال تاریخی غیر قابل رد است.

پس از جنگ جهانی دوم مسئله ی ملی شدن نفت جنوب سرلوحه ی خواستهای جامعه ی ایران گردید. در ایندوره ی تاریخی شهید رزم آرا بمنظور حل مسئله ی نفت بمنفع انگلیسها از طرف شاه مامور تشکیل کابینه ی دولت شد. لیکن در ماموریت خود توفیق حاصل نکرد، زیرا در روز ۱۶ اسفند ۱۳۱۹ رزم آرا بدست ذلیل طهما سبی بقتل رسید. ذلیل از طرف قوای تأمینیه دستگیر و تحت پیگرد قسرار گرفت و در نتیجه از طرف محاکم نظامی محکوم بآدم شد. در نتیجه ی هیچان افکار عمومی دولت اجبارا اجرای راجی دادگاه را بتمویق انداخت. پس از آنکه دکتر محمد صدق رئیس دولت شد لایحه ای از طرف دولت تنظیم و در آن عمل ذلیل طهما سبی اقدام آزادی بخشی برای کشور شمرده شد و از مجلس شورای ملی تقاضای عفو نامبرده بعمل آمد. مجلس نیز باتفاق آرا لایحه را تصویب و در نتیجه ذلیل از زندان آزاد گردید. پس از کودتای شهید زاهدی (۱۹۵۳) دولت زاهدی بدون توجه بقانون مزبور ذلیل طهما سبی را مجددا دستگیر و اعدام کرد. مادہ ی ۵۴ از قانون مجازات عمومی میگوید:

"جنبه و جنایت سیاسی مطلقا و همچنین جنبه و جنایات عادیه که در ارتشها، انقلابات سیاسی واقع شود ممکن است مورد عفو عمومی گردد ولی در هر مورد قانون مخصوص باید اجازه ی آنرا بدهد."

و نیز مادہ ی ۵۱ از همان قانون صراحت دارد بر اینکه:

"هرگاه کسی مرتکب جرمی شد در مورد خلاف در ظرف یکسال در مورد جنبه در ظرف

(۱) "روزنامه ی بسوی آیندہ" ۹ فروردین ۱۳۳۱

در ظرف سه سال و در مورد جنایت در ظرف ده سال جرم او تعقیب نشد و باید در تعقیب از مجرم نمیشود و اگر شروع به تعقیب شد و به پیشی موقوف ماند و بد تها بد کوره منقضی شود و پکراعه ای تعقیب نخواهد شد...

مضمون و طرز اجرای "قانون عفو عمومی غائله ی آذربایجان و زنجان مورخه ی ۲۶ مرداد ۱۳۲۷" گویای این حقیقت تلخ است که رژیم هرگاه لازم بداند تصمیمات قانونی را کنار نهد و پناهندگان بکشورهای دیگر نیز تلویحا و بشرط از استفاده از قانون مجرم محروم کرده اند و پناهندگان سیاسی بتصویب نامه ی هیئت دولت و اجازه ی مقام سلطنت واگذار شده است. با اینکه ۲۳ سال از تاریخ حادثه میگذرد دولت از شمول پناهندگان سیاسی بقانون عفو عمومی که ماده ی ۵۱ مربوط به مرور زمان اصولا موضوع تعقیب رافع میگرداند است، خودداری نمینماید. با این رویه ی خلاف قانون پناهندگان سیاسی و خانواده ی آنها که اصولا در حداد و اشتراکیند داشته اند و با خود در خاک دولتی که پناهنده ی سیاسی زندگی میکند بد نیاید است از مراجعت بوظن محروم شده و ماهیست ارتجاعی و طبقاتی قانون مرور زمان خاصیت ارشی نیز پیدا کرده است. چنین بجهت اتنی در حقوق جزای هیچیک از کشورهای دنیا سابقه ندارد و مخصوص حقوق جزای معاصر ایرانست.

ماده ۵۵ از قانون مجازات عمومی مینویسد:

"در جرائم سیاسی پادشاه میتواند نظر به پیشنهاد وزیر عدلیه و تصویب رئیس الوزرا تمام یا قسمتی از مجازات اشخاصی را که بموجب حکم قطعی محکوم شده اند عفو نماید..."

پس از کودتا مسئله ی بخشودگی و تخفیف یکدرجه کیفر از طرف شاه مراحل مختلفی را پیموده و با استفاده از این اختیار قانونی شاه بمانورهای سیاسی قابل توجه و تیرنگهای سیاسی مخصوص پرداخته است.

پس از کشف سازمان انجمن حزب توده ی ایران از طرف سازمان امنیت و انجام محاکمه ی غیرقانونی آنان، شاه بدستور دستان امریکائیش (بقول خودش) با امضای احکام اعدام گروهی چند از افسران نامبرده را بدیار عدم فرستاد. چنین کشتار بیرحمانه شرایط همچنان افکار عمومی جامعه ی ایران و جهانیان و اضطراب خاطر هزاران عائله ی وابسته با افسران زندانی و اعدای رافراهم ساخت بزودی تنفر و انزجار عمومی علیه رژیم چه در مرکز و چه در اطراف و اکناف ایران برانگیخته شد. دامنه ی انزجار و تنفر از شاه بداخله ی خاندان سلطنتی نیز رسید.

نفرت جهانیان و انحنای آن در مطبوعات، مبارزه ی مطبوعات مترقی، همچنان و انزجار افکار عامه ی جامعه ی ایران سرانجام ویرا برآوردند در مورد عده ی دیگر از افسران سازمان حزب توده ی ایران از اجرای اعدام صرفنظر کرده و آنانرا با یکدرجه تخفیف بحبس ابد محکوم کردند.

نه اعد امهای "قانونی" و نه کشتارهای دسته جمعی بمقیاس بسیار وسیع و بی دریغی که در میتینگها و تظاهرات از طرف قوای انتظامی در حق مردم بیگناه انجام می یافت نتوانست در پیگیری و سرسختی مبارزه علیه استثمار و استعمار نوین که ثروت مبین ما را بیخفا میبرد تا تیرکرد و متوقف سازد.

(۶) در باره ی طرز اجرای کیفر اعدام در حق محکومین

بر اساس قوانین جزایی موجود اجرای کیفر در مورد محکومین به اعدام از طرف دادگاههای

کشوری بدادگستری با آویختن از چوبه ی دار در میدان عمومی شهرها و محکومین با اعدام از طرف محاکم ارتش یا تیرباران محکوم در میدان تیرسراخانه ها اجرا میگردد.

در مطبوعات ایران (از انجمله در روزنامه های اطلاعات و کیهان در دستونهای حوادث در سالهای ۱۳۴۳-۴۴) بشرح جریان تشییحات اجرای اعدام در حق محکوم گاه بنطق های قبل از مرگ محکوم نیز تصادف میشود. این نطق ها نظر هر صاحب نظر سیاسی - حقوقی را بخود جلب مینماید. این محکومین بقتل عمد در پای دار در نطق قبل از مرگ خود، که باحضور هزاران تماشاگر و تشریفات خاصی انجام میگردد، غالبا علت اصلی ارتکاب جرم خود را فساد محیط قید کرده اند.

بعضی از حقوقدانان ایران اخیرا به تحقیق در نوع جنایات و علل اجتماعی - اقتصادی آنها بجهت آنهاد زمان معاصر پرداخته و نتیجه ی تحقیقات خود را بقالای در اختیار عامه قرار داده اند که از انجمله بقالای تحت عنوان "جنایت در ایران - طی ۱۰ سال چهارده میلیون نفر ایرانی بدادگستری جلب شده اند" (۱) و "چه انگیزه هائی زن را بصورت مجرم در میآورد" (۲) و غیره را میتوان نام برد. پژوهندگان مزبور بالاتفاق باین نتیجه رسیده اند که: فقر، بیسوادی، فساد اخلاقی، بیکساری، نقص تعلیم و تربیت، خرافات و تعصبات مذهبی، تعدد ماشین سرمایه داری و غیره علل اساسی بزه و بزهکاری زمان معاصر میباشد.

در سال ۱۳۴۶ وزیر دادگستری وقت تحت عنوان اینکه "جامعه ی ایران بدنیست عالی رسیده است" تصویب نامه ای صادر و محاکم دادگستری وارگانهای اجرائی مجازات محکومین ابلاغ کرد که از این پس بجای آویختن بدارتیرباران در سراخانه ها اجرا شود. فاکنشانان داد که اگر وزیر دادگستری از جمله برای بی تا تیرکردن نطقهای قبل از مرگ محکومین در پای دار در اختیار عامه چنین پیشنهاد می میکند، در مقابل شاه و سازمان امنیت در حوادث اخیر کردستان در دو ماهه ی شهریور و مهرماه ۱۳۴۷ برای ارتعاب مبین پرستان کرد برخلاف تصریح قانون آئین دادرسی و کیفر ارتش روش در ارتد محکومین با اعدام از طرف محاکم نظامی رادرمیادین عمومی شهرهای مهاباد، آشنویه، خانه و غیره معمول داشته و باین هم اکتفا نکرد و جنازه ی محکوم بمرگ راد ر شهر میگردانند.

مضمون اصل هشتم از متمم قانون اساسی بد اثر بر اینکه اهالی مملکت در مقابل قوانین دولت متساوی الحقوق خواهند بود، در جامعه ی طبقاتی و در شرایط تسلط استعمار نو در ایران مستطامی بیش نیست. قوانین جنائی با تدابیر کیفری پیش بینی شده در آنهاد در دست نظام موجود مطمئن ترین وسیله ی تحمیل اراده ی استثمارگران خارجی و داخلی بر طبقات مظلوم جامعه ی ایرانست. سیستم کیفرهای معینه در حق جزای ایران شرایط تصفیه، بضرکردن و مطیع نگه داشتن زحمتکشان را برای رژیم تا مین میکند. این یک ترویس جابرا نه است که جبهه ی قانونی در بر کرده است و وظیفه ی همه ی نیروهای مترقی ملی و بین المللی افشا و تیرد بی امان علیه آنست.

(۱) "مجله ی تهران مصور" ۵ آذر ۱۳۴۴ شماره ی ۱۱۶۰

(۲) "مجله ی تهران مصور" ۲۱ بهمن ۱۳۴۵ شماره ی ۱۲۲۲

آمد ، و بهانگر مطبوعاتی بیکار خود این حاکمیت بود ، زمانی به آلمان وارد شد ، که جوژیوازی آلمان تازه بیکار خود را علیه استبداد فتوید الی آغاز کرد . بود . فیلسوف ها ، نیمه فیلسوف ها و فاضل مایان در آلمان درد امن این مطبوعات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال آن نوشته ها از فرانسه ، شرایط زندگی فرانسوی به آلمان انتقال نیافته است . در اوضاع و احوال آلمان ، مطبوعات فرانسه بکلی اهمیت برایتان مستقیم خود را از دست داد و منظره ی یک جریان صرفاً ادبی خالص بخود گرفت . نوشته های این مطبوعات ناچار میبایست به مباحث تجریدی بی تری در باره تحققی ماهیت انسانی بدل گردد .

چنانکه میدانیم ، راهبان برد ست نهی هائی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود ، شرح حال بی معنای مقدسین کاتولیک را متکا شتند . معنی این آلمانی با مطبوعات ضالیه فرانسه درست عکس این رفتار را کردند ، بدین معنی که لا طائفات فلسفی خود را بر ظاهر متن فرانسوی نوشتند . مثلاً بر ظاهر اقتصاد فرانسوی از روابط پولی نوشتند : - از خود بیگانه شدن ماهیت انسانی و بر ظاهر انتقاد فرانسوی از دولت جوژیوازی نوشتند : - الغاء سلطه کل مجرد و غیره . آنان عمل گذاردن لفاظیهای فلسفی بجای تشریحات فرانسوی را بانام " فلسفه عمل " سوسیالیسم حقیقی " ، دانش آلمانی سوسیالیسم " ، توجیه فلسفی در بسیاره " سوسیالیسم " و غیره تعمیم کردند .

بدین ترتیب مطبوعات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی بکلی مسخ شد و از آنجائی که این مطبوعات در دست آلمانی دیگر مظهر بیکار طبقه ای بر ضد طبقه ی دیگر نبود ، آلمانی مطمئن بود که مافوق " یکجانبه بودن فرانسوی " قرار گرفته است و بجای نیاز مند های حقیقی از نیاز مندی به حقیقت و بجای منافع پولتاریا از منافع ماهیت انسانی و انسانها بطور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه ای نیست و در عالم واقع وجود ندارد ، بلکه تنها هستی او در آسمان مه آلود پند ارهای فلسفی مستور است دفاع مینماید .

باین ترتیب این جویندگان ذات مجرد انسانی بر آنند که انسان فقط زمانی میتواند انسان باشد که خود را از سیستم اجتماعی آزاد نماید و از پروسه ی کار بیرون بکشد و در خود فرورود و خود را از همه ی وابستگی های طبقاتی رها کند . بر تولد پرشت با این چنین تصویر وحشتناک یک خرد . جوژیوازی در تاریخلی سرکار داشت . بجهت اطمینان نقل قولی از پرشت میآورم . وی مینویسد :

" تصور یک نظام دولتی که در آن نگرانی برای امور مادی زندگی از فرد و از نود ه ها گرفته شده باشد ، یک تصور جوژیوازی خالص است . یک فرد انقلابی از نگرانی برای امور مادی نفرت ندارد ، برعکس انقلاب باید این نگرانی فرد برای خود را به نگرانی همگان برای فرد بدل کند . کمونیسم برای تقسیم وقت آزاد کوشش نمیکند ، بلکه برای تقسیم کار کوشاست . . . کار برای از بین بردن کار ، اید ه ی رقت انگیز بازنشستگان است و در واقع باید تمام مردم در چنان موضعی قرار داد ه شوند تا قادر باشند ، بخاطر کار کارکنند ."

این نقل قول متعلق به سالهای سی است . اما باسانی میتوان در آن یک هم آوازی با تصمیمات دستگاههای رهبری کشور ما مشاهده کرد . هنر ما باید پیش از پیش موضعگیری و دید یک رهبر

هنر و هنرمند

در مبارزه طبقاتی امروز*

... میگویند : هنرمند نباید خود را در سیستم سوسیالیستی مستحیل کند ، زیرا در این صورت " فاصله ی انتقادی " را خود از دست میدهد ، چون از این به بعد در " مقوله ی سیستم " فکر میکند و در نتیجه قابلیت انتقاد را نخواهد داشت . و حال آنکه ، بحقیقت ه ی صاحبان این نظر ، هنرمند باید از " سیستم " فارغ باشد . هنرمند بعنوان مظهر فرد در مقابل جمع قرار گرفته است و تا " ثرات و معلومات ذهنی او (البته او مارکسیست است ، اما در عین حال صاحب ذهنیات خود میباشد) باید بدون وابستگی - مورد استفاده اش قرار گیرد تا جهات تکامل سیستم اجتماعی را از خارج راهنمایی کند ، در حالیکه آن سیستم بخودی خود نمیتواند این جهات را بیابد . بهترین شکل عملکرد یک دولت دست آخر تکامل اقتصادی است در حالیکه هنرمند باید " به انسانهایی حد ذاته " نظرداشته باشد . هنرمند بدون سیستم بسا انسانها بعنوان انسان صحبت میکند ، از انسان به انسان ، بدون وابستگی طبقاتی یا حزبی ، در دور محیط کار ، و کاملاً در محیط انسانی و غیره . در همین روح مدعیان استقلال هنرمند از سیستم بسخن خود ادامه داده میگویند : هنرمند وظیفه دارد که انسانها را از سیستم سوسیالیسم روگردان کند ، چنانچه او در این سیستم - همینطور در هر سیستم متشکل - نمیتواند انسان باقی بماند . آری ، فرد و سیستم اجتماعی باید یکدیگر بیگانه اند ، چه در کاپیتالیسم و چه در سوسیالیسم . بپراحتی میتوان کلمه ی " سیستم " را با کلمه ی " نهاد " یا " Establishment " عوض کرد . این نتیجه حاصل میشود که باید بجهت منافع انسان با سیستم وارد مبارزه شد .

من از مقابله با این نظریه خود داری میوزم تشبیه ان دلیل که این مقابله حتی در سال ۱۸۴۸ در آن نوشته ای ، که " مارکسیست " هاهم آنرا قبول دارند ، انجام گرفته است ، یعنی در " مانیفست حزب کمونیست " . در آنجا درباره ی سوسیالیسم " واقعی " یعنی سوسیالیسمی که در دورا " طبقات است ، در دورا " سیستم است ، متعلق به انسانهای مجرد است چنین نوشته شده است :

" مطبوعات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه ، که تحت فشار یک جوژیوازی حاکم بوجه

* این نوشته ترجمه و تلخیصی خشک است از سخنرانی جالب مانفرد وکورت (Manfred Wokwerth) عضو آکادمی هنر جمهوری دموکراتیک آلمان و رئیسور در برلینترانسابل نقل از مجله ی " Theater der Zeit " شماره ی اول سال ۱۹۶۹ که بوسیله ی اینجانب برای آشنا کردن خوانندگان " دنیا " با مباحث هنری در کشورهای سوسیالیستی و برخی مسائل حاد معاصر در هنر انجام گرفته است . هدف اساسی وکورت مقابله با آن نظریات نادرستی است که بجهت دردورانی در جمهوری سوسیالیستی چک اسلواکی تد اول و رواج فراوان یافت . مقاله حاوی نکات جالب و بحث های دقیقی است .

ح . خاشع

سوسیالیستی را قبول کند. و این چیز دیگری نیست، جز همان فرعی که برخی از مخالفان "سیستم" و طرفداران استقلال هنرمند آنرا با طرد اصل در نظر میگیرند، و آن اصل عبارت است از پیوستن به زندگی روزمره و اجتماع. این نکته ایست که باید بدان پی برد، و از آنجمله باید مجموعه ی سیستم و پالکتیک آنرا نیز بازشناخت. زیرا هنراصولاً تا "بیراجتماعی خود را فقط زمانی می باید که در مجموعه ی سیستم قرار گیرد و به پالکتیک آن پی برد. این یک نظر آید الیستی متداول است - اگرچه شاید باند آزه ی نظر مشروح در فوق نمانند نیست - که تاثر مستقیماً تا "تیر میکند. پس نه روی مجموعه ی سیستم اجتماع، بلکه منفرداً: یک تاثر تنها در یک شهر تنها! ولی اگر تا "تیر مورد انتظار ظاهر نشود، مثلاً آگس و نمایش نمایشنامه ی "ترن و بدبختی رایش سوم" در شهر هانوفر موجب منع فعالیت حزب ناسیونال دموکرات آلمان یعنی حزب فاشیستی آلمان غربی نشود آنگاه ایامپوتوان تقصیر آنرا بطور کلی بگردن تاثر گذاشت و از "عدم تا" تیر قاطع آن شکایت کرد؟! تاثر فقط در صورتی میتواند تا "تیر کند، که خود را بمنزله ی قسمتی از مجموعه ی سیستم اجتماعی بداند و هم روی این سیستم و هم جری هر فرد انسانی تا "تیر کند.

در اینجا میخواهم در مثال ذکر کنم که همین نقص جد ساختن تا "گرا از سیستم را نشان میدهد. اولین مثال منوط به هنرمندان پیشرو در کشورهای سیستم است که در آنها سیستم انحصاری دولتی حکمفرماست. هدف آنها اینست که طبع سیستم سرمایه داری تا "تیر کنند، بدون آنکه موضع واقعی خود را در داخل این سیستم اجتماعی مورد پیوستن و سنجش قرار دهند. یکی از قربانیان این طرز تفکر آگس مونک Egon Monk مدبر سابق تاثر هامبورگ است که فقط ۷۵ روز این سمت را بر عهدہ داشت. آگون مونک بعنوان رئیس سر تلوزیون نام بزرگی داشت. چون آگون مونک - به پند ار خود - خود را برای این نبرد مجهز میسرمد، این آزمایش جسورانه را بعهده گرفت که تاثر هامبورگ را مرکز پیشبرد موکراسمی سوسیالیستی در آن شهر بدل کند. تسلیحات او عبارت بود از: خودش، چند نمایشنامه ی مترجمی، چند نفر همکار هم عهدہ ی او و پول ستای هامبورگ. تا "تیر مورد انتظار بدست نیاورد. هنر بطرز معجزه آسا و مستقیماً از صحنه در میان وجدان و معرفت هر فرد هامبورگی تا "تیر نکرد. بلکه سنسای هامبورگ بایک سیستم کاملاً بر روی صاف و ساده شیرابست. و چون مونک خود را در هیچ نیروی متشکل شرقی در میان این سیستم، بیه نگردید بود یا نمیتوانست بیه کند، نقش بی اعتمادی وی به گنجاندن خود در یک سیستم به نتیجه ی کاملاً ساده ای رسید: او را معزول کردند. تاریخ کسانتر سوسیالیستی سابق در آلمان آموزش مهمی را بدست میدهد: تاثر فقط در سیستم متشکل یک جنبش انقلابی میتواند تا "تیر انقلابی داشته باشد. عدم تفکر در سیستم خواه خیر خواهانه مطرح شود و خواه غرضورانه، بر روی این فلسفه ی غلط بنیانها شده است که طبقه ی کارگر واژه است و کاری از وی ساخته نیست. میگویند: امروز طبقه ی کارگر در کشورهای سرمایه داری در رفاهی بیش از حد ترخیص زندگی میکند (چه ترخیصی؟ کدام رفاه؟) و جذب سیستم سرمایه داری شده و لذا قابلیت آنرا ندارد که نقش رهبری جنبش انقلابی را بعهده گیرد. باین جهت بنیاد عالی صاحبان این نظر این روشنفکران اندکده بر اساس دانش وسیع خود باید این نقش را بعهده گیرند زیرا میتوانند بوسیله ی "فعالیت معنوی فطری خود" از خودشان در مقابل فریب ها و حقه بازیهای سیستم سرمایه داری دفاع کنند و خارج از سیستم در روی یک زمینه ی بیطرف باقی بمانند تا از آنجا طبع سیستم مبارزه کنند. با استناد به کارل مارکس (که وی را جز در یک نکته مدرن و پذیرفتنی میدانند) و آن اینکه او احماد فراوانی به طبقه ی کارگر داشته است. باد عالی آنها طبقه ی کارگر بجای اینکه در فقر و گرسنگی باقی ماند و باشد و سرمشق وضع طبقه ی کارگر در انگلستان آخرین نوزد هم تعقیب کند، اعمال نیک خواهانه ی بیرونی را پذیرفته و حال بخدا اشباع میخورد، و روح انقلابی او نیست و نابود میشود. آنها بر آنند که بدینسان طبقه ی کارگر در

سیستم سرمایه داری مستحیل شده است. نتیجه چه میشود: روشنفکر (که او هم بعد اشباع میخورد) اما باز با مخالفت خود شی را نگاه میدارد، و قابلیت آنرا دارد که انقلابی باشد. و چون از خود بیگانه شدن کارگر در سوسیالیسم نیز ادامه خواهد داشت، لذا این نقش رهبری برای روشنفکران حسی در سوسیالیسم هم باقی بماند.

منکران رسالت اجتماعی طبقه ی کارگر میگویند: گرسنگی و فقر قوه ی محرکه ی فرد انقلابیست. این مطلب در انجیل متی بند ۱ - ۵ نیز بیان شده است. "گرسنگان و تشنگان شاد کا مند، زیرا آنها سیر و سیراب خواهند شد". بیهود است گفته شود، که مارکسیسم یک دین نجات بخش نیست، که آید و ی بهتری را بشارت دهد، بلکه یک تحلیل علمی اجتماعی است. فقر و گرسنگی تنها به انقلاب منجر نمیشود، در بهترین وجه به پیدایش لوسین بولتاریا منتهی میگردد. اما بولتاریا محصول ترحم، گرسنگی یا فقر نیست، با وجود اینکه بولتاریا غالباً از گرسنگی و فقر نشانی دارد، بلکه بولتاریا یک طبقه ی تاریخی موجود است. نقش انقلابی بولتاریا از قابلیت یک فرد بولتار مجزا منفا نمیگردد، بلکه از هستی اجتماعی مجموع طبقه ناشی میشود. و انقلاب بمنزله ی آرزوی طبقه بوجود نیاید. بلکه وجود این طبقه نفی زندگی سرمایه است. اما اینهم نه برای اینکه سرمایه بد است و بولتاریا خوب هستند، بلکه سرمایه فقط تا زمانی سرمایه است، که بر نیروی کار بولتاریا در پیوستن تولید میسر باشد. و استثمار یک مقوله ی اخلاقی از این نوع نیست، که باید با فقر همسان باشد، استثمار یک مقوله تاریخی است و میگوید که بولتاریا باید نیروی کار خود را بمنزله ی یک کالا بفروشد، و باین طریق نه تنها برای نیروی کار خود، بلکه حتی برای ارزش کالای خود، یعنی نیروی کار، مزد میدهد. ارزش

اضافی امروز چندین بار افزایش یافته است. ولی این بجهت آنست که رفتار انقلابی را تکلیف می بخشد، بلکه تضاد یعنی میان اجتماعی کردن روز افزون تولید و نگاه داشتن تکله شخصی افراد تولید موجب بروز روش انقلابی است. و انقلابی آنکس خواهد بود که بر پایه ی هستی اجتماعی خود، به نقش خود بمنزله ی "نفی کننده ی پراتیک این روابط تولیدی" معرفت یابد، و بگوید تا اثراتش بر دهد. افراد متعلق به چه نوعی در آلمان غربی نیز بر این عهدہ اند و میگویند: در دست نشان همین معرفت است، که شاید در زمان مارکس معدنه های تهی معرفت بوجود میآوردند و معدنه های سیر مانع بوجود آمدن آن معرفت میشدند. ولی در زمان مارکس معرفت طبقاتی چیز دیگری بود تا یک راز معدنه های تهی. معرفت هرگز یک پدیده ی خود بخودی نبود. معرفت طبقاتی میبایستی از تحلیل علمی وضع طبقاتی بوجود آید. لذا برای آن طبقه ای که بانام وسائل از طرف بیرونی در زان آنی نگاه داشته میشود، دانستن مجموعه آلات و ابزار عظیم مبارزه ضرورت داشت. خدمت بزرگ مارکس و انگلس آنست که این تضاد را شناختند و حل کردند. طبقه ی کارگر فقط در صورتی میتواند خود را آزاد کند، که بشریت را از استثمار و نادانی رهبا سازد. طبقه ی کارگر باید با سازمان خود همزمان دانشی را سازمان دهد که از فلسفه تا اقتصاد سیاسی از استراتژی و تاکتیک، نه فقط روشنگری توده ای، بلکه مبارزات آگاهانه ی توده ها را در برگیرد. پس کسی که امروز تحت شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی در آلمان غربی منتظر بوجود آمدن خود بخود معرفت طبقاتی طبقه ی کارگر است، تا با آغاز یک پیکار انقلابی موافقت کند، و عدم تکوین این معرفت طبقاتی خود بخودی را واژدگی طبقه ی کارگر میسرمد، فقط یک چیز را آشکار میکند و آن واژدگی خود اوست. جبهه سازی در برابر جنبش خود بخودی در تاریخ مبارزات انقلابی تاژگی ندارد و فاجعه هائی هم که این جبهه سازی را بوجود میآورد، تازه نیست.

پس "شهری واژدن طبقه ی کارگر" لااقل چیز دیگری جز یک خلط محبت نیست. اما این فقط آغاز اشتباه است. اشتباه از اینکه میتوان تصور کرد، شد بدتر است. در حال حاضر که سرمایه

انحصاری دولتی حکم فرماست برای هر فرد کارگزار سلفترتشد است، استثمار را به مثابه استثمار پشیمانان و ارضای برخی احتیاجات مادی را بوسیله سرمایه داری امروزی بمنزله ی سد کردن معضات انسانی و احتیاجات واقعی انسانی کشف کند، احتیاجاتی که برآورد ساختن آن سرمایه داری را میسر میکند، به سرمایه داری بودن خود خاتمه دهد. این نکات فقط در مورد کارگران مادی نیست، نتیجه ای که بسیاری از اشخاص از این موضوع میگیرند آنست که باید به مبارزه ی طبقاتی خاتمه داده شود. آنها توجه نداشتند که درست مبارزه ی طبقاتی بجزوای برای این اساس بود، که این پند ابرامشترکنند، که د پگسر مبارزه ی طبقاتی وجود ندارد.

در دوران ما برای تنظیم افکار مردم و بخش گمراهیها يك سازمان عظیم در اختیار بوزواری قرار گرفته است و آن وسائل تبلیغات همگانی است. در مبارزه ی طبقاتی زمان ما این يك واقعیت مشهودی است که بوزواری با این وسائل نه فقط موفق میشود با زور و جبر به انسانها منافع بیگانه ایرانحمیل کند، بلکه آنها را به انسانهای بدل کند که از این منافع بیگانه بعنوان منافع خود دفاع کنند یعنی قربانی د او طلبانه خود را تسلیم کند، و این تسلیم د او طلبانه نیز به شرمناکه بعنوان دلیل د مکرر اسبب عرضه میشود!

"تئوری واژن طبقه ی کارگر" که آن را حتی تئوری مدرن جلوه گر میسازند، اگر از طبقه ی کارگر "کشف خود بخودی" این شعبده ی ایدئولوژیک را منتظر باشیم، تا "نیران وسائل نهی مبارزه ی طبقاتی" را نماند به میگیریم. باورمند ان باین تئوری متوجه نمیشوند که حالیکه از طبقه ی کارگر کشف خود بخودی این شعبده را متوقفند، در عین حال خود قربانی همین شعبده قرار گرفته اند زیرا درک نمیکنند که فقط بوسیله ی متشکل کردن واقعی و موثر طبقه ی کارگر میتوان با سازمان واقعی و بسیار موثر بوزواری مقابله کرد. چون بوزواری در حال حاضر همه چیز را بطور اساسی متشکل کرده است تا ادانای و معرفت را نابود کند، طبقه ی کارگر باید همه چیز را متشکل کند تا ادانای و معرفت را گسترش دهد. در اینجا در انتظار يك "جنبش خود بخودی" بودن لاقابل همانقدر زهان آواراست که این نظر که گویا از حاصل جمع هر برخورد میان دانشجو و کارگر، سازمان لازم فعال، لازم خود بخود، حاصل میشود. امکان مبارزات طبقاتی سیاسی در کشورهای مرفه پند ارواهی نیست. این موضوع را مبارزات طبقه قانئون فوق الماده در آلمان غربی و برضد گلیسم در فرانسه ثابت میکند. اما این يك پند ارواهی است که برای اینکه آدم خود را متشکل کند، هر فرد دانشجوئی دانش فردی خود را بیک فرد کارگر منتقل میکند، تا او را از لحاظ سیاسی "باسواد" کند. دانش شخصی يك فرد، هر قدر هم که بی نقص باشد، نمیتواند دانش مارکسیستی باشد، چون دانش مارکسیستی را فقط در پراتیک، یعنی در مبارزه ی طبقه میتوان بدست آورد. زیرا فقط در این عرصه امکان شرکت فعال علمی در پیروسی اجتماعی را میتوان آموخت، یعنی بدست گرفتن قدرت، واقعی و موثر شدن. "باسواد کردن" بولتاریا (باسواد ی از معرفت طبقاتی) يك پیروسی ی آموزش ساده میان آموزگار و دانش آموز نیست، زیرا دانش آموز در عین حال آموزگار است، و آموزگار در عین حال دانش آموز. بدون يك چنین معرفتی اتحاد میان روشنفکران و کارگران بی نتیجه است. زیرا مارکسیسم - لنینسم يك فلسفه ی نظری، که آرمانها را برای آینده حاضر و آماده نگساش میدهد، و راه وصول آنرا نشان میدهد، نیست. بلکه مارکسیسم - لنینسم تحلیل و تعمیم پیروسی واقعی زندگی است، بد انسان که این تحلیل در تجزیهات، مبارزات و نیازمند بهایی طبقاتی کارگر نمایان میشوند. هنر شناسی و فیلسوف مجاری لویکاچ در کتاب سابق خود "تاریخ و معرفت طبقاتی" چنین مینویسد: "با به صحنه آمدن بولتاریا است که معرفت و واقعیت اجتماعی تکمیل میشود. و این معرفت از این جهت کمال می یابد که جهان بینی بولتاریا آنچنان قله ایست که از آن جامعه درکل آن مشهود است. این يك اشتباه متداول است که گفته میشود، طبقه ی کارگر فقط جمع کارگران امروزی در کارخانه ها امروزی است.

دانش جمعی مبارزه ی تعدادی يك قرن، که مارکسیسم - لنینسم آنرا افاده کرده، دانش مارکسیستی دانش در باره ی کارگریست، بلکه دانش خود طبقه ی کارگراست و هر کس آنرا فرامیگیرد - چه بداند و چه نداند - رهبری طبقه ی کارگرا می شناسد. "سواد" (معرفت طبقاتی) يك پیروسی ی دیالکتیکی است که در آن "فلسفه د بولتاریا جوهر مادی ی خود را" و "بولتاریا د فلسفه سلاح معنوی خود را" می یابد. منتز این پیروسی، حزب طبقه ی کارگراست که در آن طبقه ی کارگر سازمان خود را می یابد، و علمی شیفته آموخته ها را سازمان میدهد. نقش رهبری کنند، ی حزب طبقه ی کارگر با ادعای هر فرد رهبر حزب تطبیق نمیکند، بلکه نتیجه ی علمی پیروسی تعمیم پراتیک و یکار بستن این تعمیمات است. اصل سائق الهیم د مکرراتیک بیان سازمانی این پیروسی یعنی امکان تحقق واقعی و موثر د مکرر می است. تنها بوسیله ی حزب ممکن است منافع هر فرد را به مثابه قسمتی از منافع مجموع طبقه د نظر گرفت و نیازمند بهای هر فرد را قابل اجرا کرد، در حالیکه این نیازمند بهای، مورد نیاز عده ی زیاد است. این موضوع در باره ی روابط احزاب کارگری با هم نیز صادق است.

تعجب آواراست که چقدر رساد هستند آن روشنفکرانی که مدعی نقش رهبری در پیروسی ی انقلابی هستند. زیرا اگر آنها طبقه ی کارگرا سرترش میکنند که از بوزواری اعمال نیک خواهانه را به شکل د ستاورد اجتماعی قبول میکند، متوجه نیستند که خود آنها درست آن کاری را میکنند که به طبقه ی کارگر نسبت میدهند یعنی طبقه ی بوزواری آنها را به میل خودش ساخته و برداشته میکند. این بوزواری نیست که به بولتاریا چیزی میدهد، بلکه این بولتاریاست که برای خود مقداری (و آنها هم خیلی کم) از آنچه که متعلق به اوست در اثر مبارزه بدست میآورد. پس حکم مربوط باینکه روشنفکر بعلمت دانش ساخت و پاخت پذیر نیست، میتواند آنچه را که طبقه ی کارگر میتواند برای خود افاده کند، وی با وضوح آنرا بیان دارد، حکم غلطی است. زیرا این دعوی چیزی به روشنفکران عطا نمیکند، بلکه تنهاتر انشمنان، هنرمندان، مهندسان، دانشجوئی یافت میشوند که دانش آنها در مسائل اجتماعی همیزان دانش جمعی طبقه ای که به آن پیوسته اند، بسط می یابد.

در ارتباط با این نکته، د مفهوم ریاد داشت کرد، ام، که توصیف نارسانا و یا غلط آن در حال حاضر، نتایج شومی را بوجود میآورد: اول رفاء، دوم از خود بیگانه شدن. ما با نمایندگان از "خود بیگانه شدن" جاودانه. در این نکته موافقم که این يك مقوله ی مرکزی در تئوری است که ما از انسان در ایم. اما مارکسی در آثار اولیه ی خود از این مفهوم دوتوع استفاده کرده است: یکی برای اینکه پیوسته از خود بیگانگی را بطور کلی تشریح کند، که ببرکت آن انسان، انسان میشود، پیروسی کار ماهیت انسان را از وی بیرون میکشد و سهم این ماهیت در محصول کار بمنزله ی چیز بیگانه ای در مقابل او قرار میگیرد و سرشت واقعی او از وی جدا میشود. اگر باین ترتیب برخورد کنیم، در آن صورت از خود بیگانگی يك مقوله آنثروپولوژیک است، که مادامکه انسانها کار میکنند و انسان هستند، این مقوله برای آنها صادق است. اما مارکسی مفهوم از خود بیگانه شدن را بچند د پگری نیز مورد استفاده قرار داده است. خوانند بعد فیه متوجه میشود که برای تکمیل از خود بیگانگی غالباً از "کار" استفاده میشود. این مطلب توصیف همان وضعی است که سرمایه داری آنرا بوجود آورد، است. کارگر نه فقط در مقابل محصول کارش - و بدین طریق کار خودش - قرار میگیرد، آن محصول و آن کار از چنگش ربوده میشود. نیروی کار او به کالا بدل میشود. بدینوسیله او در يك پیروسی ی تصور یفرنج رابطه ی خود را با محصول د شتهای خود از دست میدهد، و ناگهان این محصول به مثابه چیز تهید بدکننده، خصمانه و درست شایسته ی مفهوم "بیگانه" در مقابل او ظاهر میگردد. امروز دیگر حتی مالک سرمایه در کارخانه ای که او در آنجا کار میکند، آشنای او نیست. بدینسان اینجا این تصور بوجود میآید که هر نوع بیکاری طبقه سرمایه داری بی شرم است. مشکل نیست اصولا اعتراف شود، که مفهوم دوم "از خود بیگانه شدن" يك پیروسی ی تاریخی را

در سرمایه داری تصور میکنند. بعلاوه درست روانشناسی اجتماعی بیرونی ثابت کرده است که انسانهایی که خودشان را در وضع از خود بیگانه شدن می بینند، بهیچوجه آنرا احساس نمیکنند، بلکه یکسک در ستگاههای تبلیغاتی سرمایه داری یک معرفت دروغین احساس خوشبختی برای آنها دست میدهد. طرفداران اندیشه ی "از خود بیگانه شدن جاودانی" از مفهومی که مارکس در اثر دوران جوانی نوشته است سوء استفاده میکنند تا از خود بیگانه شدن را به مقوله ای تبدیل کنند که از یک کشور سرمایه داری تا جمهوری دموکراتیک آلمان را در بر میگیرد. دلیل این ادعا آنست که، مادام که تولیدکنندگان از طرف یک دولت اداره شوند و مادام که آنها خودشان را کاملاً اداره نکنند، پیروسی از خود بیگانه شدن هم وجود خواهد داشت. دلیل دیگر: در جمهوری دموکراتیک آلمان هم انسانهایی وجود دارند که خودشان را تنها احساس میکنند. و بدینسان مقوله ی تاریخی "از خود بیگانه شدن" اینجا با احساس بی تنهایی عوض میشود. واگرد ختر جوانی از عاشق خود دوری کند و تنها باشد، کافست که مفهوم از خود بیگانه شدن در مورد اثبات شود.

همه ی اینها سوء تعبیر از مفهوم "از خود بیگانه شدن" در نزد مارکس است که مستقیماً با بهره کشی ارتباط دارد و لغوی بهره کشی انسان از انسان به این پیروسی نیز خاتمه میدهد. اما در باره ی مفهوم "رفاه" بین ما بسیاری کسانیکه، و در میان آنان جوانانی که با وضوح کم و بیش عقید دارند: آنچاکه رفاه هست، انقلاب نمیتواند باشد. رفاه چون به خرسندی منتهی میشود لذا از فکر کردن انقلاب بی جلوگیری میکنند.

وقتی ما کلمه ی رفاه را استعمال میکنیم، با هستی آنرا درست توصیف کنیم، رفاهی که ما برای آن کوشش میکنیم (و این کوشش قسمتی از مبارزه ی طبقاتی انقلابی است) آنچنان رفاهی است که سرمایه داری از مردم خود دریغ میدارد، برای اینکه سرمایه دار است و میخواهد سرمایه داری باقی بماند. ما میبایستی در باره ی این موضوع مهم، بیخیزه با جوانان که این سؤال را مطرح کرده اند، باز هم صحبت کنیم. رفتار انقلابی در حال حاضر یعنی چه؟ در اینجا میخواهیم آن رفاه یا نیروی را توصیف کنیم که مارکس، البته بعنوان یک فرد انقلابی، بیان میکند. است. وی میگفت ثروت عبارتست از نیاز و فعالیت و لذت و نیروهای مولد و غیره جهانشمولی که برای افراد از طریق تبادل جهانشمول بدست آمده است.

گاه میپرسند فایده ی تأثیر مثلاً در مقایسه با کارخانه های شیمی پونا (کارخانه های معسرف شیمیایی در آلمان دموکراتیک - مترجم) چیست؟ اگر ما وضع هر دو آنها را در مجموعه ی سیستم اجتماعی سوسیالیستی در نظر بگیریم، روشن میشود که کارخانه های پونا و "برلینر آنسامبل" (تأثیر معسرف برلن که آثار پرشت را نشان میدهد - مترجم) در آخرین تحلیل، هرگز با وجود محصول نهایی مختلف، دو چیز مختلف نیستند: کائوچوک - هنر. آیا مفهوم "محصول نهایی" بطور کلی درست است؟ دیک کائوچوک در یک سمت و هنر پیشه در روی صحنه درست دیگر! اما در مجموعه ی سیستم اجتماعی این بهیچوجه هدف نیست، بلکه آغاز کار است. در این زمینه یک نقل قول ماورم: "هر قدر که تکامل جامعه ی شخصیت سوسیالیستی در تجدید تولید اقتصادی رخنه کند، بهمان اندازه تمایز بین تکنیک مولد و غیرمولد (یعنی تکنیکی که بطور عده در خدمت مصرف افراد است)، تمایزی که از دستها پیش فقط تاحد معینی ممکن بوده، دشوارتر خواهد شد. انسان خادم اقتصاد نیست، بلکه اقتصاد وسیله ی به هدف رساندن بسط کامل شخصیت سوسیالیستی است" (از مجله فلسفه شماره ۱۸۸ سال ۱۹۳۸). اینست محصول نهایی در پونا یا در برلینر آنسامبل و جای دیگر در مجموعه ی سیستم اجتماعی سوسیالیسم، چیزی که بعقیده ی پرشت کلا سیکها: "با حیرت از پیش دیده اند": انسان اجتماعی در یک اجتماع انسانی شده.

بین پرچستن و پریدن تفاوتی نیست. در پونا کائوچوک تولید میکنند و در برلینر آنسامبل تأثیر

و هیچگونه دستگاه اجتماعی جامع نمیتواند مدبراً چه مدبر کارخانه باشد و چه مدبر تأثیر - از این قاعده سرخندت معاف دارد که: هر قدر محصول و طرز تولید آن بهتر باشد، بهمان اندازه تکامل شخصیت سوسیالیستی بهتر میشود، زیرا آن شخصیت خود را بمثابة بهبودی بخش آن کار احساس و ادراک مینماید و خود را در کار بهبودی یافته بمثابة آفریننده ی خویش کشف میکند. اما اگر میخواهد محصول و طرز تولید آنرا بهتر کند، باید قبل از هر چیز بداند که محصول بچه منظوری مورد استعمال قرار میگیرد. در مورد کائوچوک مثل آفتاب روشن است. اگر لاستیک اتومبیل یا ۱۰۰۰۰ کیلومتر سائیده شود، کائوچوک خام بدیده است، اما اگر با ۴۰۰۰۰ کیلومتر و بیش از آن سائیده نشد، کائوچوک خام خوب بوده است. در مورد تأثیر چگونه است؟ بچه منظوری استعمال میشود؟ میزان سنجش خیر و فایده ی آن کدام است؟

پرشت در نمایشنامه ی خود بنام "روزهای کمون" از زبان یک کمونار در موقع جشن بیروزی کمون پاریس میگوید: "پس چرا انسان کاری انجام میدهد؟ برای اینکه انسان کاری انجام داد باشد". تأثیر درست یک چنین چیزی است، چیزی که انسانها انجام میدهند. تأثیر بشما این چیز را در تاحول میدهد، چیزی که انسان نمیتواند از آن محروم باشد، والا نمیتواند انسان باشد. و هر قدر اجتماع عاقلانه تر و علمی تر بنهاد شده باشد، بهمان اندازه این کارهای زائد را از افراد خود بیشتر میطلبد. چیزهای زائد، چیزهایی که تأثیر نمیتواند تحمل بدهد، معمولاً لذت، تفریح و پاتفریح نام دارد. این توصیف ممکن است نکته ای پیش پا افتاده بنظر آید. اما در اینجا میتوانیم تر اساسی غلطی تأثیر عرضه گردد. حتی مهمترین موضوع هم در تأثیر از طرف تماشاگران فقط زمانی مهم تلقی میشود، که آن موضوع برای آنها تاحد یک لذت اوج گردد. با این طریق "محصول" تأثیر فقط آن اوضاع و احوال تصویر شد و روی صحنه نیست، بلکه قبل از همه، حالتی است که در این اوضاع و احوال برای تماشاگران ایجاد میشود زیرا تماشاگران نباید آنچه را که روی صحنه نمایش داده میشود بطور ساده بعنوان ضروری یا چیزی "ایمن" است و جز این نیست. ادراک کند، بلکه باید در باره ی آنچه که باو نشان داده میشود، چنان حالتی داشته باشد که آنرا اما آزمایش کند، مقایسه کند، برای خود حالات دیگری را تصور کند، خوشش بیاید، رد بکند، موافقت بکند، بخندد و بگریزد. او نباید اشخاص نمایشنامه را در زندگی خود تقلید کند، بلکه خودش را بوسیله ی آنها تهییج کند، راههای حل شخصی خود را که به زندگی روز مره او مربوط است، بیاید.

از اینجا است که پرشت لذت نسویر تماشاگران تأثیر صرمارا کشف میکند و آن اینکه: اندیشه ی پیش از پیش یکی از لذات مهم نوع بشر بدست میشود. این اندیشه ی هم بصورت تفکر و هم بصورت "رو" یا هم بصورت احکام و هم بصورت امیدها بروز میکند و همه ی آنها ناشی از این تلاش بزرگ است که سیاره ی خود را قابل سکونت سازیم. از اینجاست تأثیر یک آزمایشگاه مناسبی است که در آن میتوان "بازی کرد". بیروزی، شکست، عشق و نفرت، حتی مرگ و تولد، خلاصه کلیه ی رفتار انسانی ممکن را بمنصه ی ظهور رساند، که تماشاگر آنرا بطور انتقاد ی آزمایش میکند و مستقلانه آنرا با تجربیات شخصی پیوند میدهد و باز زندگی خود منطبق میسازد. نه برای اینکه فقط کشفیاتی کرده باشد، بلکه پیش از همه برای اینکه خود را در "قابلیت کشف کردن" بیازماید. و هر قدر رجولان خیال او که گذران روز مره اش بآن قوت داده است، آزادانه تر باشد، بهمان اندازه میاموزد، در واقعیت سوسیالیستی، شانس واقعی برای تکامل شخصیت خود را جستجو کند و آنرا مورد استفاده قرار دهد. بدین طریق تأثیر آنچنان میتواند کاملاً سودمند باشد که در تماشاگرانش بازی واقعی اظهار احساس را برانگیزد و شربخشی آن در جانی میسر است که خود را "زاد" نشان دهد. زیرا در این "زاد بودن" گوناگونی، استعداد کاشف بودن و تغییر پذیری انسانها، شخصیت های سوسیالیستی پدید میگردند.

نکته ی دیگری که می‌خواهم بگویم بیکار دیگر مربوط باین سؤال است : رفتار انقلابی در حال حاضر چیست ؟ ملاکهای آن کدام است ؟ اشکال بروز مشخصی آن کدام است ؟ دیدیم که مقابله ی غیرعقلی رفاه پارفتارانقلابی بهیچوجه مارا به رفتار انقلابی رهبری نمی‌کند. این جهت گیری غلط اید الهیزه کردن رمانتیک فرد انقلابی بعنوان آن کسی که در پاریکاد مبارزه میکند و با مجاهد جنگل است ، رواج فراوان دارد ، و آرزوی اینکه انسان اینطور رفتار کند ، از نیت صادقانه ی انقلابی بودن ناشی میگردد . در اینجا صفات "انقلابی" یک مفهوم عمومی نیست ، که از مبارزات اسپارتاکوس تا جنگهای پارتیزانها در جنگهای امریکای جنوبی راد برگرورد . شکی نیست که اسپارتاکوس و پارتیزانها مظاهر رفتار انقلابی اصیل هستند ، ولی اینها نمونه های جامع و مانع نیستند . در این مثالها از یکسوا سوارکوس برضد رفاه طغیانی وار برده داران روسی و از سوی دیگر پارتیزانهای معاصر برضد برده داران مدبرن مبارزه میکنند . در جمهوری دمکراتیک آلمان حالا رفتار انقلابی اصولا در بیکار برای رفاه طبقه ی کارگری متحدین او بروز میکند . بنهاد رفاه مفهوم مارکسیستی رفاه است . در شرایط سرمایه داری مبارزه ی طبقاتی تضعیف د ولتی است که بر سر کار است . در شرایط ماتئوت دولت نوبن بهترین سهم در مبارزه ی طبقاتی بین الطلی است . چون این مبارزه به تضعیف امپریالیسم منتهی میشود . مابہ ملت قهرمان ویتنام فقط بوسیله ی بسیاری هدایا و اقدامات کمکی یاری نمرسانیم ، بلکه بهترین کمک ما ساختن کشور خودمان و اثبات برتری تاریخی آنست ، تکامل بخشیدن انسانهای آن تا سطح انسانهای سوسیالیست است . مفهوم "رفتار انقلابی" باید بیش از هر چیز از مبارزه ی طبقاتی ناشی شود . بدین طریق دیده میشود که پیشکار سوشلیت شخصی هرکارگر در از پیش بودن انقلاب علمی - فنی تحت شرایط نوبن ، یک رفتار انقلابی اصیل است . در مقابل مبارزه ی انقلابی آشکاره این معضل بوجود میآید ، که این مبارزه باید از یک خود آگاهی عالی برخوردار باشد ، چون فشار مستقیم دشمن طبقاتی او را به این بیکار مجبور نمی‌کند . برای این بیکار دید دانش ، خود آگاهی و قبل از همه هشامی مد اوم لازم است . اینطور بنظر میآید که مبارزه متشکل ، اگر هم این بیکار با محرومیت های کمی توأم باشد ، نتیجه ی آن در فائق شدن بر محرومیت ها ارزایی میشود . یک رفتار عمومی انقلابی که مستقل از وضع طبقاتی باشد ، یک رمانتیسم ایدئوتی است ، که شاید باید برای جوانان خودمان آنرا تصویب کنیم ، مادام که نهمید ، ایم که چطور با نسان اید آلهای اصیل یادید هم . ولی ما نمیتوانیم این مفهوم را که از طبقه و بیکار طبقاتی ناشی نمیشود برای ایدئولوگها و هنرمندان تصویب کنیم . این مفهوم آنها را به رمانتیسم رهبری نمی‌کند ، بلکه به ضد انقلاب میرساند . برای اینکه آنها ظاهر امی خواهند رمانتیک باقی بمانند ، مشکل است که آنها را بمنزله ی ضد انقلابی شناخت ، چون مفهوم ضد انقلابی هم در اینجا "رمانتیزه" شده است . ضد انقلابی چیست ؟ بنظر میرسد که در وقایع مجارستان باین سؤال پاسخ داده شده است : مبارزه ی مسلحانه ی آشکار برضد انقلاب . و بسیاری اشخاص این مبارزه را تا ۲۱ اوت در چکوسلوواکی ندیدند ، ضد انقلاب راند پد ، فو قش یک مقدار "اختلافات ایدئولوگیک" دیدند . چرا ؟ زیرا آنها مفهوم ضد انقلابی را نه از وضع مبارزه ی طبقاتی مشخص ، بلکه از تصورات کلی بیرون میکشند . آنها باین واقعیت راندید ، که در مبارزه ی طبقاتی نه فقط پروتلتریاتجره میآموزد ، بلکه امپریالیستهای نیز آموذ ، میشوند . آری ، مبارزه ی طبقاتی درست از اینقرار است که چون اوضاع و احوال تغییر میکنند ، باید مبارزه راد اتماتغییر اذ . آخرین کنفرانس ناتو تا مهید کرد که چند ر اوضاع و احوال در مقابل حوادث مجارستان تغییر کرد . است . ژنرال لمنیتزر (Lennizer) از ورود نیروهای کشورهای متحد بمان ورشو حیرت زده شد ، بود ، بطوری که گت - هیچ ارگان ناتو با وجود دستگاههای جاسوسی فراوان از تدارک این جریان خبرنداشت . این عمل با آنچنان دقتی انجام گرفت که برای متحدین ناتو معلوم است . من از نتیجه گیری ژنرال لمنیتزر صحبت نمیکنم ، بلکه از کشف او سخن میگویم : بعد از کنفرانس ناتو برای امپریالیسم روشن

هده است که زمان ضد انقلاب نظامی آشکار ، گذشته است . همانطور که کنتس دنهف (Dönhoff) فرمولبندی کرده است ، بجای آن شیوه ی "عمل کاملاً بی سروصدا" وارد میدان شده است . لذا در چکوسلوواکی عمل بی تظاهر ، با خود داری آغاز گردید . امپریالیست ها دیگر شخصانما بمان نشدند . بوسیله ی دستگاههای تبلیغاتی عظیم آن تنها "سبب نفاق" را بین مردم یک کشور سوسیالیستی قسمت کردند . کسی که میخواهد شاید بر اشتباهات گذشته غالب آید ، که میخواهد بر نقش رهبری کنند ، ی حزب فائق آید ، تا تأثیر به نقش "الهام بخش" مهید کند ، حتما یک چنین سببی راد ریافت مهید ارد . بدین طریق امروز یکی از اجزا "مرکبه ی مبارزه ی طبقاتی نه فقط مبارزه باشد انقلاب ، بلکه شناخت آنست . نرادر حال حاضر یکی از اجزا "مرکبه ی ضد انقلاب آنست که خود را پشایه ضد انقلاب مستور نگاه دارد . در این مورد مطبوعات ماد لائل فراوان ذکر شده است . با وجود این برای من جالب است در باره ی دو مثال در موضوع "ضد انقلاب" که از غرب به ما رسیده است ، توضیح دهم :

اولین مثال را از شماره ی آخر مجله ی آلمان غربی بنام "کورس بیخ" شماره ۱۴ سال ۱۹۶۸ گرفته ام . نقل قول است از هانس ماگنوس انتسن برگر (Hans Magnus Enzensberger) که امروز خود راهواد آر تئوری وازن و "دم توانائی" طبقه ی کارگر میداند و بعلاوه مورد سو ظن نیست که تاملی بوسیله ماد اشته باشد . او در مورد ارزیابی باصطلاح "جنبش دانشجویی پراک" به نتایج زیرین رسیده است :

"... و مسائل اقتصادی از این هم کمتر دیده میشود . افکار ساده لوحانه ، حتی آرزوهای خود راد مورد دریافت کمک از نوع "کمک به رشد و توسعه" از طرف کشورهای امپریالیستی ابراز مید آید . برای این کمک قبل از همه آلمان غربی در نظر گرفته میشود . به یک دمکراسی سوسیالیستی واقعی اشاره میگرد . اما بطور مجرد . هسته ی اصلی آن آرزوی استقرار مجدد آزاد بهای بیوزائی است ، بجزه در زمینه ی بسط میدان عمل در مورد فرهنگ سیاسی . هر قدر تصورات سیاسی دانشجویان مبهم باشد ، بهمان اندازه رنگ ملی این تصورات شدید و قوی است . توجه سیاست خارجی بیش از پیش روی کشورهای سرمایه داری متمرکز میشود . جمهوری دمکراتیک آلمان بنشابه دشمن خارجی در نظر گرفته میشود دارد و نگاه خوبی توجه آنها بهر صورت بطرف چکوسلاوی ورومانی است . . . رفتار دانشجویان پراک و شورای آکادمی دانشگاه در یک تظاهرات منع هتنام در جلوی سفارت امریکا در پراک شاخص بود . دانشجویان ویتنام شمالی پرچم و پلاک سفارت را باغین کشیدند . دانشجویان چک پرچم را بجای امی بردند و از سفیر امریکا معذرت خواستند ."

در اینجا من نقل قول راقطع میکنم . کسی که در این اواخر کسلبهای پنجاه و یکمین سالروز انقلاب اکتبر را در پراک دیده است ، مهید اند که پرچم کدام کشور حالا در آنجا از طرف این باصطلاح جنبش پائین آورده و آتش زده میشود : پرچم اتحاد شوروی !

انتسن برگر پیشگویی میکند (البته پیش از تاریخ ۲۱ اوت) " این جنبش بدون شک خصوصیات رهنویستی - اپروتونیستی و حتی شاید ضد انقلابی بخود میگیرد . همینطور لیتل دو سلا پول Ithel de Sola Pool امریکائی بازم قبل از ۲۱ اوت در "کورس بیخ" شماره ی ۱۳ سال ۱۹۶۸ با هیئت و خشمورانه ی یک پیشگو در باره ی " آید ، ی ضد انقلاب در فاصله ی سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۰ " مینهد :

" در اتحاد جماهیر شوروی عد مر ضایت از طرز کار سیستم اقتصادی - با وجود رشد اقتصادی مداوم - بیشتر از حالا خواهد شد . بحث در باره ی حذف اجتماعی حزب و کلخوزها ، در باره ی امکان فعالیت سرمایه گذاری مستقل در صنایع و اقدامات مشابه بیش از پیش محافل وسیعی راد بر میگرد ."

مسئله ی بیگاری خیلی مهتر خواهد شد . اما با وجود این تغییرات وسیع تا سال ۱۹۷۰ اتفافی نخواهد افتاد
 در اروپای شرقی لافل يك کشور - اگرچه نه بطور رسمی - لغو هر نوع فعالیت بانقشه ی رهبری شد ی
 مرکزی را مورد آزمایش قرار خواهد داد . در اروپا رفت و آمد بین شرق و غرب متباد با افزایش خواهد
 یافت و بالاخره بدون مانع بین شرق و غرب رفت و آمد خواهد شد . در برخی از کشورهای اروپای شرقی ،
 کمونیسم بالاخره بيك مرد ی بیجان بدل خواهد شد ، در حالیکه هیچ کجا آشکارا آنرا رد نمیکنند .
 مثال دوم خالی از مزه نیست : زیرا اگر نویسنده واقعا بانچه که او می نویسد باور دارد باید
 آنرا به حساب بیاورد ، که کمونیست هادست آخر بوسیله ی ایشان اطلاع حاصل کرده اند ، که چیه
 خیالیهای در باره ی آنها وجود دارد .

در نکته ی آخرین میخواهم بالاخره يك خالی بیاورم که بطور مشخص نشان میدهد ، که چگونه
 رفتار انقلابی و ضد انقلابی در وضع مشخص شناخته میشود . من عقیده دارم که داستان کوچکی که
 جان رید (John Reed) در کتاب خود بنام "دوره روری که در نهار ارزاند" آورده است پشیمانی کافی
 است که يك انسان امروزی بتواند در بیگار طبقاتی جهت گیری کند . شماحتما آن داستان را در خاطر
 دارید . داستان چنین است : روشنفکری که نمیتواند خود را در بیگار طبقاتی هماهنگ کند ، از بيك
 سرباز سرخ عثوال میکند و جواب قالی زیرین را دریافت میدهد : دو طبقه وجود دارد ، بورژوازی و
 کارگر . انقلابی در این سمت با رنگاد ایستاده است و ضد انقلابی در آن طرف با رنگاد . من فکر میکنم که
 جان رید تنها حادثه ای را توصیف میکند و فکر نمیکنم که او بد بوسیله خواسته باشد تئوری انقلاب را مطرح
 کرده باشد . اگر او چنین چیزی را میخواست ، فراتر از بیخه ی دیگری با و میآموخت و آن تاریخچه ی
 ۶ ژوئیه ۱۹۱۸ است که در يك فیلم عامی شوروی مجسم شده و با همین نام در سینماها نشان داده
 میشود . موضوع مربوط به صلح برست است . لنین طالب این صلح بود . نه برای آنکه میخواست در
 برابر امپریالیسم آلمان تسلیم شود ، بلکه برای اینکه انقلاب فسیبانی بقا را تنها زمانی میداشت که از
 درون این صلح يك دوران تنفس بدست میآورد . و برای اینکه لنین حاضر بود يك قسمت از پاتیک و
 اوکراین را موقتاً به آلمانها واگذارد . پس رفتار انقلابی لنین اصولاً مبتنی بر این بود که انقلاب صلح
 را در آن لحظه ادامه دهد . اما سوسیال رولوسیونیستها ادامه ی انقلاب و آزاد ساختن مسلحانسیه ی
 اوکراین را طلب میکردند . آنها لنین را به خیانت به انقلاب متهم میکردند ، چون آنها بیگار انقلابی
 در با رنگاد را فقط بیگار انقلابی میدانستند . ما میدانیم که چند برابر انقلاب بدون آن دوران با پسند
 دشوار باشد که انقلابی را از ضد انقلابی باز شناسند . قسمت مهمی از ارتش سرخ با اعتقاد محکم بطرف
 سوسیال رولوسیونیستها رفتند ! در نزدیکی بوسیله ی آنها توقیف شد ! لنین و دستجات کوچکی در
 کرمل محاصره بودند !

مسئله ی ساده ی انقلابی کیست ، مسئله ی وجود انقلاب در ۶ ژوئیه ی ۱۹۱۸ در مسکو شد .
 زیرا ضد انقلاب فقط يك توده ی فعال بورژوازی نبود ، بلکه يك قسمت از آنرا سربازان سرخ تشکیل
 میدادند ، که چندی پیش به قسز مستانی حمله کرده بودند . با وجود این بسیاری نتوانستند بفهمند ،
 آنچه که حالا انجام میدهند ، اعمال ضد انقلابی است .

این يك قدرت استادانه ی کمیته ی مرکزی لنینی بود که مسئولین تبلیغاتش توانستند درست آن
 دسته های ارتشی که قبول صلح برست برای آنها زندگی ویژه آمد داشت ، یعنی سربازان اهل لانسوی را
 رامتقاعد سازند ، زیرا آنها بوسیله ی صلح برست کشور خود را از دست میدادند ، ولی انقلاب را نجات
 می بخشیدند .

يك قرارداد ننگين

/ بناسبت پنجاهمین سال انعقاد قرارداد اسارتیار ۱۹۱۹

قرارداد ۱۹۱۹ سلفی داشت و این سلف سندی است که دولتین روسیه ی تزاری و بریتانیای
 کبیر در سال ۱۹۱۶ از سپهدار - نخست وزیر ایران گرفته بودند . در تاریخ ۱۹ ژوئیه و اول اوت
 ۱۹۱۶ سفرای روسیه ی تزاری و بریتانیای کبیر در ایران ، یادداشت های مشابهی متضمن پیشنهاد -
 های در مورد با اصطلاح اصلاحات لشکری و مالی بدولت سپهدار تسلیم کردند و طلب نمودند که در
 ایران قوای منظم نظامی تحت نظر افسران روس و انگلیس تشکیل شود و کمیسیون مختلطی به اصلاحات
 امور مالی ایران بپردازد . سپهدار نخست وزیر وقت در پاسخ این یادداشتها سرحاگت که پیشنهاد
 های دولتین را نظرباوضاع کنونی وجود "فورس مائور" - یعنی از روی اجبار می پذیرد مشروط بانیکه
 پس از افتتاح مجلس بتصویب برسد .

با این سند که فقط با مضای سپهدار و وزیر امور خارجه ی دولت وی - سارم الدوله بود ، روسیه
 تزاری و بریتانیای کبیر خود را مجاز شمردند قشون ایران را تحت اختیار بگیرند و امور مالی را بدست
 کمیسیون مختلطی "اداره" نمایند .

ولی در سال ۱۹۱۷ ابتدا انقلاب فوری و سپس انقلاب اکثر در روسیه روی داد و امپریالیسم
 تزاری از صحنه ی سیاست خارج شد و روسیه ی شوروی تمام قراردادها و عهدنامه های امپریالیستی
 تزار را منقضی نمود . آنوقت امپریالیسم انگلیس بخیال بلعیدن تمام ایران اقتصاد و سند قوموت بر ایران
 را که در سال ۱۹۱۶ از سپهدار گرفته بود ، در اوت ۱۹۱۹ با دلالی و شوق الدوله در دفتر استعمار ،
 بنام امپراتوری بریتانیا به ثبت رسانید . در این قرارداد هم انگلستان هدفهای راتعقیب می کرد که در
 سال ۱۹۱۶ با اتفاق دولت تزاری روسیه تحقق آنها را از سپهدار خواسته بود . از آن تاریخ تا اوخسر
 سال ۱۹۲۰ سرتاسر دیپلماسی انگلستان و فعالیت سیاستمداران بریتانیا در ایران متوجه اجرای
 قرارداد ۱۹۱۹ بود و در این راه از هیچگونه تهدید و تطمیع و شانتاژ و تحریک خودداری نمیکردند .
 اسناد و همچنین تلگرافهایی که در آن زمان بین سفیر انگلیس در ایران و وزیر امور خارجه ی انگلستان
 مبادله شده و قسمتی از آنها اخیراً منتشر گردیده است ، ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ را نشان میدهد .

لرد گورسون (Gurson) وزیر خارجه ی انگلیس در گزارش محرمانه ی نیم اوت ۱۹۱۹ به کابینه
 دولت متبوع خود مینویسد :

"یکسال پیش يك سیاستمدار ایرانی بنام وشوق الدوله که طرفدار منافع انگلیسی
 است رئیس الوزرا" شده . ما بجزیرمختار خود در تهران دستور دادیم قرارداد ی با
 دولت ایران منعقد سازد تا منافع انگلستان در آن خطمی عالم محفوظ بماند ."

سپس وزیر امور خارجه ی انگلیس میگوید :
 "ممكن است سؤال شود که چرا ما دست با بیکار زدیم . این و نمیکند این که ایران محال

خود بماند ؟ در پاسخ این سؤال باید بگویم که موقعیت جغرافیائی ایران و منافع مادر آنجا، امنیت آینده ی مشرق امپراتوری انگلستان، مارا ملزم میسازد باین کار دست بزنیم. ماستولیت حمایت بین النهرین را بعهده داریم و نمیتوانیم اجازه بدهیم که بین سرحدات هند وستان و بین النهرین از هم گسیختگی مالی و اقتصادی وجود داشته باشد

انتشار متن این قرارداد به حیثیت و اعتبار سیاسی و بین المللی ایران لطمه ی فراوان زد، بطوریکه کفترانس صلح، نماینده ی ایران را بعنوان نماینده ی دولت مستقل نپذیرفت.

اما روس و لهستان سیاستمداران انگلستان با مقامات رسمی ایران پس از عقد قرارداد انزلی تلگرافهای مبادله بین سفارت انگلیس در ایران و وزارت امور خارجه ی انگلستان، روشن میشود.

خلال لرد کزین وزیر امور خارجه ی انگلیس در تلگراف دهم آوریل ۱۹۲۰، سفیر انگلیس در تهران چنین مینویسد :

" هفتم آوریل وزیر امور خارجه ی ایران - نصرت الدوله - پیش من آمد و در ضمن این ملاقات مسائلی مطرح شد. اول اینکه نظرم در باره ی شرکت امریکائیان در بهبود وضع اقتصادی و مالی ایران چیست ؟ پس از گفتگو، وزیر خارجه ی ایران برنامه ی وسیعی پیش کشید که باعث خیرت من شد و بالاخره کلمه ی نفیست را بزبان آورد. من فوراً متوجه شدم که منظورش کمپانی " استاندرد اوئل " امریکا است که سعی دارد جای پامی برای خود در ایران باز کند. به او اخطار کردم که اگر قرار باشد پامین شرکت اجازه ی فعالیت در ایران داده شود درد سر برای همه ایجاد خواهد کرد و دولت انگلیس چنین وضعی را نمیتواند تحمل و تحمل نماید "

سپس وزیر امور خارجه ی انگلیس مینویسد :

" حضرت والا مطلب دیگری بجهان کشید که باز موجب خیرت من شد و سؤال کرد آیا موافقت داریم که دولت ایران مستقیماً با دولت شوروی رابطه برقرار کند. گفتم نمیتوانم در این مورد پاسخ مساعد بدهم. ماهه ی تا " فریبده که دولت ایران پس از آنکه قرارداد ی با ما امضا کرده است اکنون خود را بهر دری میزند که با همه نوع دولتها و کشورها وارد معامله شود. یکروز با آذربایجان قفقاز قرارداد میدهد، روز دیگر با امریکائیان وارد مذاکرات مالی میشود و حال هم میخواهد با دولت شوروی سازش کند. "

وزیر امور خارجه ی انگلستان با آنکه به قرارداد ۱۹۱۹ اجازه نمیدهد که ایران با دولت دیگر وارد مذاکره شود. او ایران را مستعمره ی انگلیس می شمارد و حق زندگی مستقل برای آن قائل نیست.

سفیر انگلیس هم در تلگراف ششم آوریل ۱۹۲۰ خود بوزارت خارجه ی انگلستان مینویسد، که به نخست وزیر ایران گوشزد کرده است دولت ایران نباید بدون صلاح دید انگلستان اقدام نماید و

هیچوقت پیش رهبران شوروی نفرستد.

بدین ترتیب با آنکه به قرارداد ۱۹۱۹ به نماینده ی رسمی دولت ایران " اخطار و گوشزد " میشود.

قرارداد ۱۹۱۹ واقعا سند قیمتی انگلیس بر ایران بود و حتی عاقدین اش با اهمیت ضد ملی آن اذعان داشتند. مثلا نورمن (Norman) سفیر انگلستان در تهران ضمن تلگراف مورخه ی ۱۵ ژوئن

۱۹۲۰ اضرار میکند که قرارداد، ضد ملی است و مخالفت ایرانیان با آن از روی مہین پرستی و احساسات صادقانه است. عین تلگراف چنین است :

" رئیس الوزرا " امروز مجدداً در باره ی دخالت وضع دولت بامن صحبت کرد. از جناب اشرف سؤال کردم آیا دعوت از چند سیاستمدار ایرانی برای کمک در اداره ی امور، موجب تقویت دولت نخواهد بود ؟ جواب داد این کار غیر ممکن است، زیرا اشخاصی از قبیل مشیرالدوله و موتمن الملک ممکن است حاضر به همکاری باشند ولی در بحران فعلی کار مثبتی از دستشان بر نمی آید.

گفتم منظور شما اشخاصی از قبیل این دو سیاستمدار ایرانی نیست، بلکه افراد نیست که از روی مہین پرستی و انگیزه های صادقانه ی دیگر با قرارداد مخالفت میکنند جناب اشرف گفت چنین اشخاصی حاضر به همکاری با دولت نمیشوند. "

وثوق الدوله و انگلستان میخواستند پای ایران را به بلوک ضد کمونیسم، بهارزه ی مسلحانه علیه روسیه ی شوروی بکشانند و تلگراف ۱۲ ژوئن ۱۹۲۰ سفیر انگلیس بوزیر امور خارجه ی دولت متبوع خود گواه این امر است که در آن گفته میشود :

" رئیس الوزرا " اظهار تمایل کرده است در عملیات نظامی علیه بلشویکها، قوای ایران با ما همکاری کند ولی قبلاً باید پول و اسلحه برسد. "

عده ای بر آنند که وثوق الدوله و همکارانش نظر سوئی از انعقاد قرارداد داشتند. اما اسناد و مدارکی در دست است که وثوق الدوله و همکارانش آگاهانه باین خیانت دست زده و در برابر آن پول و مدال و حتی وعده ی تأمین مالی و پناهندگی سیاسی در خاک امپراتوری گرفته بودند. از این لحاظ تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران که در نامه نوامبر ۱۹۱۹ برای وزیر امور خارجه ی آن کشور فرستاده جالب توجه است که در آن ذکر گردیده است که بانک شاهنشاهی مبلغ پرداختی در این معامله را چهارصد هزار تومان گزارش داده و از این مبلغ دهست هزار تومان بحساب وثوق الدوله ریخته شده است. علاوه بر این پس از آنکه سفیدار رئیس الوزرا " میشود، وثوق الدوله را متهم میکند که دهست و پنجاه هزار (۲۵۰۰۰۰) لیره از دولت انگلیس رشوه گرفته است و این نکته در تلگرافهای مبادله بین سفارت انگلستان و وزارت امور خارجه ی آن کشور خاطر نشان گردیده است. به صراحت الدوله و نصرت الدوله وزیر " مالیه و امور خارجه ی دولت وثوق الدوله هم هر یک دریافت صد هزار لیره نسبت داده شده است. "

بالاخره کابینه ی وثوق الدوله در نتیجه ی مبارزه ی آزاد پخواهان کاملاً رسوا میشود تا جائیکه مسئله ی تعویض آن در محافل رسمی انگلستان مطرح میگردد. از جمله نورمن در تلگراف ۱۸ ژوئن خسو وزیر امور خارجه ی انگلستان مینویسد :

" وضع سیاست انگلستان در ایران بسیار وخیم است. دولتی که قرارداد را امضا کرده، محبوبیتی را بکلی از دست داده است. . . . اگر کمک فوری نشود دولت سقوط خواهد کرد و پس از آن سیاستمدار دیگری / منظور سیاستمدار مورد اعتماد انگلستان است / حاضر نخواهد شد کابینه ی جدید را تشکیل دهد و خلاشی که در نتیجه ی تخلیه ی ایران از قوای انگلیس ایجاد میشود احتمالاً بوسیله ی بلشویکها پر خواهد شد. تمام پولهایش که تاکنون خرج شده بهر خواهد رفت و

منافع مادر این کشور معدوم و قرارداد ایران و انگلیس لغو خواهد شد *
با وجود اینکه بقول نوری دولت وثوق الدوله اعتبار و حیثیت خود را بکلی از دست داده بود ، انگلستان اصرار بر برزده اورا سرکار نکند ارد و لرد کرین به سفیر انگلیس در تهران تلگرافا چنین دستور میدهد :

" در براره ی آنچه در تلگرافتان گفته اید که رئیس الوزرا ایران د بکارگری از دستش ساخته نیست باید بگویم که ایشان بهتر و موثرتر از هر شخص دیگری میتواند از قرارداد دفاع نماید . ما شخص دیگری را نمی شناسیم که بتواند جانفشین او شود ."

وزیر خارجه ی انگلیس سپس مینویسد :

" من نسبت به صمیمیت شاه شك دارم . اگر سرسختی نشان دهد معتقدم با اظهارات شدید اللحنی باو اخطار شود که مقرر فی فعلی برای آن بوی پرداخت میشود که از وثوق الدوله پشتیبانی کامل نماید ، در غیر این صورت مقرر قلع و قمع خواهد شد ."

در د و تلگراف اخیر د و مسئله ی مهم دیگری مطرح شده است که باید مورد توجه قرار گیرد . در تلگراف مورخه ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ سفیر انگلیس مینویسد : " خلاصی که در نتیجه ی تخلیه ی ایران از قوای انگلیس ایجاد میشود محتلا بوسیله ی بلشویکها پر خواهد شد . " اسپهالیستها همواره از اصطلاح " خطر کمونیسم " استفاده کرده اند و هنوز هم در دیپلماسی خود از آن دست برنداشته اند . نکته ی دیگری که در تلگرافهای مبادله بین سفیر انگلیس و لرد کرین مطرح شده است اینست که احمد شاه مبلغ هنگفتی از دولت انگلیس میگرفت تا از وثوق الدوله حمایت نماید . علاوه بر این تلگراف ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ نوری به کرین از این لحاظ بسیار جالب و گویاست و میزان مقرران را نشان میدهد . اینست عین تلگراف :

" در پایان مذاکرات د بیروز باشاه ، اعلیحضرت اظهار امیدواری کردند که پس از تشکیل کابینه ی جدید مقرر ماهانه ی ۱۵۰ هزار تومان که اکنون از دولت انگلستان دریافت میگردد ، ادامه یابد . شاه خاطر نشان کرد د ولتی که مورد اعتماد انگلستان نباشد ، نخواهد پذیرفت ."

پس شاه ماهی ۱۵۰ هزار تومان از انگلستان میگرفت تا از وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ پشتیبانی نماید .

در براره ی مخالفت احمد شاه با قرارداد باید این نکته را یاد آور شد که پس از عقد قرارداد های گلستان و ترکمن چای بین روسیه ی تزاری و ایران ، روسیه ی تزاری بقای سلطنت راد رسلمله ی قاجاریه تضمین کرده بود . ولذا احمد شاه بعنوان یکی از شاهان این سلسله ، وابستگی خاصی بروسیه تزاری داشت و در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ هنوز امیدوار بود که رژیم انقلابی روسیه سقوط نماید و تزاریسم دوباره در آن کشور برقرار گردد . این " وابستگی " و این " امید " مانع آن بود که احمد شاه با قرارداد ۱۹۱۹ آشکارا موافقت نماید ، ولی در خفا بر طبق اسنادی که منتشر شده است مبلغ هنگفتی در از پشتیبانی از وثوق الدوله از انگلستان میگرفت . پس از فرار رضا شاه از ایران ، سیاهکارهای بیست ساله ی او سایه ی هولناکی بر روی رژیم سلطنت انداخت و موقعیت سلطنت طلبان سخت متزلزل شد ، لذا بدست و پا افتادند و بمنظور دفاع از رژیم سلطنتی در ایران از احمد شاه بعنوان اینکه گهراز روی

مهیمن پرستی مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بود و تعریف زیاد کردند . معلوم میشود که این تلقین در کسانی اثر نسبی بخشیده است و برخی احمد شاه را مهیمن پرست و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ میشمارند .

کابینه ی وثوق الدوله کابینه ی " قرارداد " بود ، ولی در برابر جنبش آزاد بخش مردم ایران که از انقلاب اکتبر در روسیه و از افکار نئین کبیر الهام گرفته بودند ، تاب مقاومت نیاورد و نتوانست با محرومیت محوله از طرف اربابان بیگانه را انجام دهد و قرارداد را بتصویب برساند .

بالاخره وثوق الدوله استعفا داد و مشیرالدوله مامور تشکیل کابینه شد . ولی دولت انگلیس هنوز هم امیدوار بود که قرارداد را بتصویب برساند .

سفیر انگلیس در تلگراف خود بوزیر امور خارجه ی انگلستان مینویسد :

" مشیرالدوله مراد عوت کرد و گفت شاه اجازه داده است قبل از اتخاذ تصمیم

نهایی در براره ی تشکیل کابینه ی دولت باشاه مذاکره نمایم . مشیرالدوله گفت دولت در اعلامیه ی خود باید تذکر دهد که قرارداد ایران و انگلیس پایه ی اساسی سیاست دولت جدید خواهد بود و ضمنا از او خواستیم که تعهد الدوله را سرکار نکند ارد ."

با استعفا ی وثوق الدوله ، یکی از عوامل مهم و سرشناس انگلیس در ایران ، از صحنه سیاست خارج شد . ولی دولت انگلستان به تلاش مذبوحانه ی خود در راه تصویب قرارداد ادامه داده و ضمنا به علت شکست سیاسی از فعالیت سفیر خود سخت انتقاد میکند . سفیر انگلیس بدفاع از خود پرداخته و ناگزیر ماهیت دولت وثوق الدوله - انهمه مورد حمایت و پشتیبانی انگلستان بود افشا میسازد . ا و در تلگراف مورخه ۲۵ سپتامبر خود به کرین چنین مینویسد :

" متاسفم از اینکه سیاستی را که مجبور شدم در ایران تعقیب کنم مورد پسند

دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان واقع نشده است . هنگامیکه وارد ایران شدم ، د ولتی سرکار یافتیم که سخت مورد نفرت عموم مردم بود . اعضای دولت همه غلام زر خرید رئیس الوزرائی بودند که فقط میتوانست جیب خود را پر کنند . قرارداد ایران و انگلیس که اسما بموقع اجرا درآمد بود عملا کاغذ پارهای بیش نبود و دولت جرئت نداشت مجلس را تشکیل دهد و آنرا بتصویب برساند ."

پس از سقوط کابینه ی مشیرالدوله که مخالف قرارداد بود ، کابینه ی سپیدار سرکار آمد و باز هم مسئله ی تصویب قرارداد مطرح شد و آخرین مرحله ی فعالیت برای تصویب آن آغاز شد . نوری در پنجم سپتامبر به کرین چنین مینویسد :

" رئیس الوزرا " ، سپیدار ، صراحتا از من سؤال کرد که آیا دولت انگلیس باز

هم اصرار دارد قرارداد انگلیس و ایران بتصویب مجلس برسد ؟ در پاسخ گفتم د دولت انگلستان اهمیت زیادی برای تصویب قرارداد قائل است . رئیس الوزرا گفت : تاکنون باده ی زیادی از روحانیون و کلاهی مجلس در این باره مذاکره کرده و پایان نتیجه رسیده است که همه ی آنها فقط بپول علاقمندند ، لذا راهی که بتوان مخالفین را ساکت کرد اینست که باید موافقتشان را با پول خرید . شاید برای اینکار صد هزار لیره کافی باشد . او بعدا نام کسانی را که باید پول دریافت دارند بمن خواهد داد و ضمانت خواهد کرد قرارداد بتصویب برسد ."

اما این توطئه هم بجائی نرسید و باز هم صدای اعتراض و مخالفت مردم با قرارداد از هر طرف بلند شد و سپهدار مجبور گردید اعلام نماید که "ضد قرارداد است" و در مورد قرارداد ایران و انگلیس روش کابینه ی سابق - کابینه ی مشیرالدوله را تحقیق خواهد کرد.

مبارزه ی رهایی بخش مردم ایران در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰ هدف عمده ای داشت و عارت بود از اخراج امپریالیستهای انگلیس و برانداختن کابینه ی شوق الدوله و انعقاد قرارداد اسارت بار ۱۹۱۹. کانون اصلی مبارزه در آن دوران، آذربایجان، گیلان و سپس خراسان بود. در آن موقع حساس که آزادی و استقلال ایران بکلی پایمال میشدند ای آزاد بخش دولت جوان شوروی بلند شد و تکان عظیمی به نهضت آزادی ایران داد. گشورگی چهچهرین وزیر امور خارجه ی شوروی در تاریخ سی ام اوت ۱۹۱۹ اعلام داشت:

"در این موقع که درنده ی انگلیسی میخواهد کمند اسارت قطعی را بگردن مردم ایران بباند از دست روسیه ی شوروی رسماً اعلام میدارد که قرارداد انگلیس و ایران را بر سمیت نمی شناسد."

جنبش ملی محدود بود یا دو نبرد نیست. انقلاب اجتماعی دوران طولانی و تعداد زیادی از نبرد هاراد بر بر میگردد. جنبش مردم ایران علیه قرارداد ۱۹۱۹ هم یکی از آنها بود که پنجاه سال پیش در شرایط و اوضاع خاصی آن زمان صورت گرفت. این جنبش از لحاظ کیفی عمیقتر و آگاهانه تر از جنبش های سابق بود و رهبران آنها با افکار لنین و ایده های انقلاب کبیر اکتبر آشنایی داشتند. با وجود اینکه سران جنبش نظیر شیخ محمد خیابانی، میرزا کوچک خان کشته شدند و عمده ای از آزاد خواهان از بهمن رفتند، نهضت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به نتیجه رسید و امپریالیسم انگلیس را مجبور ساخت از مواضعی که تا سال ۱۹۱۹ پیش آمده بود همیزان قابل توجهی عقب نشینی نماید.

راز موفقیت نسبی نیروهای ملی در مبارزات رهایی بخش گذشته - در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ و در مبارزه با خطر ملی شدن صنعت نفت در سالهای ۱۹۵۲-۱۹۵۰، هماهنگی و وحدت عمل آنها بود. اگر امروز نیروهای ملی و انقلابی ایران متشکل و متحد میشدند و از تناسب قوا در جهان و از شرایط خود ایران بدرستی استفاده میکردند میتوانستند گامهای مهم و سریعی بسوی موفقیت بردارند. مسئولیت عظیم تاریخ بگردن کسانیست که به بهانه های گوناگون از اتحاد و تشکل نیروهای ملی جلوگیری میکنند و تخم نفاق و تشتت میپاشند.

(متون تلگرافهایی که در این مقاله آورده شده از سالنامه های دنیا سال ۱۳۴۵ و سال ۱۳۴۷ گرفته شده است)

یادی از استاد بهمنیار

در کشور ما مردمانی هستند که در صحیفه ی ادب مقامی متمسک ساز دارند ولی در دفتر آزادی از آنها بسزای سخن نرفته است. علامه د هخدا، سید عبد الرحیم خلخالی، استاد بهمنیار و برخی از دانشمندان دیگر که هم اکنون روی در نقاب خاک کشیده اند از جمله کسانی میدانیم که در عرصه ی ادب شهره اند ولی فسر اموش میکنند که آنان روزی از پیشقدمان و سلسله جنبانان مشروطه و آزادی طلبی بوده اند و قلم و زبان خود را در خدمت خلق گماشته اند. در اینجا مجلی به ترجمه احوال استاد بهمنیار (احمد د هقان کرمانی) که در دوران مشروطه روزنامه نگار جنگ و و رجل مترقی سیاسی و دمکرات انقلابی بود میپردازیم:

احمد د هقان فرزند محمد علی کرمانی در ۱۳۰۱ قمری در کرمان متولد شد. نیاکان او از زرتشتیان کرمان بودند. پدر وی محمد علی از علمای شیخیه ی کرمان بود و در انواع علوم خاصه ریاضیات دست داشت. احمد که در امان پدری دانشمند پرورده شده بود از تفوان جوانی به تحصیل عربی، فقه و اصول، منطق و حکمت و ریاضیات و مقدمات هیئت جد پد همت گماشت. در زبانهای عربی و انگلیسی چیره دست شد و از ۳۴ سالگی شوق تدریس او را به مدرسه کشانید و در مدرسه کرمان بتدریس پرداخت. آرزوی خدمت به معارف او را به تاسیس "مدرسه ی اتحادیه" در شهر بم و "مدرسه ی سعادت" در شهر کرمان داد. او مدتی در آن دو مدرسه بتدریس پرداخت. در انقلاب مشروطه و اوج جنبش های ملی، شغل تدریس را ترک گفت و بکارنامه نگاری پیوست. روزنامه برای احمد د هقان کرمانی جولانگاه مناسبی جهت تبلیغ افکار آزاد خواهی و دمکراتیک او و همکاران او بشمار میآمد. نخستین روزنامه ی او "د هقان" نام داشت که هفته ای یکبار انتشار مییافت و نخستین شماره آن در ۲۶ شوال ۱۳۲۹ قمری در چهار صفحه، به قطع وزیری بزرگ، با چاپ سنگی و خط نستعلیق ریز نشر گردید. در سر لوحه ی هر شماره شعر معروف ذیل بعنوان شعار درج میشد:

د هقان سالخورده چه خجسته گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ند روی
سرمقاله ی نخستین شماره ی روزنامه ی "د هقان" باین عبارات ختم میشود:
"د هقان، چون برادران کرمانی خود را از قافله ی تمدن فرسنگها دور و از نیل به موهبت عظیم آزادی محروم و مهجور می بیند و آنها را گرفتار فشار پنجه ی خونین معدودی طرفداران ارتجاع و استبداد و دچار چنگال فولادین مستی هواخواهان

ظلم و بیبیداد مینگرد مصمم شده است با وجود کمی بهشاعت و عدم استطاعت به نشر این
 ورقه ی ناقابل وظیفه ی یک نفر ایرانی وطن پرست و محب نوع اراد انماهد . . .
 در واقع روزنامه ی "دهقان" از جمله ی معدودی از جراید حقوقی انقلابی دوران مشروطه
 بود که به پشتیبانی دهقانان مستعده ی ایران و رنجبران زحمتکش که در گرداب فقر و محرومی و نادانی
 دست و پامیزند قیام کرد. از عناوین مقالات این روزنامه مانند "زعم گرمسیری و ارباب"، "به دهانتا
 و بیزرگان ایران"، "رنجبر و مفتخور" و غیره میتوان دریافت که این روزنامه چه نقش موثری در بیدار
 زحمتکشان ایران داشته است.

احمد دهقان کرمانی در چند شماره به شرح و تفسیر مرامنامه ی فرقه ی دمکرات که خود عضو
 آن بود پرداخت. همچنین تحت عنوان ادبیات در چند شماره اشعاری اثر طبع مدبران و سخنگوی دیگر
 بنام نهر چاپ شده است. در این اشعار خطاب به دهقانان و رنجبران از انهاد عوت میشود که به
 قدر و موقع اجتماعی خود در جامعه ی ایران بی بیزند و علیه ستکاران و غارتگران مبارزه کنند و حقوق
 مشروع خود را در سایه ی نبرد از آنها باز ستانند.

استعمارطلبان انگلیس که از فعالیت آزاد پخواهانه و نهش قلم دهقان در رنج بودند در جنگ
 بین المللی اول او را از کرمان تبعید کردند. پس از تبعید احمد دهقان کرمانی راد مشهد می بینیم
 که روزنامه ی "فکر آزاد" را تا سیس کرده و با همان شیوه ی پشتیبانی از زحمتکشان در مشهد نشر
 میداده است. نخستین شماره ی "فکر آزاد" در ۲۹ خرداد ۱۳۰۱ خورشیدی انتشار یافت و میرزا علی
 اکبر گلشن آزادی شاعر معروف خراسان مدیر داخلی روزنامه ی فکر آزاد بود و با احمد دهقان از
 نزدیک همکاری داشت. نشر روزنامه ی "فکر آزاد" در مشهد بدست احمد دهقان که محافل آزاد پخواه
 به خدمات فرهنگی و سوابق آزادی طلبی او اعتراف داشتند با حسن استقبال مواجه شد. چنانکه
 مدیر مجله ی "الکمال" چاپ مشهد در تیرماه ۱۳۰۱ در شماره ی ۶ شرحی در تجلیل احمد دهقان
 بعنوان مرد دمکرات و آزاد پخواه نگاشته و بمناسبت طلوع روزنامه ی "فکر آزاد" شعری بدین مطلع
 ساخته است:

صد فکر در خراسان گردید فکر آزاد
 آری به فکر آزاد هر خاطری شود شاد

"فکر آزاد" دو سال در مشهد منتشر شد. در این موقع احمد دهقان به تهران منتقل گردید و شمارگی
 اول سال سوم "فکر آزاد" را در آبانماه ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران انتشار داد و پس از چندی مجبور
 به تعطیل روزنامه شد.

حیات احمد دهقان کرمانی را میتوان به سه دوره قسمت کرد:

دوره ی اول خدمت او در فرهنگ و تدريس در آموزشگاهها،
 دوره ی دوم حیات نامه نگاری و فعالیت اجتماعی و انقلابی او بعنوان عضو فرقه ی دموکرات و
 بیکارگر مبین پرست طبع دهقان استبداد و ارتجاع و فئودالها،
 دوره ی سوم حیات ادبی و اشتغال او به تحقیق و تالیف و تدريس در دانشگاه تهران.
 در دوره ی سلطنت رضاشاه، احمد دهقان که بنام احمد بهمنیار خوانده میشد با حفظ غمت
 قلم و زبان از سیاست کناره گرفت و برخلاف برخی از رجال سیاست و ادب که از گذشته ی آزادی طلبی
 خود استغفار کرده بودند در استان دستگاه حاکمه روی نهایش نمود. حتی سازمان کذاتی پرورش
 افکار که بر دو محور زور و زبر میگردد نتوانست این مرد شریف را بخود رام کند. بهمنیار با آن مایه ی
 دانش و تحریر در ادب پارسی و عربی که داشت به استادی دانشگاه دعوت شد. خدمت استادی او در
 دانشگاه نیز خالی از مزاحمت نبود. در سال ۱۳۱۴ به کین خواهی وزیر فرهنگ وقت، این استساد

دانشمند، بخواری و بناحق از دانشگاه طرد گردید و به معلمی دبیرستان دارالفنون گماشته شد. پس
 از برکناری وزیر فرهنگ، باز به نبال این مرد دانشمند رفتند و کرسی استادی را بهی باز پس دادند.
 پس از شهریور ۱۳۲۰ هجرت فرصت مساعد سیاسی دست میداد بهمنیار در کنار صلح خواهان
 و طرفداران استقلال و آزادی کشور قرازمیگرفت. چنانکه پس از تأسیس انجمن هواخواهان صلح که
 بزعامت استاد بسیار بود بارها امضای بهمنیار را در ذیل اوراق صلح خواهان در ردیف امضای دهند او
 بسیار می بینیم. بی جهت نبود که دستگاههای شهربانی و رکن دوم باخشم فراوان از بهمنیار
 یاد میکردند.

استاد بهمنیار در ۱۲ آبان ماه ۱۳۳۴ خورشیدی به نیکبختی درگذشت و مجلات ادیبی در
 تجلیل این آزاد مرد شریف گفتارها نوشتند.
 آثار بهمنیار را که به زبان فصیح آراسته است میتوان از لحاظ موضوع بچند گونه تقسیم کرد:

- ۱- اشعار گوناگون که به شکل قصاید، قطعات و رباعی سروده شده است.
- ۲- ترجمه ها که بعنوان نمونه میتوان از ترجمه ی تاجر و تیزی اثر شکسپیر نام برد (۱۶ ۱۳ خورشیدی).
- ۳- تالیفات محققانه از قبیل رساله ی مشبع "شرح حال صاحب بن عباد"، "تحقیق احمدیه" در شرح الفیه، "قواعد املائی فارسی".
- ۴- تالیفات کتب درسی مانند صرف و نحو و قرائت عربی برای دبیرستانها.
- ۵- تصحیح و تحشیه ی آثار مهم ادیبی مانند تصحیح تاریخ بیهقی (تالیف ابوالحسن علی بن زید)، تصحیح التوسل الی التوسل (مجموعه ی منشآت محدثین مؤید بهندادی) تصحیح اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید (تالیف محمد بن منور).

از مهمترین آثار منظوم بهمنیار سخن شهبوای است تحت عنوان "هدیه ی شرق ایران بخبر قیام
 ملی خراسان" که در مشهد بحال ۱۳۰۰ خورشیدی سروده و طبع شده است و اخیرا مجله ی "دنیا"
 متن کامل آن را تجدید طبع کرده است. بهمنیار بهنگام سرودن این منظومه ی عالی، سخت تحت تاثیر
 و جاذبه ی انقلاب کبیر اکبر بود و مانند دمکراتهای انقلابی آن روز، خطاب بزحمتکشان و رنجبران
 آنها را بپرنگوشی ظلم و استثمار دعوت میکرد و رهائی از جنگ استعمار و قید سرمایه داری را منوط به همست
 طبقه ی کارگر و دهقان میدانست. بهمنیار معتقد بود که به انقلاب مشروطه و نتایج ناچیز آن نباید
 اکتفا کرد. او در مقالات خود اندیشه ی مترقی و وطنخواهانه ی خویش را با وضع عینی و محیط اجتماعی
 ایران آنروز تطبیق میداد و مانند دمکراتهای انقلابی خواستار تکامل انقلاب مشروطه تا سرحد رهائی
 اکثریت نفوس کشور یعنی دهقانان و زحمتکشان ایران بود. او دهقانان و زحمتکشان ایران را عامل
 قاطع و حلال این تحول اجتماعی میدانست و طرد فئودالها و اشراف صاحب امتیاز را از صحنه ی سیاست
 ایران طلب میکرد.

برای تهیه و تنظیم این نوشته از منابع اصلی ذیل استفاده شده است:

- تاریخ جراید و مجلات ایران، محمد صد رهائی، جلد ۲، صفحات ۳۱۰-۳۰۹
 مؤلفین کتاب چاپی فارسی و عربی، خیابان باشار، جلد ۱، صفحه ی ۳۶۷
 سخنوران نامی معاصر، جلد ۲، صفحه ۱۰۵

نثر فارسی معاصر، صفحه ۲۷
 سخنوران ایران در عصر حاضر، و نیز محلات فرهنگستان ایران: یغما، ارمغان و غیره

چرا تسلیم تقدیری ؟

چرا چون برگ پائیزی

زبان در کام خشکید ؟

چرا سرچشمه ی الهام خشکید ؟

ز يك در ریانه پیر پرسیدند

پد رزایاد داری در کجا مرد ؟

— در ریا ،

و در پیکارها ،

مرد ند در ریانیانم —

شگفتا !

تو هم جوهای مرگی در دل دریا ؟

به آنها گفت آن شید ای توفانها

— پد رهاتان کجا مردند ؟

در بستر *

— پد رهای پد رهاتان کجا مردند ؟

در بستر *

— در ریغا !

این چه بد بختی است

— شاهم مرگ میجوئید در بستر ؟

کنون این من

من و این بمتر خاموش مرگ آلود

وان درهای توفان زای پهنای

دل خواهی ترا ای سرنوشت !

ای دلفك خود سر ،

چو يك تشنه بلورین بر زمین کویم ؟

که همچون موجهای خورد ه بر صخره ،

غیاری نیلگون گردی ،

و در زرقای درهای خروشان

سرنگون گردی *

که جان تشنه ام دیگر نرسد روز و شب از من

چرا چون برگ پائیزی

زبان در کام خشکید ؟

• شراب آرزو در جام خشکید ؟

چرا تسلیم تقدیری ؟

چرا آغاز خشکید ؟

چرا انجام خشکید ؟

آفتاب آزادی

(به - گائوسوجاوارا - شاعر مالی)

غزال سرکش آزاد !

ای غزال جوان !

که همچو شاخه ی نخل کشید ه گردن تست ،

و سوی صبح سپید ،

" ستاره های سیاه " (۱) د و چشم روشن تست ،

درون آینه ی قهوه ای چهره ی تو

شکفته قوس و قزح وار رنگهای امید *

غزال سرکش آزاد !

ای غزال غیر !

برو به قله ی آن کوههای وحشی دور

بگو - بگو به " د وگون " (۲) ها :

خد ایشان ، خورشید

از آسمان بزمین آمد ه

و بر سرش زد ه صد ها پر تلاشی رنگ *

بگو - بگو که بگو بند طبل هاشان را

و باخروش " د ونونیا " (۳) ،

خبر دهند بمرد و زن قبیله ی خود

که سیل وار ز کسارها فرود آیند

به چشم خویش به بینند تاخذ اشان را -

خد ایگان جهان - آفتاب آزادی *

غزال سرکش آزاد !

(۱) " ستاره های سیاه " عنوان مجموعه ی اشعار گائوسواست .

(۲) نام يك قبیله ی مالی است که پیش از د و هزار سالست بر فراز کوهها زندگی میکنند و تمدن بشسر را

تجد یافته اند - خورشید خد ای آنهاست .

(۳) د ونونیا - اسم طبل آنهاست که باضربه های آن اخبار را به افراد قبیله میرسانند .

ای پیمبر شعر !
 بساز "نغمه" ی جاوید روشنائی را •
 بگو حماسه ی پیروزی رهائی را
 که عصر رزم تو ورستخیز آفریقا است •
 سرود عصر نوین را بخوان به بازگ بلند
 که شاعری و صد ای تو جاودانه رساست •

بهار مژده رسان

بهار مژده رسان ، ای بهار مژده رسان
 به بزم و سنگر آزادگان گل افشان باش •
 نوید تازه ی پیروزی و امید آور
 برای منتظران بهترین بهاران باش •

بهار تازه نفس آمد و پرستوها
 بسوی لانه ی خود شادمانه برگشتند •
 پرندگان سفر کرده از گلستان ها
 برای ساختن آشیانه برگشتند •

توهم بیاد چمنهای خرم وطنی
 که هفت رنگه ز گلهای نو بهار شد •
 دلت گرفته از آنرو که سبزه های سرت
 به روزگار چندان شکوفه دار شد •

درون چشم تو اندوه میزند فریاد
 که بی بهار زه رفته است زندگی بریاد •
 ز رنج و درد گذشته عبت در رخ مگوی
 که هست درد تو صد بار به زیبی دردی •
 تو نسل عاصی عصری و سر بلندی از آن
 که پیش زور و ستم سرفرو نیامودی •

در آن دقیقه که تاریخ میدهد فرمان

که همچو بحر برآشفته غرق تو فان شو
 بنام حق و عدالت ، بنام آزادی
 حماسه ساز نبرد بزرگ انسان شو
 در رنگ ننگ سپاهت - ننگ بی بخشش •
 تو بی درنگ در آن لحظه ترك جان کردی
 برادران شهیدت به سنگر افتادند
 تو هم هر آنچه ز دستت برآمد آن کردی •

کسی که يك تنه با سر نوشت می جنگد
 چو گاو باز که نقد پراو بود بیکار
 گهی ظفر بنگ آرد ، گهی شکست خورد
 اساس جهد مدامت و دیدی بییدار •

بهار مژده رسان ، ای بهار مژده رسان
 بیا بسنگر آزادگان گل افشان باش •
 نوید تازه ی پیروزی و امید آور
 برای منتظران بهترین بهاران باش !

راههای تکامل اندیشه های دموکراتیک در ادبیات پارسی در سده های نوزدهم و بیستم

(پایان نامه ی دکتری برای علوم فیلولوژیک - اثر م. مبارزعلیزاد)

مرکب از یک مقدمه، شش فصل و یک نتیجه

رساله ای در تقریب ۹۰ صفحه بزبان روسی در دست ما است که معرفی نامه ی موجز است از یک اثر تفصیلی که م. مبارز علی زاده یکی از استادان زبان و ادبیات فارسی در آذربایجان شوروی در باره تاریخ ادبیات و قرن اخیر مینویسد مانگاشته است. مبارز علیزاده سالیان دراز است که در آذربایجان شوروی بکار تدوین و تألیف مشغول است و آثار متعددی از وی بزبان روسی و آذربایجانی در باره ی تاریخ و ادبیات ایران معاصر منتشر شده است. رساله که بعنوان معرفی نامه از کتاب فصل م. مبارز علیزاده در دست داریم بخشی نشان میدهد که وی این بار یک اثر جامع و بزرگ و پررهنمون در باره ی تشریح نظام فارسی در قرن نوزدهم و بیستم بوجود آورده و موازی با شرح نمایندگان ادبیات مترقی ایران بسیاری از مسائل تاریخ معاصر ایران (مانند جنبش بابیه، جنبش اتحاد اسلام، فعالیت روشنگران قبل از مشروطیت جنبش مشروطیت، حوادث دوران جنگ اول جهانی و جریان مهاجرت، تحول رژیم، داستان جمهوری و استقرار سلطه ی خاندان پهلوی و غیره و غیره) را نیز با برخورد مستقیم و نقادانه ای مطرح ساخته است. م. مبارز علیزاده بزبان فارسی رانیک میدانند. معرفی زحمتکش و اهل مطالعه ی منابع و مراجعه به اسناد و مدارک است. در مسائل طرف و موضع بیکار جوابانه ای ندارد. با گرمای ویژه ی روحی خود بطلاب و اشخاص برخورد میکند. همه ی اینها نوشته های او را جالب و خواندنی میکند. بحث م. مبارز در همین اثر راجع به جنبش بابیه و اتحاد اسلام جالب است. وی با نقطه ی نظر متدین اول در ایران شناسایی شوروی در مورد جنبش بابیه کاملاً موافق نیست و اسناد متعددی در باره ی برخی سختگورانه ی اجتماعی و سیاسی مثالی این جنبش ذکر میکند. م. مبارز در اثر خود به برخی از رجال ادبی و اجتماعی ایران مانند ملک خان، ملک المتکلمین، بهار، فرخی، لاهوتی، عشقی، پروین، ارنای، هدایت، افراشته با تفصیل بیشتری میپردازد. اسناد و منابع ذکر شده نشان میدهد که مولف هم آثار شعرا وادبا ایرانی و هم آنچه را که در ایران و خارج برهه در شوروی در باره ی آنها نوشته شده است بدقت خوانده است و با اطلاع و احاطه سخن میگوید.

نکته ی مرکزی در بررسی ایران شناسی مورد بحث ما، چنانکه از عنوان پایان نامه پیداست مطالعه ی "راههای تکامل اندیشه های دموکراتیک در ادبیات معاصر ایران است." در این مورد م. مبارز به این احکام راهنمای لنین تکیه دارد که گفت:

"در هر ملت معاصر و ملت وجود دارد و در هر فرهنگ ملی و فرهنگ ملی: فرهنگ روسی پرشکوهِ ها و کوچکوف ها و سترووه ها وجود دارد و نیز فرهنگ روسی دیگر که نامهای

جریئوسکی و پلخانف صفت مشخصه ی آنها را بدست میدهد (جلد ۲۰ صفحه ۱۶).

و نیز:

"در هر فرهنگ ملی ولو بشکل رشد نیافته عناصر فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی موجز است زیرا در هر ملتی زحمتکشان و پیروان های بهره دهنی هستند که شرایط زندگی ایشان بناچار باید تحولی دموکراتیک و سوسیالیستی را بدینجاورد (همانجا صفحه ۸)."

هدف م. مبارز یافتن عناصر فرهنگ دموکراتیک و سوسیالیستی در فرهنگ معاصر ایران است. م. مبارز فرهنگ ادبی کشور ما را علاقه ای شوراگیز نشان میدهد. از آنجمله رساله ای که در دست داریم با این عبارات تجلیل آمیز آغاز میگردد:

"خلق پارسی زحمتکش است که به ادبیات دیرینسال، پختناز و بحد اعلا هنرمندانه ی خویش پیوندد. آرزوی ادبی چنین کلانان کلام بدیع و اندیشه ی فلسفی، مانند: پندکی و فردوسی و سنائی و خلیف و عطار و سعدی و حافظ و جامی بمقتضای شاهکارهای فرهنگ سراسر بشریت، وارد گنجینه ی ادب جهانی شده است. شاعران اندیشه رو و بزرگ مردم ایران مانند دیگر سرآمدان ادبیات جهانی از دیر باز بیانگر اندیشه های پشاهتنگ دوران خویش بودند. آنها را رقابله پسناساد بقدالی و دینی سده های میانه، علیه استبداد و عصبیه ی مذہبن سخن گفتند و در آثار جاوید آن خویش انساندوستی را ستودند و از نبرد مردم زحمتکش در راه رهایی از یوغ بردگی و ستم اجتماعی پشتیبانی کردند."

باید گفت این یک ارزیابی صمیمانه و عادلانه است.

تلخیص مطالب بسیار متنوع و غنی رساله برای ما همسر نیست ولی شایان ذکریم این که م. مبارز از نقش حزب ما و نویسندگان و شاعران و نقادان و ادیبان شناسان عضو حزب در شکل جریان نیرومند ادبیات دموکراتیک امروزی با شرح و بسط فراوان و علاقه و ستایش بسیار یاد میکند.

وی از آنجمله مینویسد:

"این حقیقت را (که هنر باید رسالت خود را در تحول مترقی جامعه بازی کند. ۱۰ ط ۰) نویسندگان کمونیست که هنرشان حربه ی برای زحمتکشان در نبرد علیه بهره کشان و اسارتگران داخلی و خارجی بود بهتر از هر کس دریافتند. حتی وقتی در سال ۱۹۴۷ هیئت حاکمه ی ایران با کمک امپریالیست های امریکا و انگلیس دست بتمارض علیه نیروهای دموکراتیک کشور زدند، هنگامیکه جنبش رهایی بخش ملی در آذربایجان و کردستان با قساوت سرکوب شد، هنگامیکه هزاران تن از مین پرستان بدون کترین گناه و بی داد رسمی اعدام شدند، نویسندگان کمونیست، این پروردگان دامن حزب بودی ایازان، با روح انترناسیونالیسم پرولتاری در نخستین صفوف نیروهای مترقی در نبرد با ارتجاع، ترور پلیسی و امپریالیسم گام بر میداشتند."

م. مبارز میخواند که گفتیم، این واقعیت بزرگ دوران ما را با اراکه ی دهانمونه و دهها نام بشکلی متعجب ثابت میکند و نهالسه ی تا شمس عمیق اندیشه های حزب ما را تا امروز

و در آثار نویسنده گان جوان نشان می دهد.

در خاتمه میخواهیم ابراز امید کنیم که علاوه بر ساله ای که در دست ماست اصل اثر تفصیلی م. مبارز نخست بزبان روسی و یا آذربایجانی و سپس بزبان فارسی چاپ شود ، زیرا این اثر در ردیف بهترین آثار نظری خود ، تحلیل خوب و مستندی از ادبیات ایران در یکی از جالبترین و پر شور ترین ادوار فعالیت و تحول آنست .

۰ ط ۰ ۱

نخستین بار در تاریخ کیهان نوردی

صفحات دنیابسته میشد که جهانیان باخبرشدند برای نخستین بار در تاریخ کیهان نوردی پرواز جمعی هفت تن از کیهان نوردان شوروی یعنی سرنشینان کشتی های کیهان پیمای "سایوز ۶" ، "سایوز ۷" و "سایوز ۸" در مدت یک زمین عملی شده است . فرستادن سه کشتی فضائی که اداره آن بافضانورد است و میتواند با مانور خود راجد ارهای دیگر منتقل سازد ، تا مبنی شرایط عادی زندگی داخل



اطاق در کابین کشتی فضائی ، اجرا یک سلسله عملیات علمی شگفت انگیز ، توجه و حیرت جهانپسندان را جلب کرده است . مفسران برآنند که شوروی در مدت ابداع یک ایستگاه فضائی است که اهمیت علمی وقتی آن پسی عظیم است . کیهان نوردان دلاوری که در این پرواز جمعی شرکت جسته اند عبارتند از : گئورگی ستیانویچ شینین ، والری نیکلایویچ کوپاسف ، آناتولی واسیلویچ فیلیچنکو ، ولاد یسلاو نیکسلا پویچ ولکف ، ویکتور واسیلویچ گرپاتکو ، ولادیمیر الکساندر ویچ شاتالوف و الکی ستانیسلاوویچ پلنی سه یسف . سخنان پر شور و صدیقانه ای دوستان در این میانه روشن است . ولی برای آنکه اهمیت این پرواز جمعی آشکار شود بهتر است د و قضاوت که متعلق به محافظ دوست نیست نقل گردد .

(۱) کنت گت کند ، نایب رئیس جمعیت بریتانیائی روابط بین السیاره ای

فرستادن پهای سه کشتی فضائی و هفت کیهان نورد که در تاریخ تصرف کیهان سابقه ندارد در مانا میری عظیم بخشید . عملی کردن پرواز کشتیهای فضائی تحت اداره ای فضا نورد در حکم بسط آتسی

تصحیح

در شماره ای گذشته (شماره ۱ سال ۱۰) مجله ای دنیا در مقاله ای "گسروی ، ارانی و ماتریالیسم و سوسیالیسم" در صفحه ای ۸۷ در زیر نهج (۴) بجای "ماهنامه ای بهمین واسفند ، تهران ۱۳۲۴" اشتباهاً "ورجاوند بنیاد چاپ سوم تهران ۱۳۴۰ صفحه ۱۶" چاپ شده است ، لطفاً تصحیح فرمائید .

علمی و نظری اندیشه‌ی کستانتهن تسولکوسکی پدر دانش کیهانی است. ما به فرهنگستان علوم شوروی بسبب این دستاورد برجسته‌ی نوین و به همه‌ی مهندسين و تکنيسين هائى که به اندیشه‌ی دانشمند آن شوروی‌جامه‌ی عمل پوشانده‌اند شاد باش ميگوئيم.

۲) گه - کامينسکى ، مدير موزه خانه‌ی بوخوم در آلمان غربى

این فاکت که اتحاد شوروی طی سه روز توانست با دقت ریاضی مطلق سه سیستم فضایی بسیار بزرگ با هفت کیهان نورد را به مد ارزند يك زمین بفرستد بعنوان يك دستاورد علمى و فنى تقریباً فوق ادراك است. این عمل عظیم‌ترین دستاورد کیهان نوردی و تکنولوژی است و نشان میدهد اتحاد شوروی در رشته‌ی تجارب فضایی دارای چه قدرت "ستار" نیرومندی است و از يك سطح عالی تکنیک و الکترونیک خبر میدهد.

بهاد رايران ۴۰ ريال
در خارج معادل ارزى همين مبلغ